



با گفتار و آثاری از:

محمدرضا عارف / حسن غفوری فرد

سید محمد غرضی / محمدرضا نعمت‌زاده / مریم بختیار

سید محمدرضا هاشمی گلپایگانی / بهزاد نبوی

سید مرتضی نبوی / عبدالمحمد داراب

علی دوابی

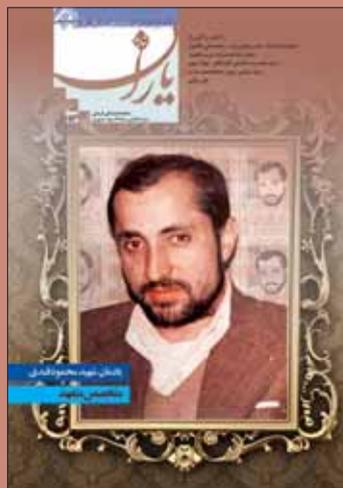
۱۵۳

ماهنامه فرهنگی تاریخی
شماره ۱۵۳ | تیر ماه ۱۳۹۷ | بها ۸۰۰۰ تومان



یادمان شهید محمود قندی

متخصص متعهد



نشانی:

تهران، خیابان آیت الله طالقانی، خیابان ملک الشعراء بهار (شمالی)
شماره ۳، مجلات شاهد
امور مشترکین: محمدرضا اصغری
صندوق پستی: ۴۳۴۸-۱۵۸۷۵
تلفن: ۸۸۸۲۳۵۸۴ - ۸۸۸۲۵۱۰۸
دورنگار: ۸۸۸۲۸۴۳۵

Email: yanaran@navideshahed.com
www.navideshahed.com
www.issar.ir

- شاهد یاران از پژوهش های محققان در باره موضوعات نشریه استقبال می کند.
- شاهد یاران در تلخیص و اصلاح آثار ارسالی آزاد است.
- آثار ارسالی مسترد نمی شود.
- نقل مطالب شاهد یاران با ذکر مأخذ بلامانع است.
- نظرات مصاحبه شوندگان الزاما موضع مجله نیست



دبیاچه / دکتر محمود قندی از سلسله ی شهدای نخبه علمی	۲
زندگینامه شهید	۳
شهید به روایت خانواده	۷
زندگی مشترک دکتر محمود قندی در گفت و گو با همسر شهید	۸
تاثیرات شخصیتی دکتر قندی بر فرزندان در گفت و گو با دختر شهید	۱۳
بررسی پیش نویس قانون اساسی از منظر احکام اسلامی / گفت و گو با شهید قندی و دکتر هاشمی گلپایگانی، دکتر افتخار جهرمی و دکتر حسن غفوری فرد	۱۷
از کودکی، هوشیار و بیدار زندگی می کرد / گفت و گو با مادر شهید	۲۲
در بند مادیات نبودند و به دنبال خدمت بودند / گفت و گو با خواهران شهید	۲۶
شهید قندی به روایت دوستان	۳۱
شهید قندی درد توسعه و پیشرفت علمی کشور را داشت / گفت و گو با محمدرضا عارف	۳۲
شهید قندی شخصیتی متخصص و قابل اعتماد نظام بود / گفت و گو با سید محمد غرضی	۴۰
شهید قندی، یک مسلمان حقیقی بود / گفت و گو با حسن غفوری فرد	۴۴
کشور از شهادت دکتر قندی متحمل صدمه و آسیب شد / گفت و گو با حسین دلربایی	۴۹
هیچ وقت ایشان را عصبانی و اخمو ندیدم / گفت و گو با محمدرضا نعمت زاده	۵۳
شهید قندی حافظه فتوگرافیک داشت / گفت و گو با مریم بختیار	۵۹
شهید قندی ایمانی عالمانه داشتند / گفت و گو با سید محمدرضا هاشمی گلپایگانی	۶۴
از لحاظ فکری، سیاسی و اجرایی بسیار دوست داشتنی بود / گفت و گو با بهزاد نبوی	۷۱
شهید قندی شخصیتی جامع الاطراف داشتند / گفت و گو با سید مرتضی نبوی	۷۷
شهید قندی، متخصص و در مدیریت قاطع بودند / گفت و گو با عبدالمحمد داراب	۸۱
من او را انسانی فکور و متمرکز م دیدم که بسیار فکر م یکرد / گفت و گو با علی دوایی	۸۶

دکتر محمود قندی از سلسله‌ی شهدای نخبه علمی

ماهیت مردمی انقلاب و دفاع مقدس باعث شده است که جوانان و نوجوانان، مردان و زنان، روستائیان و شهریان و اقشار در میان خیل شهدا دیده شوند. حضور گسترده آحاد جامعه باعث آن است که در میان شهدای انقلاب و جنگ، چهره‌های برجسته‌ای از دانشمندان، دانشگاهیان و متخصصان دیده می‌شود که هر کدام سرمایه‌های فکری و معنوی مهمی برای کشور بوده‌اند. شهید دکتر قندی از جمله شهدای متخصص و دانشگاهی است که از بدو دوران تحصیل رتبه نخست را داشته و این جایگاه را در تمام مدارج علمی حفظ کرده است. هم‌دوره‌ای‌های او اذعان می‌کنند دکتر قندی با فاصله زیادی نسبت به دیگران رتبه اول را از آن خود کرده بود. وی تحصیلات دانشگاهی خود را در دانشگاه‌های معتبر آمریکا گذراند و در این دوران نیز جزو دانشجویان مبارزی بود که در انجمن اسلامی دانشجویان فعالیت می‌کرد. علاقمندی‌های او به مباحث دینی به واسطه برخوردن از خانواده‌ای مذهبی، عنصر پایدار وجود او بود و در تمام مراحل زندگی این تعلقات مذهبی‌اش را پاس داشته و دنبال کرد.

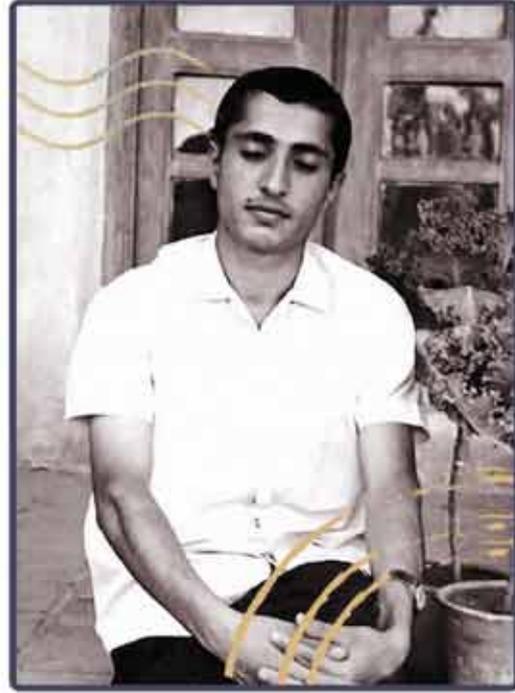
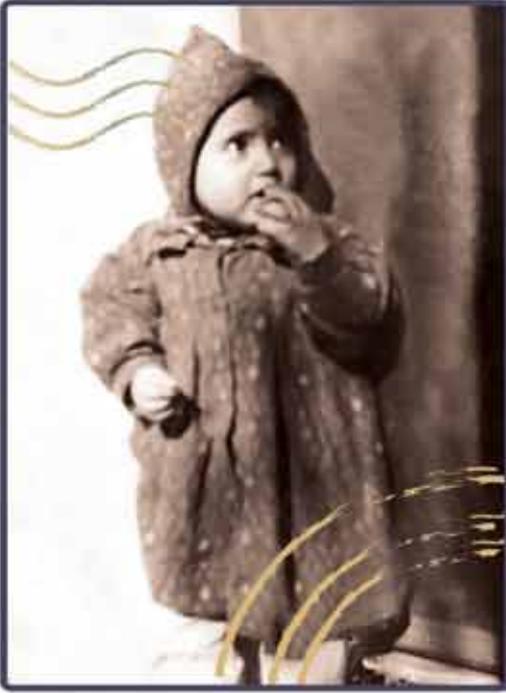
دکتر قندی در کنار تحصیل در رشته‌های مدرن تخصصی نظیر برق و فعالیت تخصصی در صنعت مخابرات که یکی از رشته‌های علوم جدید بود، به تحصیلات حوزوی و فقهی پرداخته و نزد چهره‌های برجسته این حوزه تلمذ می‌کرد. از این منظر شهید قندی را می‌توان از شخصیت‌های پر تلاش و جامع‌الاطرافی دانست که هم در زمینه علم و دانش و فناوری، و هم در امور فرهنگی و مذهبی، چهره و شخصیتی ممتاز بود.

ارتباط او با شهیدان دکتر بهشتی، دکتر مطهری و دکتر چمران از دوران دانشجویی نشانگر خط مشی فکری و دینی او بود، به نحوی که تا پیش از شهادت، از مباحث فلسفی استاد مطهری نیز بهره می‌برد. همچنین، حضور وی در کابینه شهید رجایی، صفحه دیگری از فعالیت‌های انقلابی او بود. شهید قندی در شمار وزرای بود که به خط امامی‌ها مشهور شده بودند و از جمله وزرای متخصص کابینه بود که پیش از دولت شهید رجایی نیز مدت کوتاهی تجربه حضور در مسئولیت وزارت پست و تلگراف و تلفن وقت را داشت.

از خصوصیات بارز دکتر قندی، تفکر و تلاش علمی عمیق بود که در کنار استعداد ذاتی او، از وی شخصیت دانشگاهی متخصصی ساخته بود. این ویژگی به یادگاران او نیز منتقل شده و فرزندان شهید با هدایت همسر ایشان، به مدارج بالای علمی دست یافتند.

دکتر قندی سرانجام در پی دعوت دکتر بهشتی به جلسه عمومی در دفتر حزب جمهوری اسلامی، در حادثه انفجار این دفتر در تاریخ هفتم تیر سال ۱۳۶۰ همراه با شهید بهشتی و یاران او، در حالی که در کسوت وزارت پست و تلگراف و تلفن بود، به همراه دکتر عباسپور و دکتر کلانتری، دو وزیر دیگر کابینه شهید رجایی به مقام بلند شهادت رسید.

سر دبیر



زندگینامه شهید

کودکی و مدرسه

شهید محمود قندی در سال ۱۳۲۳ در تهران متولد شد. پدر وی مرحوم حاج احمد قندی از خانواده‌های مذهبی تهران بود. شهید قندی فرزند حاج احمد، فرزند حاج محمدصادق، فرزند حاج محمدکاظم، فرزند حاج محمد موسی تاجر طهرانی است.

وی تحصیلات ابتدایی خود را در سال ۱۳۴۱ در دبستان محمدی در چهارراه سیروس سپری کرد. به گفته دکتر غفوری فرد که از دوره دبستان با ایشان همکلاس بودند، شهید قندی در طول تمام این دوره به‌طور مطلق رتبه نخست را داشت. شهید قندی دوره متوسطه را در دبیرستان علوی گذراند و یکی از بهترین شاگردان این مدرسه بود.

تحصیلات متوسطه را در سال ۱۳۴۱ به پایان رسانید و با توجه به این که تمام مدت دبیرستان را با رتبه اول به پایان رسانده بود، استاد روزبه از مدرسان این مدرسه همواره می‌گفت: من دو امید در مدرسه علوی دارم که یکی از آن‌ها قندی است. وی علاوه بر دروس مفهومی مانند ریاضیات و فیزیک و دروس حفظی، حتی در دروس هنر و انشاء هم نفر اول بود و در سال پنجم دبستان یک داستان ساختگی را در قالب موضوع انشاء نوشته و در کلاس خواند و باعث شد که همکلاسی‌هایش ۵ دقیقه برایش دست بزنند. محمود قندی دیپلم خود را با معدل ۱۹/۸۵ گرفت و همکلاسی‌ها و دوستان او در دبیرستان علوی درباره رتبه علمی او می‌گفتند: قندی را کنار بگذارید، حالا

بقیه را با هم مقایسه کنید. در روز فارغ‌التحصیلی از دبیرستان علوی، ۱۵ نفر از اولین فارغ‌التحصیلان مدرسه به همراه تعدادی از کادر آموزشی مدرسه مانند آقای حسینی، روزبه و علامه باهم عقد اخوت خواندند.

قبولی در دانشگاه تهران



شهید دکتر محمود قندی در دوران کودکی

وی در سال ۱۳۴۱ در کنکور ورودی دانشگاه شرکت کرده و با رتبه نخست اولین کنکور سراسری کشور به دانشکده فنی راه یافت و در سال ۱۳۴۵ مهندسی الکترومکانیک را در دانشگاه تهران به پایان رسانید. دانشکده فنی دانشگاه تهران در آن ایام از بهترین مراکز دانشگاهی کشور شناخته

می‌شد. طی سال‌های ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۵ فعالیت‌های اسلامی سیاسی خود را در کتابخانه اسلامی دانشکده فنی آغاز کرد و در دوران دانشجویی از بنیان اصلی راه‌اندازی انجمن اسلامی دانشجویان بود که این فعالیت پس از عزیمت ایشان به آمریکا در انجمن اسلامی «آمریکا و کانادا» ادامه پیدا کرد. وی همچنین در تاسیس جامعه اسلامی دانشگاهیان ایران در سال ۱۳۵۷ نقش موثری داشت.

تحصیل در آمریکا

در سال ۱۳۴۶ به سفارش مربیان خویش برای ادامه تحصیل به دلیل نبودن مراتب عالی این رشته در ایران، عازم آمریکا شد و بین سال‌های ۱۳۴۶ تا ۱۳۵۰ در دانشگاه «کالیفرنیا»، در رشته مهندسی برق و الکترونیک مشغول به تحصیل شده و در سال ۱۳۵۰ درجه دکترای خود را با بالاترین نمره دانشگاهی (۳/۹۴ از ۴) در رشته مهندسی برق و الکترونیک دریافت کرد. در آمریکا نیز فعالیت‌های مذهبی خود را ادامه داده و یکی از افراد مؤثر انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا و کانادا بود و طی مدتی که در آمریکا بود با شهید دکتر چمران انجمن اسلامی را پایه‌گذاری کردند.

تدریس در دانشگاه

پس از مراجعت به ایران در سال ۱۳۵۰، شروع به تدریس در دانشکده فنی دانشگاه تهران و دانشکده مخابرات دانشگاه صنعتی خواجه نصیرالدین طوسی کرد و به ریاست دانشکده

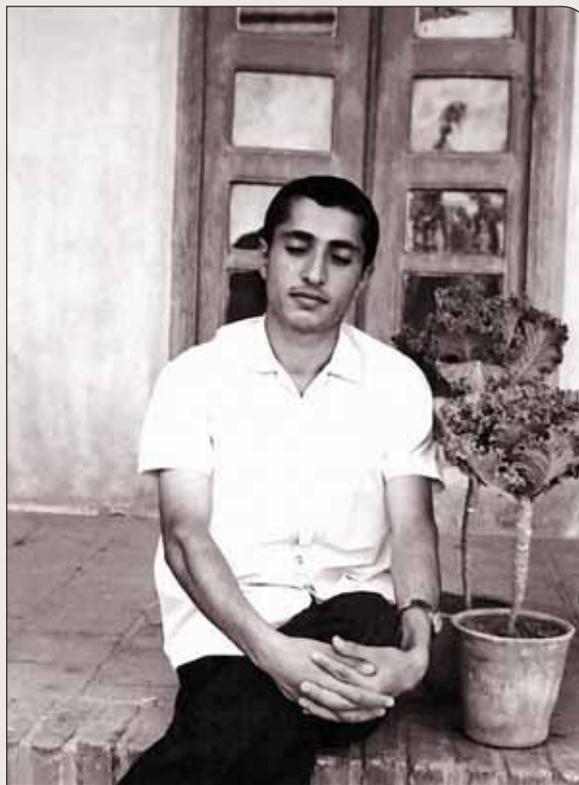
فعالیت سیاسی

در سال ۱۳۵۷ و در بجهوه‌ی انقلاب اسلامی، شهید قندی به همراه دو تن از دوستانش به دلیل فعالیت‌های سیاسی علیه رژیم پهلوی به زندان افتاد. به گفته دکتر غفوری فرد، همراه و دوست دیرین شهید قندی، هنگام پخش اعلامیه امام در میان سربازان، توسط گارد دستگیر شدند و چون آن موقع تمام زندان‌های دولتی پر بود، پس از چند روز معطلی به زندان موقتی پر از زندانی، در پادگان باقرشاه (حر) منتقل شدند. اما به دلیل اعتصاب دانشگاهیان، دولت مجبور شد آن‌ها را نیز آزاد کند.

پس از آزادی از زندان، در دانشگاه و جامعه اسلامی دانشگاهیان به همراه شهید عباسپور، شهید آیت، غفوری فرد، هاشمی گلپایگانی و نیکروش به بسیج کردن اساتید و دانشگاهیان ادامه داد.

پس از پیروزی انقلاب شهید قندی به سمت ریاست دانشکده مخابرات انتخاب شد و در حزب جمهوری اسلامی فعالیت داشت. با توجه به شناختی که شهید مطهری و شهید بهشتی نسبت به ایشان داشتند، از طرف شورای انقلاب به وزارت پست و تلگراف و تلفن منصوب شد. دوران وزارت محمود قندی تا زمان شهادت ۲ سال طول کشید و در این مدت که منصب وزارت را داشت کارهای اساسی در این وزارتخانه انجام داده یا پایه‌گذاری کرد. وی در کابینه‌های شهید رجایی و شهید باهنر متصدی وزارت پست و تلگراف و تلفن بود.

فقه و اصول مشغول شده و خارج فقه را نزد ایشان خواند و در این کلاس نیز استعدادش توجه همه اساتید فن را برانگیخته بود. مطالعات مذهبی ایشان در دوران وزارت‌شان هم ادامه داشت و یکی از آرزوهای او رفتن به حوزه علمیه قم و ادامه دروس دینی بود و نزدیکانش بارها از او شنیده بودند که



شهید دکتر محمود قندی در خانه پدری، در یکی از سفرها به ایران در دوران تحصیل در آمریکا

می‌گفت: اگر حساب وظیفه شرعی و احساس مسئولیت نبود، بارها از این کار دست کشیده و به دنبال دروس فقهی و فلسفی می‌رفتم.

شهید قندی همچنین افتخار شاگردی استاد علامه طباطبایی را نیز داشت و از محضر شهید بهشتی نیز استفاده برده بود.

مخابرات درآمد و تصمیم داشت دوره دکترای تخصصی را نیز در دانشگاه فلوریدا ادامه دهد که با انقلاب اسلامی مصادف شد. بعد از پیروزی انقلاب، با وجود این که از او خواسته شده بود که سمت ریاست دانشکده را قبول کند ولی خودش مایل بود درس‌هایی را که علاقه داشت ادامه بدهد و می‌گفت: «اگر این کارها سر و سامانی بگیرد طلبگی را دنبال خواهم کرد». شهید قندی با توجه به خانواده و تربیت مذهبی که داشت، در کنار تدریس در دانشگاه، به دروس حوزوی ادامه داد و در مبانی تفسیر، فلسفه و فقه اسلامی نیز مطالعات جدی داشت.

دکتر قندی علاوه بر تحصیلات و مطالعات دانشگاهی، علوم اسلامی را هم می‌خواند. کتاب اسفار را خوانده بود و جزو شاگردان نزدیک شهید مطهری بود و منظومه را پیش شهید مطهری خوانده بود. استاد شهید مرتضی مطهری همواره از ایشان تعریف می‌کرد و به وی امید فراوان داشت که در فلسفه و دروس فقهی از چهره‌های ممتاز باشند، زیرا شهید قندی از پرستعدادترین شاگردان استاد به شمار می‌رفت. استاد مطهری علاقه بسیاری به شهید قندی داشتند و خطبه عقد ایشان را هم خوانده بودند. وی بعد از تحصیلات مقدماتی مذهبی، فلسفه را نزد استاد شهید مطهری آموخت. ابتدا این کلاس‌ها در مدرسه مروی برگزار می‌شد و به دلیل محدودیت‌هایی که رژیم شاه ایجاد می‌کرد، این کلاس‌ها به منزل استاد مطهری منتقل شد.

او نزد آیت‌الله مجتهدی یکی از مجتهدین به نام تهران به خواندن درس

شهادت

با شهادت دکتر چمران که یکی از دوستان نزدیک شهید قندی بود، روحیه وی بسیار تغییر کرد. در روز دوم شهادت دکتر چمران به همسرش گفته بود که دلم برای چمران تنگ شده است و در یکی از سخنرانی‌های آخرش در مورد شهادت دکتر چمران گفته بود که «شهادت فیض عظیمی است و نصیب هر کسی نمی‌شود».

شهید محمود قندی در حادثه انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی در محله سرچشمه تهران در هفتم تیر ماه سال ۱۳۶۰ به همراه ۷۱ تن دیگر از یاران انقلاب اسلامی به شهادت رسید. وی در زمان شهادت ۳۷ سال سن داشت و دارای سه فرزند بود و همسر شهید قندی فرزند چهارم ایشان را باردار بود. شهید قندی که از نظر مراتب فقهی به دروس خارج رسیده بود، در آخرین ساعات حیات و قبل از شرکت در جلسه حزب جمهوری اسلامی به کلاس درس فقه رفته بود و پس از اتمام کلاس به سوی محل حزب جمهوری اسلامی رفته بود و در آن‌جا به فیض عظیم شهادت که همیشه آرزویش

بود نائل شد و در بنای شهدای هفتم تیر بهشت زهرا آرام گرفت.

از شهید قندی طی شش سال زندگی مشترک، چهار فرزند به یادگار مانده است که توسط همسر فداکار ایشان

پرورش یافته و هر یک به بالاترین درجات علمی دست یافته‌اند.

او در تمام مراحل و مقاطع تحصیل و تدریس فرد موفقی بود و سرآمد هم‌دوره‌ای‌ها و هم‌کلاسی‌هایش به‌شمار می‌آمد. ساعت‌ها مطالعه می‌کرد و می‌گفت: اگر کار را تا جایی برسانم



شهید دکتر محمود قندی در دوران تحصیل در آمریکا



۱۳۵۹. شهید دکتر محمود قندی در دفتر وزیر پست و تلگراف و تلفن

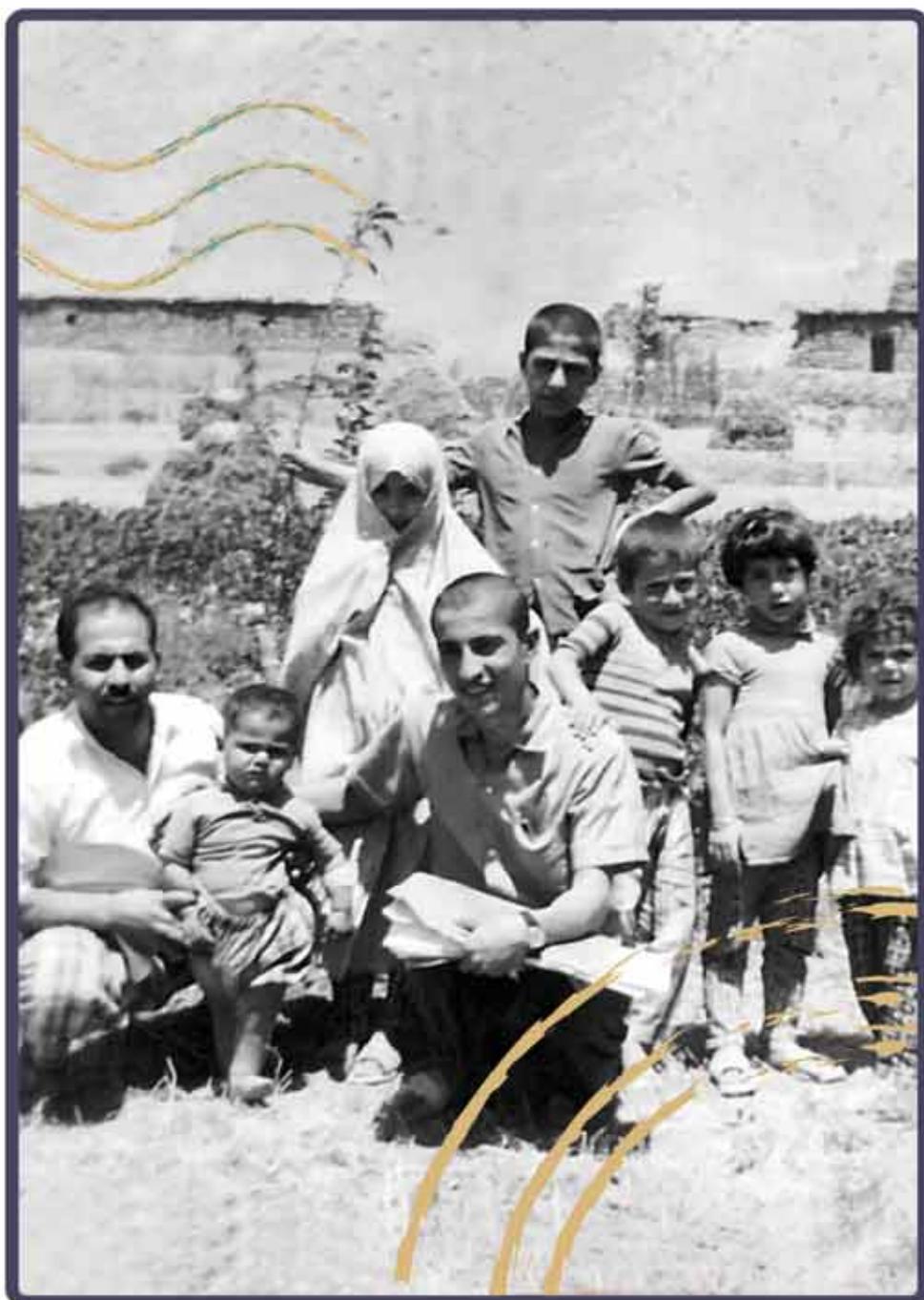
که بتوانم به کس دیگری واگذار کنم، مطالعات و تحصیلاتم را ادامه می‌دهم. به شهادت خانواده دکتر قندی، وی اهل فکر بود و برای فکر کردن زمان خاصی در نظر می‌گرفت. ساده‌زیستی و پرهیز

از خودنمایی از صفات بارز ایشان بود و درباره تربیت فرزندان می‌گفتند: اگر بخواهیم یکی از این غیرمسلمانان را به اسلام علاقه‌مند کنیم، باید زحمت زیادی بکشیم، ولی اگر بتوانیم بچه‌های خوب و متدین و مسلمان واقعی تربیت کنیم، کار بسیار بزرگی انجام داده‌ایم.

او در شمار شهدای حادثه انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی در واقعه هفتم تیر سال ۱۳۶۰ قرار دارد که به همراه شهید بهشتی و یارانش به مقام شهادت نائل شدند.

شهادت دکتر قندی برای دانشگاهیان مسلمان، روحانیت مبارز و یاران قدیمی‌اش ضایعه‌ای بسیار بزرگ بود به نحوی که یکی از اساتید شهید قندی می‌گفت: ۳۷ سال طول کشید تا یک محمود قندی پرورش یافت. حالا باید ۳۷ سال دیگر تلاش شود تا شخصی مثل او ساخته شود. برای گرامیداشت یاد و نام شهید، در شهر تهران و در مجاورت وزارت پست و تلگراف و تلفن که به وزارت ارتباطات و فناوری اطلاعات تغییر نام داده است، میدان و خیابانی به نام آن شهید نامگذاری شده است. همچنین، باشگاه ورزشی شهید قندی

یزد و صنایع مخابراتی شهید قندی نیز از جمله نهادهایی هستند که به نام آن شهید مزین شده‌اند.



شهید قندی به روایت خانواده



زندگی مشترک دکتر محمود فندی در گفت و گو با همسر شهید

سختکوش و با پشتکار بود

درآمد

همسر شهید دکتر محمود فندی پس از بازگشت شهید از آمریکا و بر حسب آشنایی خانواده هایشان، به همسری دکتر فندی درآمد. فراز و نشیب و سختی و خوشی زندگی مشترک آن‌ها چندان استمرار نداشت و شهید فندی در واقعه‌ی هفتم تیر به شهادت رسید.

در آن زمان فرزند آخر شهید هنوز به دنیا نیامده بود و همسر شهید از این پس باید مسئولیت مضاعف فرزندان را بر عهده می‌گرفت. هر چند او از بیان همکاری و پشتیبانی خانواده‌های خود و همسرش در تحمل سختی‌ها دریغ نکرده و در هر فرصتی از گفت و گوی چند ساعته به آن اشاره کرد.

خانم فندی که در کسوت معلمی است و این مسئله از گفتار مقتدرانه، شیرین و سنجیده‌اش پیداست، با پشتکار و مقاومت، فرزندان را بزرگ کرده و با درجات عالی علمی و تحصیلی تقدیم جامعه کرد. در گفت و گو با ایشان، به زندگی ۷ساله با شهید فندی پرداختیم و در حالی که ایشان از هر نوع معرفی و تبلیغ خود و فرزندان‌شان امتناع داشتند، با دشواری وارد خاطرات و قلمروی زندگی شخصی شهید فندی شدیم. مناعت و سادگی ایشان باعث شد تا حد ممکن تصویر و نامی از ایشان برده نشود. سخنان جذاب همسر دکتر فندی را در رابطه با آن شهید بزرگوار در گفت‌وگو با شاهد یاران می‌خوانید.

ایشان آدم آرام، متین و موقری بودند و خیلی سخت‌گیری‌های آن‌چنانی به ما نداشتند. رابطه‌شان با خانواده بسیار گرم بود و خدا را شکر آدم خانواده دوست و با محبتی بودند. مادر شهید همیشه تعریف می‌کردند که محمود آقا خیلی مهربان است

این مناصب و جایگاه‌ها در زندگی مشترک ایشان با شما تاثیری نداشت؟

ایشان زمانی که در سال ۱۳۵۲ با من ازدواج کردند هیئت علمی دانشگاه بودند. بعد از دوران آموزش سربازی رفته بودند موسسه عالی ارتباطات که بعد به دانشکده مخابرات تبدیل شد و هیئت علمی آن‌جا شده بودند. قبل انقلاب هم به عضویت هیئت علمی مخابرات (خواجه نصیر) درآمدند.

ایشان بسیار به دانش و تحقیق علاقمند بودند و پس از اتمام تحصیلات در آمریکا به ایران بازگشتند و هیئت علمی شدند. از همان زمان کارشان با درس دادن و تحقیق آغاز شد و بعد از انقلاب رییس دانشکده شدند و بعد از آن هم در تاریخ ۱۳۵۹/۹/۷ با حکم شورای عالی انقلاب، ایشان وزیر پست و تلگراف و تلفن شدند. بعد از آن که بنی‌صدر به عنوان رییس جمهور انتخاب شد و شهید رجایی نخست وزیر شد، شهید قندی هم به عنوان وزیر پست و تلگراف و تلفن انتخاب شد. قبل از این وزیر شورای انقلاب بودند و از سوی شورا حکم داشتند.

از ساده‌زیستی ایشان در ابتدای ازدواج صحبت کردید. طبیعتاً این نوع منش در بین مدیران آن وقت نوعی ارزش و اعتبار متعهدانه تلقی می‌شد. آیا زندگی خصوصی شهید قندی بعد از پذیرفتن پست وزارت تغییر داشت؟

خیر. محل زندگی‌مان که طبقه بالای خانه پدر شوهرم بود تغییری نکرد. از نظر وضعیت

خدا را شکر، ایشان آدم پخته‌ای بودند. هم در خارج از کشور درس خوانده بودند و هم مومن و معتقد بودند. از جمله معیارهایی که برای ازدواج داشتیم، یک مورد همین تحصیلات بود و مورد دیگر، تقوا و ایمان بود که در واقع عامل بود. اخلاق و ایمان در ایشان جمع بود و به همین جهت ما زندگی آرامی داشتیم و به هر حال شخصیت ایشان چون آدم پخته و دنیا دیده‌ای بودند در شکل‌دهی به زندگی مشترکمان بسیار موثر بود.

در طی این مدت زندگی مشترکمان، هر روز خاطره خوبی از زندگی‌مان داشتیم.

خصوصیات اخلاقی شهید قندی را چگونه توصیف می‌کنید؟

ایشان آدم آرام، متین و موقری بودند و خیلی سخت‌گیری‌های آن‌چنانی به ما نداشتند.

رابطه‌شان با خانواده بسیار گرم بود و خدا را شکر آدم خانواده دوست و با محبتی بودند. مادر شهید همیشه تعریف می‌کردند که محمود آقا خیلی مهربان است. خواهر و برادرشان تعریف می‌کنند که مادرشان همیشه می‌گفتند محمود یک طرف و بقیه‌تان یک طرف. ایشان نقطه عطف خانواده بودند نه تنها برای پدر و مادرشان، بلکه کل خانواده خاله، عمه، عمو و دایی برای همه این‌طور بودند. یک شخصیت بارز بودند در خانواده.

خیلی مهربان و ساده زیست بودند. پس از ازدواج، ما در خانه پدرشوهرمان زندگی می‌کردیم و چیزی نداشتیم. شهید قندی در آن زمان خیلی ساده زیست بود و بسیار مورد احترام دیگران. همه‌ی استادان، اهل دانشگاه و دوستان به دکتر قندی احترام خاصی می‌گذاشتند.

این احترام همه جانبه ناشی از آن بود که ایشان کسی بودند که اخلاق درست داشتند و در محل کارشان وجدان کاری را رعایت می‌کردند و در عین حال بسیار با سواد و در کار خودشان متخصص بودند.

با توجه به این، مناصب و مسئولیت‌هایی که داشتند در دوره‌های مختلف نظیر ریاست دانشکده و وزارت پست و تلگراف و تلفن را هم داشتند، آیا

آشنایی شما با شهید قندی از چه زمانی و از کجا آغاز شد؟

آشنایی من با ایشان به زمانی برمی‌گردد که برای خواستگاری آمدند و تا پیش از این شناختی از ایشان نداشتیم و فقط خانواده‌ها از طریق پدرها همدیگر را می‌شناختند. ولی وقتی آمدند و صحبت کردند ایشان را شناختم.

پدر شما و پدر شهید قندی از چه طریقی همدیگر را می‌شناختند؟

پدرم و پدر شوهرم چون تقریباً هم سن بودند گویا همدیگر را از محله‌های قدیمی تهران که ساکن بودند می‌شناختند.

پدرم پزشک بود و در محل میدان قیام فعلی مطب داشت و حدود ۴۰ سال آن‌جا به کار طبابت مشغول بوده است. پدر شوهرم هم در حوالی خیابان مولوی و خراسان زندگی می‌کردند و با پدرم در یک مدرسه بوده‌اند. لذا یکدیگر را می‌شناختند.

ازدواج شما با دکتر قندی چگونه رقم خورد و این میزان آشنایی برای تصمیم‌گیری در این زمینه کافی بود؟

ما ازدواج‌مان سنتی بود. چون خانواده‌ها از قدیم نسبت به همدیگر شناخت داشتند، وقتی آمدند خواستگاری خیلی زود کارها جمع شد. چون خیلی خانواده محترمی بودند و پدر من هم فرد شناخته شده‌ای بودند، نزدیکی و شناخت طولانی مدت آن‌ها باعث اطمینان خاطر ما بود، کما این که افراد دو خانواده نیز با هم سابقه شناخت و همکاری داشته‌اند، مثلاً دایی پدر شوهرم نیز با پدرم در درس کار می‌کردند.

زندگی مشترک شما با شهید قندی چه مدت بود؟

ما سال ۱۳۵۲ ازدواج کردیم و تا زمان شهادت ایشان حدود ۷ سال و چند ماه زندگی مشترک داشتیم.

این هفت سال و اندی چگونه گذشت و نقش و خصوصیات شهید قندی به عنوان همسر چگونه بود؟

ایشان در سال ۱۳۵۱ از آمریکا به ایران برگشتند و سال ۱۳۵۲ ما ازدواج کردیم و سال ۱۳۵۴ فرزند اولمان متولد شد.

مادی، زندگی ما فرقی نکرد و محل زندگی مان همان جای قبلی بود. ولی به هر حال کارشان زیادتر شده بود و نمی‌شود گفت که شرایط جدید در زندگی مان تأثیر نداشت. از ۴-۵ صبح از خانه بیرون می‌رفتند. ابتدا می‌رفتند ورزش می‌کردند. ولی چون مسئولیت داشتند و باید کارهای اجرایی بیشتری انجام می‌دادند، مجبور بودند صبح زودتر بروند.

به هر حال، مسئولیت‌های ایشان در زندگی ما بی‌تأثیر نبود و باعث شده بود ما مدت کمتری کنار هم باشیم اما با این حال، زمانی که کنار خانواده بودند، اوقات خوبی داشتیم. در همه حال، برای فرزندان مان خیلی پدر مهربان و پر احساسی بودند.

❖ **با توجه به سختی تربیت چهار فرزند و البته توفیق در پرورش درست آن‌ها، اگر ممکن است مقداری از زندگی بعد از شهادت ایشان و سختی‌های نگهداری از فرزندانان و مشقت‌هایی که در این مدت کشیدید توضیح دهید؟**

الحمدلله چون خانواده همسر و خانواده خودم با هم همفکر بودند مشکلات خانوادگی نداشتیم. خدا را شکر از این نظر خداوند نعمت را بر ما تمام کرده بود.

پدر همسر و پدر خود بسیار پشتیبان ما و بچه‌ها بودند. مادران هر دوی ما هم همچنین. خدا را شکر با هم مثل یک خانواده و یک مجموعه واحد بودیم، لذا این مسئله از نظر نگهداری و تربیت بچه‌ها خیلی کمک بزرگی بود. همکاری و همدلی در خانواده‌های ما به حدی بود که حتی خواهرم و همسرشان به فرزندانمان گفته بودند که پدرشان را با صدا نکنند تا فرزندان ما از بابت نبودن پدر ناراحتی نکنند به طوری که بچه‌های خواهرم حتی الان هم پدرشان را با صدا نمی‌کنند.

خیلی این مسائل رعایت شد و به موضوعات عاطفی و روحی توجه شد که بچه‌ها الحمدلله با آرامش بهتری زندگی کنند. ما توکل به خدا کردیم و کارمان را به خدا سپردیم، الحمدلله بچه‌ها هم درس‌شان را خواندند. همین که خانواده‌ها اعم از خاله، عمو، دایی، عمه و دیگران کنارمان بودند، کمک بزرگی بود.

ایشان به علم علاقه داشتند و خدا هم ضریب هوشی بالایی به ایشان داده بود. خداوند شرایط خوبی برای فعالیت و رشد علمی در اختیارشان گذاشته بود و توانستند با تلاش و پشتکار به این جایگاه برسند

❖ **فرمودید که شهید قندی تحصیل کرده و پخته بودند. لطفاً از تحصیلات ایشان بگوئید.**

ایشان در مدرسه علوی که مدرسه‌ای مذهبی بود تحصیل کرده بودند و در تمام مدت تحصیل در این مدرسه رتبه اول بودند. شاگرد اولی بوده که از نظر رتبه و نمره خیلی با سایرین فاصله داشته است. آقای دکتر غفوری فرد که همکلاسی ایشان بوده‌اند پس از محمود آقا در رتبه دوم بودند و همیشه این مسئله را عنوان می‌کنند.

تحصیلات عالی ایشان هم در رشته برق ادامه یافت و با این حال، علاقه عمیقی به مباحث دینی داشتند و در کنار رشته تخصصی‌شان به تحصیل در علوم اسلامی و فقهی می‌پرداختند. ایشان خیلی عمیق بودند. زمانی که شاگرد استاد مطهری بودند، خیلی درس‌ها را به صورت عمیق مطالعه می‌کردند. در دوره دانشجویی بنده هم می‌گفتند واحد کم بردار ولی واحدها را خوب بگذران، واقعاً اهل عمیق خواندن بودند و این مسئله یکی از خصوصیات بارز تحصیل ایشان بود.

ایشان به علم علاقه داشتند و خدا هم ضریب هوشی بالایی به ایشان داده بود. خداوند شرایط خوبی برای فعالیت و رشد علمی در اختیارشان گذاشته بود و توانستند با تلاش و پشتکار به این جایگاه برسند.

❖ **طبعاً شما پس از دوره تحصیلشان با ایشان ازدواج کردید، اما آیا از روش مطالعه و تحصیل شهید خصوصیتی به خاطر دارید؟ ایشان خیلی زحمت می‌کشیدند و من**

بسیاری شب‌ها می‌خوابیدم و وقتی بیدار می‌شدم، می‌دیدم ایشان هنوز دارند مطالعه می‌کنند. غیر از هوش و حافظه که خدادادی است، یکی از مواردی که برای کسانی که درس می‌خوانند در زمینه تحصیل خیلی مهم است، پشتکار است. خیلی‌ها هستند که هوش را هم دارند ولی پشتکار ندارند و جلو نمی‌روند. این پشتکار شهید قندی خیلی مهم بود و ایمان ایشان هم خوب بود و خیلی با خدا بود. جمع عوامل هوش، پشتکار و ایمان در ایشان ترکیب ارزشمندی به وجود آورده بود

❖ **تحصیل شهید قندی در حوزه فلسفه و دروس اسلامی از کجا شروع شد و نزد چه اساتیدی به تحصیل پرداختند؟**

ایشان چون مدرسه علوی رفته بودند، مدرسان این مدرسه به صورت عمیقی روی مباحث دینی دانش‌آموزان کار کرده بودند و فارغ‌التحصیلان مدرسه علومی همواره گرایش دینی پر رنگی داشتند. هنوز هم بسیاری از کسانی که در مدرسه علوی تحصیل کرده‌اند در مناصب شغلی مختلف هستند که این خصوصیت را می‌توان در آن‌ها مشاهده کرد.

اساتید مدرسه علوی از جمله آقای مرحوم روزبه و مرحوم علامه کرباسچیان کسانی بودند که به صورت خیلی عمیق، هم روی دین بچه‌ها سرمایه‌گذاری می‌کردند و هم روی درس‌هایشان. استاد روزبه فیزیک تدریس می‌کردند ولی دانش‌آموزان را می‌بردند به عمق مسائل خداشناسی. برای همین، فارغ‌التحصیلان این مدرسه با وجود این که امکان داشتند، گرایش و علاقه‌مندی به مباحث دینی در آن‌ها پر رنگ است. به عنوان مثال: دکتر سروش با وجود این که دکترای داروسازی دارند ولی خیلی به صورت عمیق و ریشه‌ای به مسائل دینی علاقه‌مند هستند.

محمود آقا برای تحصیل در مسائل فلسفی همراه آقای سروش به مدرسه مروی می‌رفتند و در درس الهیئت ابن‌سینا شاگرد استاد مطهری بودند. نزد شهید مطهری کلاس‌های دیگری هم می‌رفتند. پیش آقای داوودی، فقه را آقای علامه معرفی کرده بودند به ایشان. علامه



فرزند شهید قندی در کنار تمثال پدر

کرباسچیان ایشان را راهنمایی می‌کرد (خدا رحمت‌شان کند، شاید در ظاهر اسمی از ایشان نبود ولی در عمل مدرسه را هدایت می‌کردند).
◆ در اسامی مدرسه‌های ایشان اسم آقای مجتهد تهرانی هم بوده، آیا دکتر قندی نزد ایشان هم تحصیل کرده بودند؟

بله، فکر کنم زمانی که دبیرستانی بودند ۲-۳ سال تابستان‌ها برای آموختن درس‌های طلبگی پیش ایشان می‌رفتند. برای من تعریف نکردند ولی عکسی در بهشت زهرا دیدم از طلبه‌های قدیمی که عکس شهید قندی هم در بین ایشان بود.

◆ آخرین مدرس ایشان چه کسی بود؟

استاد شهید مطهری و آیت‌الله داوودی

◆ نگرش شهید قندی درباره کار و مسئولیت و خدمت کردن چگونه بود، از ایشان در رسانه‌ها در مدت مسئولیت‌شان کمتر ردپایی هست، آیا این مسئله ناشی از رفتار و خواست خودشان بوده یا نه؟
 این مسئله ناشی از این است که ایشان کلاً دوست نداشتند که اسمشان مطرح شود و اصلاً علاقه نداشتند که در دوربین دیده شوند، روحیه ایشان به این صورت بود که کارشان را انجام می‌دادند و از هر نوع خودنمایی پرهیز داشتند.

مثلاً گاهی می‌شد که از رویدادها، جلسات و بازدیدها اخبار و تصاویری منتشر می‌شد و با وجود این که آقا محمود هم در آن حضور داشتند، نشانی از ایشان دیده نمی‌شد. من از ایشان می‌پرسیدم پس شما کجا هستید؟ در پاسخ می‌گفتند: همین کنار گوشه‌ها، نیازی به دیده شدن نیست. خیلی آدم مسئولی بودند و به همین نسبت هم از دیده شدن و تبلیغ اجتناب می‌کردند.

اعضای کابینه شهید رجایی همه جوان بودند محمود آقا زمان شهادت ۳۷ سال سن داشتند. هم ایشان و هم شهید کلانتری و شهید عباس‌پور همه جوان بودند و همه درس خوانده بودند. به قول شهید رجایی، شیفته خدمت بودند نه قدرت. به دنبال مقام و منصب و غیره نبودند و این مناصب صرفاً به عنوان مسئولیت برایشان معنا داشت.

◆ خاطره‌ای از دوره مسئولیت ایشان در دولت دارید؟

بله. شخصی که در دوران مسئولیت ایشان از پرسنل زبردست ایشان بودند، در تایید ساده‌زیستی و بی‌تکلفی ایشان تعریف می‌کردند که یک روز شهید قندی وقت غذا به این شخص می‌گوید فلانی برای ناهار بیا با هم نیمرو بخوریم. و این برای ایشان عجیب بوده که وزیر بخواهد برای ناهار نیمرو بخورد، مسئله‌ای که شاید برای خیلی‌ها کسر شأن تلقی شود برای ایشان خیلی ساده بود.

من برای ایشان در منزل غذا می‌پختم و با قابلمه خانگی داخل بقچه‌ای می‌بستم و برایشان می‌فرستادم (خنده) اطرافیان ایشان گفته بودند خوب نیست و برایشان قابلمه کوچک مخصوص غذا تهیه کردند. محمود آقا این تپتی بود و جنسش ساده بود. راحت زندگی می‌کرد و ما را هم به این صورت، به بی‌تکلفی عادت داده بود.

به یاد دارم همان روز آخر برایشان آبگوشت پخته و فرستادم به محل کارشان.

◆ آشنایی شما با حوزه تخصصی ایشان

چقدر است و آیا به طور مشخص شناخت یا خاطره‌ای از ایشان در زمینه تخصص و کارشان دارید؟

شهید قندی در زمینه تخصص و رشته خودشان قطب علمی بودند. ایشان نگرش علمی و تخصصی داشتند و وقتی رفتند مخابرات نیز همین تفکر را داشتند. با همین روش و مبنای علمی و تخصصی به مرکز تحقیقات مخابرات خیلی بها می‌دادند. با همین نگرش تخصصی به آن چیزی که به عنوان خودکفایی و خوداتکایی می‌نامیم، اعتقاد داشتند. یادم می‌آید زمانی یکی از کامپیوترهای مرکز اسدآباد خراب شده بود و از کار افتاده بود، برای تعمیر و راه‌اندازی آن دچار مشکل و نگرانی شده بودند. شهید قندی گفتند یکی از کامپیوترها را باز کنید و محتوا و طرز کارش را بررسی کنید و یاد بگیرید.

♦ با توجه به علاقمندی شهید قندی به مباحث فقهی و مذهبی، و تحصیل ایشان در مدرسه علوی، سلوک مذهبی ایشان چگونه بود؟

محمود آقا مسائل مذهبی را رعایت می‌کردند، خمس می‌دادند و دعای کمیل و تفسیر قرآن داشتیم. علاوه بر این، مطالعات عمیقی در این زمینه داشتند و در تفسیر و مسائل دینی هم عمیق بودند. بیشتر کتاب‌های فلسفی و فقهی را مطالعه می‌کردند و علاقه داشتند. دوست داشتند که همه چیز را عمیق یاد بگیرند.

اما شاید این مسئله هم مهم باشد که ایشان با وجود شخصیت مذهبی‌شان، در مواجهه با آدم‌های مختلف به همه احترام می‌گذاشتند و در جنبه اخلاقی دین خیلی عامل بودند.

محمود آقا وجدان کاری و صداقت را همیشه رعایت می‌کردند و به دیگران کمک می‌کردند. به زیر دستان‌شان کمک می‌کردند و عملاً می‌خواستند نشان دهند که مسلمان هستند.

♦ به نظر شما برای حفظ ارزش‌های شخصیتی و معرفتی شهدایی نظیر دکتر قندی و معرفی آن‌ها به عنوان الگوهایی در دسترس واقعی به جامعه امروز ایران باید چه کرد؟

باید به طور کلی در جامعه مطرح شود

که شهدا تمام تلاش‌شان واقعاً برای خدمت کردن بوده است و برای خاطر دنیا و رسیدن به مقام دنیایی، پول، پست و جایگاه نبوده است. محمود آقای ما این‌طور بودند. برای رسیدن به هیچ منصبی تلاش نکردند و وزارت را هم به عنوان تکلیف پذیرفتند. در همین حین هم همواره دوست داشتند به محیط دانشگاه و کار علمی و مطالعات خودشان برگردند. دوست داشتند کار علمی خودشان را انجام بدهند.

یک الگوی کلی باید از شهید در جامعه جا بیفتد. اگر کسی شهید شد باید اهدافش را روشن و مشخص کنیم و آن را الگو قرار دهیم. اصل ایثار شهدا در راستای خدمت به مردم و بشریت است. خدمتی که به درد همه مردم جهان بخورد. اگر ما بخواهیم از شهید الگوسازی کنیم باید اینجوری الگو درست کنیم؛ افرادی که به فکر بشریت هستند به فکر رشد و تعالی بشریت و خدمت به آن‌ها. حالا می‌خواهد یک پرستار باشد، معلم باشد، وزیر باشد یا آبدارچی. الگو سازی این است که اگر من می‌خواهم برای فرزندم الگوی درستی بسازم و معرفی کنم برای آینده‌اش، باید الگویی واقعی درست کنم نه تبلیغاتی و زودگذر.

♦ شهید قندی به عنوان فردی که رشته‌ای فنی داشتند و به واسطه این رشته، الزامی نداشت که مباحث فلسفی و فقهی، اجتهادی را هم بدانند، در کنار رشته تخصصی خود به فقه و فلسفه و مباحث دینی و معرفتی علاقه نشان دادند. گویا حتی ساعاتی قبل از شهادت هم از کلاس مباحث دینی بهره برده بودند. به نظر شما این مسئله چقدر در زندگی ایشان اثر گذاشته بود؟

بیامبر می‌فرمایند: اگر امروزتان مثل دیروزتان

شهید قندی در زمینه تخصص و رشته خودشان قطب علمی بودند. ایشان نگرش علمی و تخصصی داشتند و وقتی رفتند مخابرات نیز همین تفکر را داشتند

باشد مغبوم شده‌اید. مَنْ أَصْبَحَ وَ لَمْ يَهْتَمَّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ مِنْهُمْ وَ مَنْ سَمِعَ رَجُلًا يُنَادِي يَا لِلْمُسْلِمِينَ فَلَمْ يُجِبْهُ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ؛

ایشان دغدغه و علاقه‌ی به مسائل دینی داشتند، اما سعی می‌کردند این علاقه، فراگیر و جامع باشد. شهید قندی نماز شب هم می‌خواندند اما شخصیت ایشان به این مسئله اکتفا نداشت. به نظرم باید نگرش دینی ما محدود به بخشی از فرایض نباشد. علاوه بر بخشی از کارهای شخصی مثل نماز و روزه باید صداقت و اخلاق و خدمت را نیز به عنوان ارزش‌های دینی در جامعه مورد توجه قرار بدهیم.

به عبارت دیگر، عمق نگرش شهدا و ایمان عملی آن‌ها یادآوری می‌کند که دین را فقط از لحاظ مسائل عبادی نگاه نکنیم، بلکه به مسائل اخلاقی هم توجه داشته باشیم. مسلمانی را نباید در برخی ارزش‌ها نظیر نماز و حجاب محدود کرد، بلکه باید اصول و ارزش‌های اخلاقی موجود در دین اسلام را هم معرفی کرد و رعایت کرد.

♦ خانم قندی آیا خاطره خاصی از

شهید قندی هست که علاقمند باشید برای خوانندگان شاهد یاران روایت بفرمایید؟

بله. آقا محمود استادی داشتند به نام مرحوم آیت الله داودی که نزد ایشان درس اجتهاد می‌خواندند و هفته‌ای یک‌بار می‌رفتند نزد ایشان. شهید قندی تعریف می‌کردند که مرحوم داودی به حسن (کارگر محل کارشان) می‌گفتند تو الان با من فرقی نداری. من و تو هر دو برای یک دهات هستیم. من یک امکاناتی برایم فراهم شد و توانستم درس بخوانم و بشوم آیت الله، تو این امکانات برایت فراهم نشده. پس من و تو با هم فرقی نداریم.

♦ از وقتی که در اختیار شاهد یاران

گذاشتید سپاسگزاریم و امیدواریم این مجله بتواند در مستندنگاری شهید قندی به نحو مطلوب به وظیفه خود عمل کند.

من هم از دقت نظر شما و همچنین وقتی که به شهید قندی اختصاص دادید تشکر می‌کنم. ■



تأثیرات شخصیتی دکتر قندی بر فرزندان در گفت و گو با دختر شهید

شخصیت آرام و عمیق برادران شهید خصوصیات او را تداعی می کند

درآمد

اشاره: می گوید پدر را از زبان دیگران شناخته است. دکتر قندی در میان خانواده به عنوان یک الگو و معیار مطرح بوده است و همین مسئله باعث شده است تا پشتکار، علم آموزی و موفقیت در زمینه دانش و تخصص برای فرزندان هم هدف باشد.

در زمینه پزشکی دارای دکتراست و در آموزش پزشکی هم مسئولیت دارد، اما همچنان اصرار دارد مانند سال هایی که گذشته است، اسمی و تصویری از وی در کار نباشد. خانم دکتر قندی یکی از چهار فرزند شهید قندی است که جملگی مسیر کسب علم و دانش را طی کرده اند و در فقدان پدر، با تربیت مادر بزرگوارشان، به افرادی موفق و مفید تبدیل شده اند.

دغدغه های فکری و ذهنی او می تواند به روشنی، نسلی از فرزندان شاهد را نمایندگی کند که همچنان آرمانگرایانه به تحولات جامعه می نگرند و با پس زمینه ای از تعلقات حسی و عاطفی نسبت به پدر شهیدشان، نگاهی والا و در عین حال واقع بینانه دارند. او معتقد است فرزند شهید قندی بودن الزامات خاص خودش را داشته و تبعات و مسئولیت های خاص خود را برای فرزندان ایجاد کرده است، تا آن ها نیز همچون دکتر قندی، در مسیر علم و دانش گام بگذارند و راه پدر شهیدشان را که یکی از متخصصان و نخبگان علمی کشور بوده، به همان اراده و علاقه پیمایند.

❖ با توجه به سن و سالتان و این که طبعاً شناخت شما از شهید قندی شناختی با واسطه بوده است، از چه منابعی ایشان را شناختید؟

هر چند روایات و نقل و قول هایی از پدر منتشر شده است، اما بیشتر شناخت من از ایشان از طریق خانواده بوده است.

❖ خانواده تان چه تصویری از شهید قندی به شما داده است؟

آن چه که در نقل قول ها، توصیفات و خاطرات می آید، پدر را فردی مومن، لایق، انقلابی و چهره ای علمی نشان می دهد. البته علاوه بر خانواده، همواره فرصت هایی برای شناخت ایشان یا تایید آن چه در باره اش می دانم به وجود آمده است. به عنوان مثال، اخیراً یکی از بیمارانی که به طور اتفاقی مراجعه داشتند و معلوم شد که همکار ایشان بوده اند، در توصیف شخصیت و جایگاه ایشان به من گفتند: خدماتی که شهید قندی انجام داده اند را کمتر کسی برای انقلاب انجام داده است.

❖ شهید قندی از نظر علمی نخبه بودند و رتبه نخست را در تمام دوران تحصیل شان حفظ کردند. با توجه به این که همه فرزندان شهید قندی مدارج بالای علمی را به دست آورده اند، آیا این بعد علمی ایشان در شخصیت و مسیر شما فرزندان شهید تأثیر داشته است؟

ایشان یک خانواده خیلی مذهبی داشتند و در مدرسه علوی که یک مدرسه مذهبی بود، تحصیل می کردند و گویا شاگرد اولی بوده که خیلی با سایرین فاصله داشته. این فرصت را حتماً خانواده برایشان فراهم کرده بوده و بی تردید جایگاه علمی پدر، در موفقیت و تلاش فرزندان شان در تحصیل علم و دانش بسیار موثر بوده است.

طبیعتاً آدم تحت تأثیر قرار می گیرد و حس مثبتی دارد که چنین پشتوانه ای علمی داشته است.

عامل مهم دیگری که در مورد ما بسیار موثر بود، انگیزه بود. این که همیشه می گویند تو دختر همچون پدری هستی، انگیزه تلاش

و موفقیت علمی بیشتر را در ما ایجاد می کند.

❖ بنابراین احساس می کنید که چون فرزند شهیدی بودید که متخصص و اهل علم بوده، این مسئله موفقیت علمی شما را پشتیبانی می کند؟

بله. صدم درصد. همیشه این مسئله در زندگی شخصی و فعالیت علمی ما موثر بوده و هست. همیشه چون می گفتند تو دختر چنین فردی هستی و ایشان به عنوان یک شخصیت هم علمی و هم اخلاقی تصویر مثبت در ذهن من داشته است، ناخود آگاه سعی کردم که اگر قرار است نمودی از ایشان باشم، باید توجهات ویژه ای هم از لحاظ علمی، هم از لحاظ اخلاقی داشته باشم تا شایسته نام پدر باشم.

❖ این تأثیر در سایر فرزندان شهید قندی نیز به همین صورت است؟

بله. آن ها نیز از دیدگاه خودشان به همین صورت در فعالیت های علمی و تحصیلی شان با این مسئله تعهد آور مواجه بوده اند. به طور طبیعی وقتی زمان می گذرد امکان دارد آدم ها تغییر موضع بدهند و تفکرات جدید پیدا کنند، اما شخصیت پدر در زندگی تک تک ما همواره برجسته بوده و این مسئله همیشه به همه ما یادآوری می شود، بنابراین تأثیرات خاص خودش را دارد.

❖ نقل قول هایی که از شهید قندی می شود گواه این است که ایشان بسیار اهل خانواده بودند و به تربیت فرزندان بها می دادند. از نظر شما، آیا با وجود این که فرزندان مدت کمی تحت تربیت ایشان بوده اند، این زیربنا و طرح ریزی شخصیتی فرزندان موفق بوده است؟

بعد از شهادت پدر هم شکر خدا خانواده پدری و هم مادرم همیشه این را لحاظ می کردند و ما تحت تربیت مادر بودیم. با توجه به همسویی تربیت مادر با دیدگاه پدر، صد درصد آموزه های ایشان از طریق مادرمان تأثیرگذار بوده است.

❖ در کار چطور؟ آیا احساس می کنید فرزند شهید قندی بودن باعث شده باشد که با انگیزه و تعهد بیشتری کار کنید یا

نگاه متفاوتی به خدمت کردن داشته باشید؟ بله، این مسئله تأثیرگذار است. شاید در ظاهر متوجه این مسئله در همه فرزندان شهیدان نشویم اما من در خودم این حس تعهد را دارم و یقیناً این مسئله از وجودشان تأثیر پذیرفته است.

❖ فرمودید شناخت تان از پدر بیشتر از طریق مادر حاصل شده، آیا فکر می کنید این چیزهایی که از شهید منتشر شده در قالب گفت و گوها و کتابچه ها برای معرفی شخصیت شهید قندی به جامعه به حد کافی بوده است؟

گاهی بیمارانی از من می پرسند که آیا شما دختر شهید قندی هستید؟ این مسئله برای من سوال ایجاد می کند که شهید قندی را از کجا می شناسند؟! یعنی آیا شناخت جامعه از ایشان در چه حدی است و آیا عمومیت دارد؟ برای من جالب است که یک نسل قبل تر ایشان را می شناسند، حالا این که از کجا شهید را می شناسند نمی دانم چقدر آن به آثار منتشر شده که به آن اشاره کردید باز می گردد و چقدر آن به حافظه خود افراد و نقل سینه به سینه مربوط است.

این که خاطرات و محفوظات ذهنی افراد از ۴۰-۳۰ سال پیش شان و از زمان وزارت شهید قندی یا واقعه شهادت ایشان در حادثه

ایشان یک خانواده خیلی مذهبی داشتند و در مدرسه علوی که یک مدرسه مذهبی بود، تحصیل می کردند و گویا شاگرد اولی بوده که خیلی با سایرین فاصله داشته. این فرصت را حتماً خانواده شهید برایشان فراهم کرده بوده و بی تردید جایگاه علمی پدر، در موفقیت و تلاش فرزندان شان در تحصیلات و کسب علم و دانش بسیار موثر بوده است



شهید دکتر محمود قندی و یکی از فرزندان در حاشیه یکی از سفرهای استانی دولت

قرار می‌گرفت. معرفی شخصیت شهدا و ایثارگری آن‌ها از طریق فیلم و سریال خوب و موثر است، به شرطی که کلیشه‌ای نباشد.

❖ به نظر بنده دکتر قندی نمونه خوبی می‌تواند باشد. ایشان رشته‌ای فنی داشتند و می‌توانستند هیچ‌گونه تعلق خاطری به فلسفه و بحث‌های فقهاتی، اجتهادی نداشته باشند، ولی ضمن این‌که این جامعیت شخصیت ایشان را می‌رساند، پیامی را هم می‌رساند که ما در هر زمینه و هر جایگاهی که هستیم نیاز به شناخت خودمان نیز داریم. فلسفه یعنی شناخت خود و جهان و ما در هر جایگاهی باشیم، جهان‌بینی و هستی‌شناسی می‌خواهیم. آیا رجوع ایشان به آثار فلسفی و استفاده از کلاس‌های شهید مطهری مؤید این مسئله است؟

بله صددرصد درست می‌فرمایید. ما اگر به این نوع مسائل و نیازها اهمیت ندهیم همین‌طور می‌شود که می‌بینیم. خودمان و دانشجویهایمان می‌چسبیم به درس خواندن و این‌که چرا اصلاً آن درس را می‌خوانیم مورد غفلت واقع می‌شود. فقدان این زمینه‌ی شناختی و درک جایگاه فردی به طور مثال در آموزش پزشکی که در آن فعال هستیم به این

تغییر می‌کند. وقتی مثلاً می‌گویند فلان دانشجو با سهمیه شاهد آمده است این مسئله ممکن است یک دیدگاه منفی با خود همراه بیاورد.

البته من خیلی خوشحالم که اخیراً می‌گفتند دانشجویهایی آمده‌اند و دانشجوی تخصصی هستند و خیلی‌هایشان با سهمیه شاهد یا مناطق محروم هستند. یکی از اساتید گفت خدا کند خوب باشند. خیلی مهم نیست درس‌شان را بخوانند، شخصیت‌شان خوب باشد و انگیزه داشته باشند. در شرایط کنونی متأسفانه دانشجویهایی را می‌بینیم که انگیزه ندارند و چیزی که ظاهرشان نشان می‌دهد حکایت از آن ندارد که عشق درس خواندن داشته باشند و بخواهند واقعاً کار کنند و کارشان را دوست داشته باشند. همین مسئله باعث شده است که انگیزه و اشتیاق افراد عامل دسته‌بندی آن‌ها شود، نه سهمیه‌دار بودن‌شان.

باید برای جلوگیری از چنین مسئله‌ای از طرق مختلف کار کرد. به عنوان مثال، فیلم شهید چمران ساخته شد و از این طریق، نسل جدید بهتر می‌تواند شخصیت ایشان را بشناسد. یا مجموعه روایت فتح که پخش می‌شد آدم مقداری در جریان مسائل جبهه

هفتم تیر است یا ناشی از نامگذاری خیابان و میدان به نام دکتر قندی است بر من معلوم نیست. ولی خب شاید الان و باگذشت چند دهه، روایت صرف خیلی جاذبه نداشته باشد و خیلی‌ها آشنایی‌شان در حدی نباشد که مجله‌ای بخوانند یا برنامه تلویزیونی ببینند که به معرفی شهید می‌پردازد.

به نظرم این مشکل ناشی از آن است که معرفی شهدا در حد کافی نبوده است و اگر از این دید بخواهیم حساب کنیم، اصلاً روش و شیوه معرفی شهدا کافی نبوده و نسل جدید، شهید قندی و خیلی از شهدای انقلاب را فقط در اسمشان می‌شناسند و اسامی به گوششان خورده است. باید معرفی شهدا از حد نام فراتر رفته و شخصیت و خدمات آن‌ها را هم به شکل روشن و واقع‌بینانه به جامعه معرفی کند.

❖ هر جامعه‌ای نیاز به قهرمان و الگو دارد. در جامعه‌ای که این همه قهرمان واقعی وجود دارد نباید قهرمان‌سازی کرد، بلکه باید قهرمان‌هایی که بودند و هستند را به شکل درست معرفی کرد. شما فرمودید معرفی شهدا باید واقع‌بینانه و فراتر از ذکر نام باشد. پشتکار و ایمان ارزش‌هایی هستند که در شهدای ما وجود داشته‌اند. آیا این مفاهیم در معرفی شهدا به عنوان الگو درست انجام شده است؟

به نظرم در این زمینه کمی بیراهه رفته‌ایم. می‌شود از شهدا بر حسب شخصیت، خدمات و خصوصیات-شان الگوسازی کرد. مثلاً می‌توانیم بگوییم شهید رجایی الگوی ساده‌زیستی بود یا شهید قندی الگوی پشتکار و پیشرفت علمی دانشگاهی بود.

❖ شما نگران نیستید که در اثر غفلت، تصویر دیگری از شهیدان شکل بگیرد؟ با گذشت ایام، کلیشه‌ها و برخوردهای سطحی با شهدا و مفهوم ایثار و شهادت واقعیت را تقلیل دهند؟ آیا فکر نمی‌کنید ممکن است این استحاله‌ها، شهدا و نقششان را در جامعه کمرنگ کنند؟

باید ببینیم وقتی کلیشه‌ای برخورد می‌شود چه مقداری دیدگاه جامعه نسبت به شهید

شرعی.

با این دید که از مسائل اسلامی نباید راحت بگذریم و ضرورت دارد زمینه را برای کسانی که می‌خواهند این گونه مسائل را رعایت کنند، فراهم کنیم، درخواست کردم رسیدگی شود. شاید درست نباشد که اجبار کنیم برای کسانی که حجاب ندارند تا در در اتناق عمل این‌جوری رفتار کنند، اما حالا اگر کسی خواست مسائل شرعی‌اش را رعایت کند، ما امکانش را فراهم کنیم. آن رزیدنت بعداً به من گفت چون این شرایط را دیدم نرفتم رشته جراحی. این فرد مذهبی است و می‌خواهد مسائل شرعی‌اش را رعایت کند. خیلی بغرنج نیست که خواسته ایشان را برآورده کنیم. چون شرایط رعایت حداقل‌های مسئله شرعی را فراهم نکرده‌ایم نباید آن فرد را محروم کنیم.

نمی‌خواهیم برای کسی اجبار کنیم اما باید وقتی کسی تعهد دارد، به عنوان یک وظیفه، شرایط برای رفتار در چهارچوب تعهداتش فراهم شود.

❖ در پایان گفت و گو بفرمایید خصوصیات رفتاری پدرتان به نقل از اعضای خانواده که برای شما توصیف شده است چه بوده؟

ایشان را همواره فردی آرام و کم حرف و در عین حال، اهل فکر کردن و عمیق توصیف می‌کنند. ما این خصوصیات را در شخصیت عموهایم هم می‌توانیم ببینیم و فکر می‌کنیم که حتماً شبیه ایشان هستند. برادرهای شهید علاوه بر این که بسیار آرام و عمیق هستند، بسیار مهربانند و به مادرشان خیلی رسیدگی می‌کنند.

❖ از وقتی که با وجود مشغله فراوان در اختیار شاهد یاران گذاشتید سپاسگزاریم. ■

شهادت قندی به دنبال جامعیت شخصیتی و شناختی بود. شاید این زمینه حضور پدرم بوده و به دنبال آن، مادرم که در خانواده همیشه این فکر را در ما جاری می‌کردند تا جنبه معنوی پررنگ شده و مورد توجه ما باشد. همین مسئله باعث شده تا در طول این سال‌ها و با گذشت زمان سعی کرده‌ایم از بسیاری دغدغه‌ها فاصله بگیریم و خودمان را درگیر این قضیه‌ها نکنیم.

بر جامعه است. کسی که خودش را ملزم می‌داد نمازش را تحت هر شرایطی بخواند این آدم آن تعهدی که نسبت به کارهای فردی‌اش دارد هم تقویت می‌شود و حتی اگر دست‌آورد کارش یا جایگاه شغلی‌اش حداقل باشد صد درصد در شخصیتش اثر مثبت می‌گذارد. یعنی فردی که تقوای درونی دارد کارش را به هر دلیلی که قبول دارد انجام می‌دهد.

❖ تعبیدی که از آن نام بردید به اذعان اطرافیان شهادت قندی از خصوصیات بارز وی بوده است. شما به عنوان فرزند شهید این مسئله را در شغل و مسئولیت‌هایتان چقدر مورد توجه قرار می‌دهید؟

رعایت مسائل مذهبی صرف نظر از تأثیراتی که از شخصیت پدر گرفتیم تا حدود زیادی به شرایط و جامعه هم وابستگی دارد. به عنوان مثال، اخیراً یکی از رزیدنت‌ها به من می‌گفتند که وقتی می‌خواهند دستشان را تا آرنج بشویند، در اتناق عمل ما هیچ جایی مختص خانم‌ها وجود ندارد که بخواهند دستشان را بشویند و باید جلوی دیگران این کار را انجام بدهند و بیایند اتناق عمل. من چون معاون آموزشی بیمارستان هستم، از این جهت نامه دادم به رییس برای رعایت مسائل

شکل خود را نشان می‌دهد که ابتدا افراد با ایده‌هایی می‌آیند اما سریع انگیزه‌هایشان را از دست می‌دهند و بعد مرتب فکر می‌کنند؛ این چه وضعی است، چرا ما پزشک‌ها این قدر سختی می‌کشیم، این قدر کشیک باید بدهیم، آخرش چی؟ هیچ‌کس ما را نمی‌بیند. این دیدگاه دقیقاً زمانی پیش می‌آید که وارد دغدغه‌های مادی می‌شویم و اهداف بلند را فراموش می‌کنیم. چون شناخت ما از تخصص، شغل، وظایف و برنامه‌هایمان عمق ندارد به این جا می‌رسد.

❖ تلاش شهید قندی در این زمینه واضح و مثال زدنی بود.

همان‌طور که فرمودید، شهید قندی به دنبال جامعیت شخصیتی و شناختی بود. شاید این زمینه حضور پدرم بوده و به دنبال آن، مادرم که در خانواده همیشه این فکر را در ما جاری می‌کردند تا جنبه معنوی پررنگ شده و مورد توجه ما باشد. همین مسئله باعث شده تا در طول این سال‌ها و با گذشت زمان سعی کرده‌ایم از بسیاری دغدغه‌ها فاصله بگیریم و خودمان را درگیر این قضیه‌ها نکنیم.

البته نمی‌خواهیم بگویم من فرق دارم، چرا که هر فردی بعضی وقت‌ها به ترجیحات مادی هم فکر می‌کند و ممکن است جذب آن شود. اما فکر می‌کنم این‌که گفتند تو فرزند چنین فردی هستی، بر روی همه ما تأثیر می‌گذارد.

❖ دکتر قندی از نظر علاقه به مسائل مذهبی و جستجوگری در این زمینه هم آیا برای شما الگو بوده است؟

بررسی شخصیت و علاقمندی‌های ایشان خیلی چیزها را به ما نشان داد. این‌که بروم درباره مسائل چستی و هستی مطالعه کنم و این‌که قرار است در این دنیا چه کار کنم و مسئولیت‌ها و وظایفم چیست، خیلی مهم است. فقدان چنین دغدغه‌هایی است که باعث می‌شود برخی به پوچی برسند و بگویند ما آن قدر زحمت کشیدیم که چه؟ قرار بود که چه شود؟ دنبال چه بودیم؟

رفتارهای عبادی روی شخصیت آدم اثر می‌گذارد و در مرحله بعدی، تأثیرش مستقیماً



گفت و گوی منتشر نشده شهید دکتر محمود قندی، دکتر هاشمی گلپایگانی، دکتر افتخار جهرمی و دکتر حسن غفوری فرد درباره قانون اساسی

بررسی پیش نویس قانون اساسی از منظر احکام اسلامی

درآمد

در خلال گفت و گوهایی که در باره شهید دکتر قندی انجام می شد، نسخه منتشر نشده ای از گفت و گو پیرامون پیش نویس قانون اساسی به دستمان رسید که در آن، شهید دکتر محمود قندی، دکتر محمدرضا هاشمی گلپایگانی، دکتر گودرز افتخار جهرمی و دکتر حسن غفوری فرد، دیدگاهشان را در باره پیش نویس قانون اساسی و ارتباط آن با احکام الهی بیان کرده اند.

در این گفت و گو مسائل آموزش، فرهنگ، اقتصاد و دفاع از منظر شرع مبین اسلام بررسی شده و نقاط منطبق یا معارض پیش نویس با احکام الهی اسلام از سوی شرکت کنندگان در گفت و گو مطرح شده است.

نسخه ضبط شده این گفت و گو به صورت نوار کاست بوده و با توجه به گذشت قریب به چهل سال از ضبط آن، برخی اصلاحات و کلمات قابل تشخیص نیست که جای خالی آن در متن با (...) مشخص شده است. در تنظیم متن نیز به رسم امانت، گفت و گوها بدون دخل و تصرف پیاده شده اند و این مسئله هر چند شاید انسجام و توالی درست متن را تحت تاثیر قرار می دهد، اما تابع همان تقدم و تأخری است که مصاحبه کننده ترتیب داده بوده است.

از دکتر هاشمی گلپایگانی به خاطر ارایه این سند ارزشمند سپاسگزاریم.

اصولاً آنچه که از راه نامشروع به دست آید دیگر نمی‌شود آن را مالکیت نامید. دیگر مالکیت اسلامی به وجود نمی‌آید در مورد چیزی که از طریق نامشروع به دست آمده است. شاید از کلمه مشروع نظر بر این باشد که بر طبق ضوابطی که برای کارکردن و جمع‌آوری حاصل کار در اسلام معین شده. **بله منظور نویسندگان همین بوده، ولی ماده باید تنظیم شود.**

این ... می‌شود به جورهای دیگر تفسیر کرد. کلاً احساس من این است که این محدودیتی که [درباره] اختیارات رییس جمهور، نخست وزیر در این پیشنهاد گنجانده شده، یک مقدار ... بشود که البته متناسب با این محدودیت مسئولیت هم اضافه خواهد شد.

از آقای دکتر حسن غفوری فرد خواهش می‌کنیم که در مورد آموزش صحبت بفرمایند؟ دکتر غفوری فرد: همان طور که من بررسی کردم در مورد آموزش و پرورش فقط یک ماده در اینجا هست. یک اصل، اصل ... به نام جمهوری اسلامی ایران.

جمهوری اسلامی ایران باید امکانات آموزش و پرورش را برای همگان فراهم کند تا هرکس بتواند فراخور استعدادهايش ... برگردد. تا محدودیت امکانات، سد راه پیشرفت او نشود. مسئله را خیلی مبهم و به‌طور خیلی ... مطرح کردیم و وارد جزئیات نمی‌شوند. مسئله‌ای که باید حتماً در اینجا آورده شود.

مثلاً فرض کنیم [در] مسئله انقلاب فرهنگی ما معتقدیم که آنچه که بیش از همه به این نهضت کمک کرد فرهنگ اسلامی و به‌خصوص فرهنگ شیعه مکتب اسلام بود و این مکتب و فرهنگ حتماً برای دوام انقلاب، برای ادامه این انقلاب لازم است. در فرهنگ شیعه انسان همیشه در حال یک جهاد دائم است. آن چیزی که الان به عنوان انقلاب فرهنگی [از آن یاد] می‌کنند، در فرهنگ شیعه

سه گانه کفه ترازو بیشتر به نفع قوه مجریه می‌چربد، با توجه به اصل ۱۲۷ [که] ضامن استقلال قوه قضایه را مقام ریاست جمهور که خودش رییس قوه مجریه است، مشخص کرده.

ضمن اینکه واقعاً در مورد قوه قضایه اگر مسئله وزیر دادگستری که به عنوان عضو هیئت دولت است مطرح باشد، می‌شود تفسیر کرد که قوه قضایه متاثر می‌شود از دستورات و تصمیمات هیئت دولت تا حدی در خودش یک جور تداخل است.

فکر نمی‌کنم چنین چیزی باشد، چون تمام مسائل که وظایف خاص قوه قضایه است شاید غیر از ... دادستان [که به] غیر از خود قوه قضایه محول شده است.

دکتر هاشمی گلپایگانی: تا جایی که من خودم قانون را نگاه کردم، آن چیزی که من روی آن تکیه دارم مسئله اختیارات بیش از حد رییس جمهور است و یک مقداری همان طور که عرض کردم چرب کردن کفه ترازو به نفع قوه مجریه است و ضمن اینکه متذکر بودم که مسئله اختیارات نخست وزیر خیلی محدود در نظر گرفته شده که اگر می‌شد نخست وزیر در مقابل مجلس بتواند ... عزل بشود این شاید یه مقداری ... اختیارات رییس جمهور تغییر می‌کرد. نخست وزیر هم اختیارات کامل داشته باشد در برابر مجلس و اینطور که بعضی از کشورهای دیگر هم همینطور



با این بیان آقای دکتر آیا می‌شود حد مشخصی برای مالکیت مشخص کرد در اسلام؟ چون در اصل چهل [قانون اساسی]، باز به این اصل اشاره شده است و اصل چهل می‌گوید مالکیت شخصی اگر از راه مشروع به دست آید محترم است و حدود آن را قانون معین می‌کند. آیا ما از دیدگاه ایدئولوژی اسلامی می‌توانیم یک حدودی را برای این مالکیت تعیین کنیم؟

دکتر قندی: عرض می‌شود که اولاً این ماده از نظر انشایی بسیار بد تنظیم شده است. گفته شده است که مالکیت شخصی از راه مشروع به دست آید. اصولاً آنچه که از راه نامشروع به دست آید دیگر نمی‌شود آن را مالکیت نامید. دیگر مالکیت اسلامی به وجود نمی‌آید در مورد چیزی که از طریق نامشروع به دست آمده است. شاید از کلمه مشروع نظر بر این باشد که بر طبق ضوابطی که برای کارکردن و جمع‌آوری حاصل کار در اسلام معین شده. **بله منظور نویسندگان همین بوده، ولی ماده باید تنظیم شود.** اما در مورد این سوال فرمودید که آیا در اسلام حدودی مشخص شده است؟ ما احادیث متفاوتی داریم از معصومین علیه السلام که در این احادیث حدود آن را تعیین کرده‌اند که تا چه مقدار یک مسلمان می‌تواند مالکیت داشته باشد.

از آقای دکتر هاشمی [گلپایگانی] خواهش می‌کنیم در مورد اختیارات رییس جمهور صحبت بفرمایند.

دکتر هاشمی گلپایگانی: بسم الله الرحمن الرحیم. آن چیزی که من دستگیرم شده از بعضی مواد پیشنهادی قانون اساسی به نظر می‌آید که اختیارات رییس جمهور در حد زیاد و وسیعی پیش‌بینی شده و برعکس نخست وزیر به مقدار زیاد فاقد اهمیت و اختیارات است.

اصل ۸۶ را اگر دقت کنیم در مسئله اختیار رییس جمهور، [ریاست جمهوری] می‌تواند مواردی را که لازم می‌داند خودش لایحه یا عهد نامه‌ای را به همه پرسسی بگذارد و این یک جور در واقع کنار گذاشتن قوه مقننه است و اصولاً اینجور به نظر می‌آید؛ در تبادل قوای

ما و فرهنگ سنتی ما مطرح است و استفاده می‌شود خیلی غنی‌تر است، به نام «طلبه» و این یعنی کسی که طالب علم است. شاید «دانشجو» هم در پی ترجمه آن گفته شده باشد، بیشتر توده مردم با آن در تماس هستند، کسی که طالب علم است و خودش علم را طلب می‌کند و به خصوص در سیستم طلبگی که در مدارس قدیمی مطرح بوده و مدارس سنتی راندمان بسیار بالاتری داشته از سیستمی که الان مطرح است در دبیرستانها و دبستان‌ها و در دانشگاه‌ها مطرح است.

در کشور ما ... یک نوع طبیعی انتخاب استاد و انتخاب دانش‌آموز و انتخاب درس [وجود داشته] و همیشه بخش اعظمی از این صرف مباحثات طلبگی می‌شده که همیشه دارای راندمان بسیار بالایی بوده و این الان در محیط‌های آموزشی جدید ما به کلی مفقود [شده] و دیده نمی‌شود.

❖ آقای دکتر هاشمی جنابعالی نظری داشتید راجع به مذهب؟

دکتر هاشمی گلپایگانی: بله، عرض کنم که در مورد مذهب دیده شد که اشکالاتی را تحت این عنوان مطرح کردند که شاید بهتر باشد که اصلاً قید نشود و کلاً به اسلام اکتفا شود. خواستم عرض کنم که اولاً غیر مذهب یک مسئله غیر معمولی نیست. در سطح بین‌المللی

معلم تحمیل می‌کند و شاگرد می‌گیرد. این نوع سیستم باید تغییر داده شود، باید دانشجو یا دانش‌آموز طوری باشد که خودش به شکوفایی [برسد] و استعدادهايش رشد پیدا کند.

سیستم یک طرفه نباشد، یعنی آن‌جوری نباشد که از طرف معلم به شاگرد باشد همیشه. معلم آن است که میداند و شاگرد آن کسی که نمیداند. معلم آن کسی است که درس میدهد و شاگرد یاد می‌گیرد. هیچ وقت این سیستم باعث پرورش استعداد خود معلم نخواهد شد و دانشجو و یا دانش‌آموز هم مثل یک دستگاه ضبط صوت است که هر چه بیشتر وقت بگذارد می‌شود یک دانش‌آموز موفقتر. به‌طور کلی، می‌توان گفت اساس ما بر اساس فرهنگ بود و فرهنگ قدیم شیعه باید



در قانون اساسی [لحاظ شود]. نقش مهمتری به فرهنگ باید داد، برای آموزش و پرورش نوجوانان نقش تعیین کرد بتوانند انقلاب را ادامه بدهند، در دوران سازندگی بسیار مهم هست و آنچه که عرض کردم در اینجا اشاره مختصر بوده است.

چون در جامعه دانشگاهیان هستیم ما باید دانشجو به معنای واقعی کلمه داشتیم. یعنی این لغت درست است، ولی در عمل به معنای این لغت توجه نشده. یعنی رفتن، پی جستن. جستجوی دانش هست. یعنی دانشجو نرفته پی دانش. در واقع لغتی که در فرهنگ عامیانه

به‌طور دقیق حدیثی از حضرت علی (ع) هست به جهاد، به یک جهاد دائم و همیشگی صاحب نفس خودتان بشوید.

یک معنایش این است که با یک جهاد دائم، با یک انقلاب دائم، همیشه می‌توانید خودتان مالک خودتان باشید و همیشه آزاد زندگی کنید. مسئله انقلاب فرهنگی به هیچ وجهی اینجا گنجانده نشده است. پاسداری از این فرهنگی که باعث انقلاب ... شد مسئله‌ای که همه می‌دانیم که شعارهای در این نهضت داده شد. شعار رهبر ما خمینی بود. امام حسین (ع) و دیگر امامان شیعه و بر این ... هم مسئله‌ای است که همیشه پیش چشم ما باشد، مثلاً لزوم قیام بر ضد ظلم که جزو فرهنگ اسلامی است، جزو آموزش همیشگی اسلام بود. و من متأسفانه باید ذکر کنم که این در حقوق بشر گنجانده شده ولی در قانون اساسی ما نیامده است. این فرهنگی که شیعه را همیشه [به عنوان] یک اقلیت ستم‌دیده در مقابل اکثریت [به] مبارزه وا داشته است باید پرورش پیدا کند. در فرهنگ اسلامی فرهنگ شیعه [چگونه رواج] پیدا بکند، فقط به طور کلی گفته‌اند که همه باید آموزش داده شوند. اگر به این هم ... لازم هم نبود چون در تعالیم اسلام که مطالب اسلامی فقط مقابل پیاده کردن است و لازم نبود اصلاً بگوییم. راه پیاده کردن اینها را انقلاب فرهنگی ذکر می‌کرد که متأسفانه نکرده و فقط گفته که هر کس بتواند فراخور استعدادهايش از آموزش و پرورش و رشد و استعدادش و ... محدودیت امکانات سد راه پیشرفت او نشود.

این انقلاب فرهنگی حتماً باید در قانون اساسی گنجانده شود. سیستم آموزش و پرورش ما به مقدار زیادی متأثر از سیستم غربی است تا فرهنگ اصیل ما. سیستم کلی به طوری است که اسمش را می‌گذاریم سیستم تلمباری. معلمی که دائماً چیزی می‌گوید و یا دانشجو و یا دانش‌آموز به‌صورت یک ظرف خالی است و هر چه بیشتر این معلم چیزی بگنجانند در داخل ظرف، دانشجوی بهتری خواهد بود. در این سیستم یک طرفه کاملاً یک طرفه معلم دائماً یک چیزی می‌گوید و شاگرد می‌گیرد. معلم دیکته می‌کند و شاگرد دیکته می‌نویسد.

سیستم یک طرفه نباشد، یعنی آنجوری نباشد که از طرف معلم به شاگرد باشد همیشه. معلم آن است که میداند و شاگرد آن کسی که نمی‌داند. معلم آن کسی است که درس میدهد و شاگرد یاد می‌گیرد. هیچ وقت این سیستم باعث پرورش استعداد خود معلم نخواهد شد و دانشجو و یا دانش‌آموز هم مثل یک دستگاه ضبط صوت است که هر چه بیشتر وقت بگذارد می‌شود یک دانش‌آموز موفقتر.

همانطور که اراده الهی، حاکم است بر طبیعت و جهان و آن احکام تشریحی الهی است که بایستی در جامعه حکمروا باشد. منتهی به نظر ما، اینکه می‌آییم ایراد مسائلی مانند فراندوم مجلس و مانند این‌ها را مطرح می‌کنیم و انتخابات را می‌خواهیم که جنبه مردمی‌اش را هم تضمین بکنیم، به این معناست که اگر در جامعه اکثریت مردم یا قاطبه مردم پیرو مکتب اسلام و قوانین اسلام و خدا باشند، بنابراین آن جنبه مردمی هم رعایت شده.

ممکن نخواهد بود.

❖ شما فرمودید در شرایطی هستیم که بعد از فراندوم ۹۸ درصد از مردم به جمهوری اسلامی رأی دادند، یعنی به این معنی است که احکام الهی و اسلامی را پذیرفته‌اند. بنابراین ایرادی به اصل وارد شده که آرای عمومی مبنای تشکیل حکومت است. دقیق اگر توضیح داده می‌شد که آرای

و آرا عمومی تا آنجا قابل توجه است که با احکام الهی مغایرت نداشته باشد. ممکن است شما نظرتون را بفرمایید لطفاً؟

دکتر قندی: این قابل تردید نیست که از نظر روح فلسفه اسلامی، روح قوانین اسلامی آن همانطور که گفتید احکام الهی است. همانطور که اراده الهی، حاکم است بر طبیعت و جهان و آن احکام تشریحی الهی است که بایستی در جامعه حکمروا باشد. منتهی به نظر ما، اینکه می‌آییم ایراد مسائلی مانند فراندوم مجلس و مانند این‌ها را مطرح می‌کنیم و انتخابات را می‌خواهیم که جنبه مردمی‌اش را هم تضمین بکنیم، به این معناست که اگر در جامعه اکثریت مردم یا قاطبه مردم پیرو مکتب اسلام و قوانین اسلام و خدا باشند، بنابراین آن جنبه مردمی هم رعایت شده. یعنی خود این مردم، یعنی اکثریت آن‌ها دیدیم که در فراندوم در تعیین حکومت این کشور بیش از ۹۰ درصد ملت رأی دادند به جمهوری اسلامی. این یعنی مردم حاکمیت قوانین اسلامی را قبول کردند. این جنبه مردمی‌اش هم در اینجا رعایت شده است. اگر فرض بفرمایید که در اصل و اصالتاً حکومت با خداست، حکومت با قوانین الهی است. حکومت با معیارهای الهی است، وقتی اکثریت یک اجتماعی نتوانند این مسئله را درک کنند و بپذیرند از نظر اقوی تحقیقش

این موضوع اعم از کشورهای اسلامی، غیر اسلامی، دموکراتیک و غیره به نحوی در قانون اساسی‌شان مشخص می‌شود. ضمن اینکه وقتی به اصل ۳ پیشنهاد قانون اساسی توجه می‌کنیم، قانون اسلامی را باید اجرا بکنند. پس با چنین توجهی و با چنین دقتی ما می‌بینیم آن طوری که در قوانین جدید، این قانون ارگان‌های حکومتی را به سه قسمت مختلف و مجزا از هم؛ (قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضاییه) تقسیم می‌کنند. به خصوص اگر ما به قوه مقننه نگاه کنیم، به نظر دقیق اسلامی، ما قوه مقننه واقعی به آن ترتیب نداریم. قانون، قانون اسلام هست و از نظر اسلامی در کتاب و سنت تبیین شده. یعنی اول قوه مقننه‌ای به آن معنای غربی‌اش نداریم که در واقع از رأس افراد و نمایندگانشان بنشینند و قوانینی را وضع کنند. پس بنابراین ببینیم در یک جمهوری اسلامی وضع مجلس به چه نحوی قابل توجه است.

مجلس نمایندگان به نظر من در واقع عبارت است از یک سازمانی که خود آن سازمان نمایندگان اقشار مختلف مردم، شرکت خودشان را و دخالتشان را در اداره‌ی امور در واقع عملی می‌کنند و کارهای اساسی مجلس عبارت است از: طرح و تصویب یک مقررات و آیین‌نامه‌هایی و یک ضوابطی برای برنامه‌های متناسب با اوضاع محل‌های مختلف. داستان‌های مختلف برای اداره اجتماع و برای اداره مملکت، منتهی منطبق با قوانین اصلی و اصیل اسلامی، و یکی [دیگر] از وظایف مجلس] وظیفه نظارت است. نظارت بر اداره مملکت و نظارت بر اجرای امور که به نحوه صحیح انجام بگیرد این برنامه‌ها و این مصوبات و اجرای این برنامه‌ها حداکثر منطبق باشد با قوانین اسلامی و مسائل ملی و مملکتی.

❖ آقای دکتر سوالی پیش آمده برای مردم و برای خود من که در اصل ۳ پیشنهاد نویس قانون گفته شده که آرا عمومی مردم مبنای حکومت است. به این حکم ایراد وارد شده که آرا عمومی مبنای حکومت نیست، بلکه احکام الهی مبنای حکومت است



نویسندگان پیش‌نویس قانون اساسی زحمت کشیده‌اند و کوشش کرده‌اند که حتی المقدور این پیش‌نویس با موازی اسلامی مطابقت داشته باشد ولی اگر که مواد این پیش‌نویس را به دقت مطالعه کنیم، ملاحظه می‌شود که پیوند ایدئولوژیکی کاملی با مبانی اسلامی ندارد. مبانی متعدد را می‌توان در این پیش‌نویس پیدا کرد که با اصول اسلامی منطبق نیستند

به امور آموزشی و تنظیم کارهای نظامی بکنند. همین قدر کافی است و نه بیشتر از این.

متشکرم. دنباله‌ی صحبت را درباره‌ی مسائل اقتصادی بفرمایید.

دکتر افتخار جهرمی: در زمینه‌های اقتصادی هم در این پیش‌نویس قانون اساسی رعایت اصول اسلامی نشده است. ما در اسلام اصل خدا مالکی را داریم، یعنی مالکیت مانند حاکمیت مخصوص خداوند است و فقط آنچه که ما می‌توانیم به عنوان مالکیت مورد توجه قرار بدهیم همان مالکیت دسترنج است که در آیه‌ی قرآنی «لیس للانسان الا ما سعی» گردیده است البته نویسندگان این پیش‌نویس قانون اساسی توجه به این آیه‌ی شریفه داشته‌اند، اما به روشنی مسائل را بیان نکرده‌اند. راجع به مالکیت زمین بحثی نشده است در حالیکه به جا بود با توجه به اصول و موازین شرعی در این مورد هم برخورد می‌کردند و مالکیت عمومی اراضی را بیان می‌نمودند که فقط مردم بتوانند در حدود قانون و تحت ضوابطی که حکومت اسلامی تعیین می‌کند از زمین و سایر مواهب طبیعی استفاده بکنند و می‌بینیم که در این موارد توجهی نشده است و قانون مبهم و ناقص است و احتمال دارد که بعدها زیر همین قانون تحت همین قانون اساسی باز تمرکز و تکثیر ثروت که در اسلام نهی شده است [به وجود بیاید] و ثروت نمی‌تواند در دست عده‌ی قلیلی گردش کند. ■

می‌توان در این پیش‌نویس پیدا کرد که با اصول اسلامی منطبق نیستند. همانطوری که اشاره شد، در اسلام حاکمیت مطلق مخصوص خداوند است که در جامعه اسلامی به وسیله مستضعفین اعمال و اجرا می‌شود. چرا که ... هستند که در یک جامعه اسلامی به عنوان امام عمل می‌کنند و وارث خداوند بر روی زمین هستند. و اینکه به این مسئله به هیچ وجه توجهی نشده است و موادی که در این زمینه هستند مبهم می‌باشند.

باید این موارد را به صورت روشنتری بیان کرد. از نظر اقتصادی هم همینطور، از نظر مسائل نظامی هم که به همین ترتیب در هیچ یک از این موارد رعایت اصول اسلامی نشده است. مثلاً در جامعه اسلامی ما دفاع وظیفه هر فرد مسلمان است. همه کس وظیفه دارند در برابر دشمنان خارجی از مملکت دفاع بکنند، یعنی در جامعه اسلامی همه مردم سرباز هستند و لذا باید همه‌ی مردم بتوانند از سلاح‌ها استفاده بکنند. ارتش منظم به صورتی که امروز در دنیا معمول است در یک جامعه اسلامی وجود نخواهد داشت که همه مردم سرباز هستند، فقط گروهی می‌بایست که برای تنظیم کارها و همین‌طور در مسائل تخصصی اقدام بکنند و گرنه در مسائل صرف دفاعی، دفاع از جامعه مسلمین و مملکت اسلامی وظیفه‌ی هر فرد مسلمانی است. می‌بینیم که به این مطلب توجه نشده است در مسائل اقتصادی هم همینطور، هر چند که این اصل اسلامی ...

بیخشید آقای دکتر، من به سوال برایم پیش آمده راجع به ارتش که فرمودید. این درست که در یک جامعه‌ی اسلامی وظیفه دفاع از خاک مملکت به عهده‌ی فرد، فرد افراد مسلمان و مملکت است، ولی آیا این مغایرت دارد با اینکه عده‌ای هم به عنوان ارتش منظم همانطوری که فرمودید کارهای تخصصی بتوانند انجام بدهند و به خصوص کارهای آموزشی، این‌ها در جمع فرد فرد مسلمان کار کنند و وجود داشته باشند؟

دکتر افتخار جهرمی: همان‌طور که عرض کردم، نه! تا یک حدی لازم است که متخصصینی وجود داشته باشند و گروهی اقدام

عمومی بر مبنای احکام الهی! بله، البته این یک سوال دقیق فلسفی است که حالا از نظر قوانین در مملکت ما ممکن است زیاد فرقی نکند که آیا مبنای حکومت آرا مردم است یا مبنای حکومت اراده الهی است؟

دکتر قندی: به نظر بنده البته مبنای حاکمیت اراده خداست. مبنای حاکمیت احکام الهی است، یعنی اصالت با آن است که چون مردم مخلوق خدا هستند و همانطوری که در ... در ید قدرت او و در تسلط او و تحت حکومت او هستند، در تشریح هم بایستی باشند. و این بایست که می‌گویند، یعنی تسلیم شدن در برابر اراده خدا و احکام هم چیزی به جز قدم نهادن در راه تکامل برای خود این مردم نیست. راه تضمین سعادت این مردم اصالت با اراده و احکام الهی است. ولی اگر مردم خودشان رای به این مطلب دارند و این را بپذیرند، این حکومت هم الهی است و هم مردمی.

آقای دکتر افتخار جهرمی، خواهش می‌کنم جنابعالی درباره‌ی زیربنای پیش‌نویس قانون اساسی صحبت بفرمایید؟



دکتر افتخار جهرمی: نویسندگان پیش‌نویس قانون اساسی زحمت کشیده‌اند و کوشش کرده‌اند که حتی المقدور این پیش‌نویس با موازی اسلامی مطابقت داشته باشد ولی اگر که مواد این پیش‌نویس را به دقت مطالعه کنیم، ملاحظه می‌شود که پیوند ایدئولوژیکی کاملی با مبانی اسلامی ندارد. مبانی متعدد را



دوران کودکی و جوانی شهید قندی در گفت و گوی شاهد یاران با مادر ایشان

از کودکی، هوشیار و بیدار زندگی می کرد

درآمد

اشاره: خانم اقدس گلچین خرازی مادر شهید قندی در شرایطی مصاحبه با شاهد یاران را پذیرفت که کهولت سن و بیماری، نشستن و گفت و گو را برای ایشان دشوار ساخته بود.

محکم و بالاراده سخن می گفت. واژه های توصیفی مادر شهید به شدت گیرا و جذاب بود. با وجود گذشت ۳۷ سال از واقعه انفجار هفتم تیر و آخرین دیدارش با فرزند، احوال روحی شهید قندی را از دوران کودکی تا زمان شهادت، دقیق، مادرانه و مشتاقانه شرح می داد. روایت مادران شهدا از دوران کودکی تا زمان شهادت فرزندانشان به دلیل طول مدت آشنایی و پیوستگی آن، می تواند از مستندترین و صادقانه ترین روایت ها در باره رفتار، سلوک و منش ایشان باشد.

بانو گلچین خرازی به رغم کهولت سن، با دقت فراوان و جوه شخصیتی دکتر محمود قندی و روند رشد ایشان از دوران کودکی تا ایام شهادت را در گفت و گویی سرشار از احساس با شاهد یاران روایت می کند که در ادامه می خوانید.

✓ محمود آقا بچه بود و هنوز زبان به سخن گفتن باز نکرده بود که یک روز دیدم نیست، گشتم دنبالش و توی حیاط بالای درختها پیدایش کردم، دیدم یک تکه کاغذ برداشته رفته بالای درختها و با زبان بی‌زبانیش در حال خواندن کتابه. محمود آقا از بدو کودکی تا به این حد مشتاق به خواندن و نوشتن بود.

هم رفته بود پای تخته و به همان طریق خوانده بود و نوشته بود و همه معلم‌ها از هوش و ذکاوت او در تعجب بودند و همه می‌خواستند که از ایشون محافظت بشه.

◆ چطور شد که شهید قندی به مدرسه علوی رفت؟

پدرشان اصرار داشت که بچه‌ها را در مدرسه دینی و مذهبی ثبت نام کند. پدرشان اهل دیانت بود و دوست داشت بچه‌ها هم در همین فضا باشند. این انتخاب پدرشان بود که به مدرسه علوی بروند. پدرشان خیلی مراقب بود که معلم‌ها و دوستانشان چه کسانی هستند. آقای روزبه و آقای علامه که معلم بچه‌ها بودند، محمود را دوست داشتند و از دین و آیین بچه‌ها مراقبت می‌کردند. معلمی از این نظر کار بسیار سختی است و من همیشه به بچه‌ها می‌گفتم بزرگ شدید معلم نشوید، چون هدایت بچه‌ها خیلی کار سختی است.

◆ هر کودکی به‌طور طبیعی بازیگوشی‌های خاص خود را دارد. بازی‌ها و علاقمندی‌های دوران کودکی شهید قندی چگونه بود.

شیطنت نداشت، اصلاً یاد نمی‌آید. همه بچه‌ها دور هم جمع می‌شدند، شوخی و مزاح می‌کردند ولی محمود مرتب و منظم بود و بقیه بچه‌ها را هم هدایت می‌کرد و مراقب بود. هوشیار و بیدار زندگی می‌کرد. خیلی مذهبی بود، فقط قرآن و کتاب می‌خواند. من خودم در شگفت بودم از

بخواند. دلش می‌خواست کتاب بخواند. محمود آقا بچه بود و هنوز زبان به سخن گفتن باز نکرده بود که یک روز دیدم نیست، گشتم دنبالش و توی حیاط بالای درختها پیدایش کردم، دیدم یک تکه کاغذ برداشته رفته بالای درختها و با زبان بی‌زبانیش در حال خواندن کتابه. محمود آقا از بدو کودکی تا به این حد مشتاق به خواندن و نوشتن بود.

آنقدر مشتاق برداشتن و بازی با کتاب بود که نمی‌توانستیم آنها را روی میز بگذاریم، برای همین پدرش همه کتاب‌ها را در قفس‌های روی دیوار قرار می‌داد. محمود آقا می‌نشست و با یک حسرتی مشتاقانه قفسه کتاب‌ها را نگاه می‌کرد که دستش به کتاب‌ها برسد و آنها را بخواند. تا این که وقتی شش سالش شد ما ایشان را بردیم مدرسه.

خانه ما یک طبقه بالا داشت که در ورودی خانه پله می‌خورد و به بالا می‌رفت. ایشان وقتی از مدرسه می‌آمد، از در خانه که داخل می‌شد می‌دیدم که وارد خانه نمی‌شود و همان‌جا روی پله می‌نشست و دفتر و کتاب را باز می‌کرد و شروع به نوشتن می‌کرد. آن قدر مشتاق بود که قبل از ورود به اتاق تکالیفش را انجام می‌داد و دائم دفتر و کتاب دستش بود.

◆ فرمودید در شش سالگی وارد مدرسه شدند. موفقیت‌شان در مدرسه چگونه بود؟

معلم مدرسه بچه‌های کوچک، خانم‌ها بودند. معلم‌ها و مدیرها از هوش و ذکاوت آقا محمود تعریف می‌کردند و در تعجب از هوش او بودند. من در اجتماعات می‌دیدم که خانم‌ها می‌آمدند و از پسر من تعریف می‌کردند که چه پسر باهوش و ذکاوتی.

یک مرتبه به ایشان املا داده بودند. عموی آقا محمود به ایشان گفت: بینم توی دفترت چی داری؟ عموی محمود گفت من املاات رو برات درست می‌کنم و می‌نویسم و املا رو نوشت و داد به ایشان. فردا که املا را برد مدرسه، گفتند این کار تو نیست و کس دیگری آن را نوشته است، بگذار کنار و برو پای تخته و دوباره بنویس. آقا محمود

◆ سرکار خانم قندی ابتدا خودتون رو معرفی بفرمایید، شما چند فرزند دارید و شهید قندی چندمین فرزند شما بودند؟

من مادر حاج محمود آقا هستم. پنج فرزند دارم که محمود آقا فرزند اولم بود که رفت. چهار تا فرزند دیگر دارم، دو پسر و دو دختر.

◆ کمی در مورد وضعیت خانوادگی تان در زمان تولد شهید قندی توضیح دهید. خانواده شما از نظر فرهنگی چه نوع خانواده‌ای بود؟

خانواده‌ای مذهبی بودیم. همسرم بُنکدار بودند و پدر ایشان هم در شهر چالوس تجارتی داشتند. به همین خاطر سال‌هایی را برای همراهی با پدر همسرم در چالوس زندگی کردیم و بعد از این که محمود آقا یازده-دوازده سالشان شد به تهران آمدیم. بعد از آن محمود آقا به مدرسه علوی (مدرسه دینی) رفت.

◆ یعنی شهید قندی در چالوس متولد شدند؟

خیر. ما ساکن تهران بودیم و حاج محمود آقا در تهران به دنیا آمد. بعد از تولد ایشان بود که به چالوس رفتیم.

◆ از دوران کودکی شهید قندی چه خاطراتی دارید؟

خیلی خاطره دارم. همه خوبی هاشون یادمه که چقدر از کودکی باهوش و با ذکاوت بودند. یک شب برای شیر دادن به بچه بیدار شدم، پدرش سجاده داشت و یک قرآن که با خودش برای نماز خواندن همراه داشت. من دیدم محمود آقا نصفه شب بیدار شدند و سجاده را پهن کردند و در حال نماز خواندن هستند. نگاه کردم که بینم سجاده را در جهت قبله قرار دادند یا خیر، دیدم که خیلی مرتب و منظم و درست سجاده را انداخته‌اند و مشغول خواندن نماز هستند. باخودم گفتم حتماً از پدرشان یاد گرفته‌اند. این درحالی بود که ایشان در آن زمان حدوداً دو سال و نیم یا سه سالشان بود.

◆ علاقمندی‌های دوران کودکی شهید قندی چه بود؟

بچه‌ای بود که به هیچ کاری کار نداشت. سر و کارش فقط کتاب، دفتر و قرآن بود. از کودکی مشتاق خواندن بود. هنوز زبان باز نکرده بود که دلش می‌خواست قرآن

از همان دوران دبیرستان معلم‌هایش گفتند که باید ازدواج کند. پدرش هم به من می‌گفت باید برایش زن بگیریم. من می‌گفتم الان وقتش نیست. من جویا شدم معلم‌هایش اصرار داشتند به این علت ازدواج کند و بچه‌دار شود که بچه‌هایی مثل خودش داشته باشد

بود و برادر و خواهرهایش را دوست داشت. برادر بزرگشان در حوزه مسئولیتی دارند و علی آقا هم پزشک هستند ولی طبابت نمی‌کنند، به کار آزاد مشغول هستند. از دوران جوانی دکتر قندی خاطره‌ای دارید؟

محمود آقا خیلی خوش سفر بود و خیلی سفر را دوست داشت. رفته بودیم چمنخاله، یک رودخانه بزرگی وسط بود که پل هم نداشت و ۲ تا چوب گذاشته بودند روی رودخانه. ماشین‌ها را چند نفری کمک می‌کردند و از روی چوب‌ها عبور می‌دادند و می‌بردند لب دریا. ما را هم به همین ترتیب بردند و من و عمه جان آقا محمود تا نزدیک غروب کنار دریا بودیم. وقتی می‌خواستیم برگردیم متوجه شدیم ماشین تا نصفه در ماسه‌ها فرو رفته. پرنده پر نمی‌زد و فقط من و عمه‌جان و محمود بودیم. من این طرف و آن طرف را نگاه کردم دیدیم مردی درشت هیکل با طناب به سمت ما می‌آید. گفتم کسی دارد می‌آید ما را نجات بدهد، به من خندیدند و گفتند این وقت غروب چه کسی اینجا می‌آید؟! آن آقای درشت هیکل از راه رسید و طنابی را که داشت بست به ماشین، در همین زمان یک جیب از راه رسید، خلاصه کمک کردند و ماشین را بیرون کشیدند و ما را نجات دادند.

زندگی بعد از ازدواج شهید قندی و تولد بچه‌هایشان و رفتارشان با فرزندان

❖ چه کتاب‌هایی می‌خواندند؟

کتاب‌های درسی، کتاب‌های آقای مطهری، کتاب علامه طباطبایی، آقای فلسفی و کتاب علما و مراجع و دیگر کتب مذهبی. ایشان نخوانده ملا بود! کلاس‌های آقایان علامه طباطبایی و مطهری و داودی را هم می‌رفتند.

❖ چطور شد که تصمیم گرفتند در خارج از کشور ادامه تحصیل بدهند؟ از همان دوره مدرسه، معلم‌هایش آقای روزبه و آقای علامه می‌گفتند باید بروی مدرسه خارج از کشور. پدرش ممانعت می‌کرد و می‌ترسید از بیدین و ایمان شدن. ولی معلم‌هایش گفتند ما تعهد می‌دهیم رفت و آمد محمود را که درست می‌رود و می‌آید.

درشش را در خارج از کشور در عرض ۲-۳ سال خواند. کلاسش که تمام می‌شد بازمی‌گشت دقیقه‌ای نمی‌ماند در آنجا.

❖ پس از تحصیل در خارج از کشور، رفتار و ارتباطشان چگونه بود؟ اصلاً فرق نکرد، خیلی با احترام بود.

❖ ازدواجشان در چند سالگی اتفاق افتاد و چگونه بود؟

از همان دوران دبیرستان معلم‌هایش گفتند که باید ازدواج کند. پدرش هم به من می‌گفت باید برایش زن بگیریم. من می‌گفتم الان وقتش نیست. من جویا شدم معلم‌هایش اصرار داشتند به این علت ازدواج کند و بچه‌دار شود که بچه‌هایی مثل خودش داشته باشد. پس از دریافت مدرک دکترای ازدواج کرد. در زمان ازدواج ۳۰ سالش بود. خیلی ساده عقد کردند و بعد از ازدواج برای فرصت مطالعاتی به خارج از کشور رفتند. بعد از ازدواج در طبقه بالای منزل ما ساکن بودند.

❖ به نظر شما آیا شهید روی خواهران و برادرانشان تأثیر گذاشته‌اند؟

بله، خیلی، کلاً این‌ها همه باهوش هستند. پدرشان به خاطر نگرانی از خارج کشور رفتن‌شان نگذاشت دخترها ادامه تحصیل بدهند. معلم‌های دخترانم هم برای ادامه تحصیل ندادن‌شان حسرت می‌خوردند. محمود آقا خیلی با محبت

کارهایش و رفتارش. فقط هم من نبودم، اغلب فامیل هم که ایشان را می‌دیدند همه از هوش و ذکاوت و حافظه قوی ایشان در شگفت بودند. از بچگی دانا و توانا بود و اصلاً احساس خستگی نمی‌کرد. ما گاهی تنها می‌گذاشتیمش و به سفر می‌رفتیم، از تنها ماندن و اهمه‌ای نداشت و هیچ وقت اعتراض نمی‌کرد. مادر خدا بی‌امرزم به بچه‌های فامیل درس قرآن می‌دادند، هر چه که می‌گفتند محمود خیلی سریع یاد می‌گرفت، مثل بقیه بازیگوشی نمی‌کرد. اصلاً شیطنت نداشت.

ما با هیئت رفته بودیم مشهد، برنامه‌هایی داشتند. صبح‌ها که صحبت‌های روز قبل را می‌پرسیدند، هیچ کس حاضر نبود به سوالات پاسخ دهد، فقط محمود بود که جواب می‌داد. آن آقایان می‌گفتند: انشالله خدا تو را چراغ دل پدرت کند.

❖ ارتباط شهید با خواهران و برادران کوچکترش به چه صورت بود؟

خیلی خوب بودند. امکان داشت گاهی به خاطر اشتباهاتشان نپویی به آنان بزنند، ولی جنبه تربیتی داشت. خیلی مراقبشان بود. محمود همه رفتارهایش فوق آدم‌ها بود. خیلی صبور و دانا و آرام بود. من هر کاری می‌کردم می‌گفت مادر اجازه بدهید من هم کمک کنم. در همه کار، رخت شستن، ظرف شستن، سبزی پاک کردن و غیره کمک حال من بود.

❖ دوستان دوران کودکی او چه کسانی بودند؟

با کسی دوست نمی‌شد. کاری به هیچ کار نداشت و فقط درس می‌خواند. دوستان دوران دانشگاهش هم ارتباطشان فقط در حد درس خواندن بود.

❖ به جز فعالیت‌های درسی، ایشان فعالیت‌های غیردرسی و مذهبی مشخصی داشتند؟

به آموزش و یادگیری خیلی علاقه‌مند بود. ما لوازم خانگی که خریداری می‌کردیم می‌گفت این‌ها چیه؟ کتاب بخرید فقط. خیلی کتاب داشت. جعبه جعبه کتاب. از خواندن و فهمیدن سیر نمی‌شد.

چگونه بود؟

بچه دوست بود. خیلی بچه دوست داشت. ۴ تا بچه داشت. طی ۷ سال زندگی مشترکشان ۳ تا از بچه‌ها به دنیا آمده بودند و همسرشان آخری را باردار بود که ایشان شهید شد. همیشه خنده بر لب داشت و اصلاً عصبانی نمی‌شد. اگر هم عصبانی می‌شد برای مدت کوتاهی بود.

ارتباط شما با دکتر قندی و خانواده‌شان پس از ازدواج به چه ترتیبی بود؟

آنها تمام مدت پس از ازدواج‌شان را پیش ما در طبقه بالای منزل پدری زندگی می‌کردند. بنابراین ما همواره همدیگر را می‌دیدیم. من هر کمکی از دستم بر می‌آمد برای نگهداری بچه‌ها انجام میدادم. بعد از اینکه ایشان مسئولیت وزارت پست و تلگراف و تلفن را بر عهده

گرفتند، ارتباط شما به قوت خود باقی بود؟

مسئولیتش سنگین شده بود و به دلیل سنگینی مسئولیت کاری، آخر شب‌ها به منزل برمی‌گشت. وزارت را دوست نداشت. دوست داشت به قم و نجف برود و دروس حوزوی بخواند. وزیر که شده بودند گفت من این میز را دوست ندارم. دوست دارم به نجف و قم بروم. دروس حوزوی را بخوانم. پسر دوم من هم می‌خواست به جبهه برود که همسرش ممانعت می‌کرد. می‌خواست از من خداحافظی کند، گفتم اول یک تیر به من بزن بعد برو به دشمن بزن. کلی گریه کردم. رفت از منزلمان و چند روز بعد شنیدم که رفته جبهه و بعد از مدتی بازگشت. در سربازی کار با تانک را آموزش دیده بود.

چگونه و چه زمانی از خبر شهادت

دکتر قندی مطلع شدید؟

من به همراه عمه ایشان و پسر کوچکم در سفر بودم. به اصرار عمه ایشان و خانواده‌شان به چالوس رفته بودیم و قرار بود شب بازگردیم. من دلشوره داشتم و تمایلی به سفر نداشتم اما آنها به من گفتند می‌رویم و تا شب بر می‌گردیم. دلم همه‌اش نگران بود. وقتی به منزل آنها در چالوس رسیدیم، من داخل نرفتم و گفتم می‌خواهم بگردم تهران، دلم شور میزند. در حیاط روی پله‌ها نشستم و داخل نرفتم. به اصرار به من گفتند بیا داخل، صبح زود برمی‌گردیم. به این طریق رفتم داخل. تماس گرفتم با دخترم پرسیدم تهران چه خبر است؟ من دلم شور میزند. در رادیو ترور آقای خامنه‌ای را شنیده بودم. گفتم آقای خامنه‌ای را ترور کردند؟ دخترم گفت ایشان بیمارستان هستند و حالشان خوب است.

صبح زود به عمه محمود آقا گفتم چرا بر نمی‌گردیم تهران؟ ایشان گفتند بچه‌ها را دریا ببریم. این همه راه آمده‌ایم دلخور می‌شوند. به هر ترتیب بچه‌ها را برای بازی به دریا بردیم و بلاخره به اصرار، آن شب را هم ماندیم و سحر برای نماز بیدار شدیم و پس از نماز حرکت کردیم. در ماشین رادیو را روشن کردیم. رادیو گفت چند نفر در حزب جمهوری که بمب‌گذاری شده کشته شده‌اند. من جیغ و فریاد کردم و گفتم محمود هم آنجا بوده. من را آرام می‌کردند، ولی با حال بدی تا تهران رسیدیم. وقتی به خیابان محل سکونت رسیدیم، دیدم کوچه ما شلوغ است. در باز بود و مردم جمع شده بودند. داد و بیداد کردم و فریاد می‌کشیدم. دکتر نیکویی فر پدر خانم محمود گفت حاج خانم چرا این جور می‌کنید؟ محمود آقا بالاست. خوابیده. من هم باور کردم و رفتم بالا و دیدم نیست! کسی باور نمی‌کرد.

آخرین دیدارتان با شهید چه زمانی بود؟

۲ روز قبل از سفر به چالوس که تهران بودم، موقع بیرون رفتن در منزل ما باز بود من پای سماور نشسته بودم و ایشان از من خداحافظی کرد و رفت. در تیرماه آن سال [قبل از وقوع حادثه هفتم تیر] آسمان گریه می‌کرد، باران‌های بی‌امان می‌بارید. ■





خصوصیات خانوادگی و اخلاقی دکتر قندی در گفت و گوی شاهد یاران با خواهران شهید:

در بند مادیات نبودند و به دنبال خدمت بودند

درآمد

حاج احمد قندی و اقدس گلچین خرازی ۵ فرزند به نام‌های محمود، زهرا، فاطمه، محمدتقی و علی داشتند. محمود قندی فرزند ارشد خانواده بود. سایر فرزندان هم از هوش و نبوغ بهره برده بودند. محمود دکترای برق و الکترونیک گرفت. علی پزشک شد و محمدتقی به درس حوزوی پرداخت. دختران خانواده نیز با وجود استعداد تحصیلی به دلیل نگرانی‌های مذهبی پدر، از ادامه تحصیل در دانشگاه منع شدند. زهرا و فاطمه قندی به ترتیب ۶ و ۱۱ سال پس از محمود قندی به دنیا آمدند و در سایه توجه و راهنمایی‌های او بزرگ شدند. توصیه و تلاش برای آموزش خواهران و تاکید بر حجاب آن‌ها پررنگ‌ترین خاطره خواهران شهید پس از گذشت نزدیک به چهار دهه است. گفت و گوی همزمان شاهد یاران با دو خواهر شهید را در ادامه می‌خوانید.

✓ ۶ ماه که در انگلستان بودند، گوشت نخورده بودند چون ذبح شرعی نداشتند. بعد که رفته بودند آمریکا، با دوستانشان تصمیم گرفته بودند که خودشان گوسفند بخرند و ذبح کنند. دوستانشان گفته بودند که فقط محمود جان این کار را انجام دهد چون ما نمی‌توانیم صورت شرعی را به شکل صحیح انجام بدهیم.

۱-۱۲ شب می‌آمدند و از خستگی زیاد دست‌شان را به نرده‌ها می‌گرفتند و بالا می‌رفتند. همیشه می‌گفتند حالا دیگر مملکت دست خودمان است. باید تلاش کنیم و کوشش داشته باشیم.

✦ **موضوع سیاسی شهید قندی در دوره پس از انقلاب و به‌ویژه در زمان وزارت‌شان چگونه بود و آیا با شما در باره جریان‌های سیاسی گفت و گو می‌کردند؟**

زهره قندی: یک شب من رفتم طبقه بالای منزل پدری که منزل برادرم بود. دیر وقت بود. همسرشان و بچه‌ها خواب بودند. تلویزیون برنامه‌ای گذاشته بود که آقای بهشتی و دیگران صحبت می‌کردند. مسئله آقای بهشتی و بنی صدر و درگیری‌های آن زمان بود. محمود هیچ وقت پشت دیگران صحبت نمی‌کرد.

من از ایشان پرسیدم داداش چه می‌گویند؟ مسائلی که نسبت به آقای بهشتی می‌گویند، حقیقت دارد؟ فقط گفتند خدا لعنت‌شان کند. ۳ مرتبه این را گفتند و دیگر حرفی نزدند. تا یک هفته قبل از شهادت‌شان، من منزل مادرم بودم. دیدم برادرم محمود جان وسط پذیرایی ایستاده و آن یکی برادرم هم در اتاق بودند. چشمم که به ایشان افتاد، دیدم چهره‌اش عوض شده حالت دیگری دارد. خیلی مظلوم و نورانی.

تا چشمم به محمود افتاد گریه کردم، آدم سلام کردم و ایشان جواب دادند. رفتم داخل اتاق و به برادرم گفتم محمد، محمود یک جور دیگری شده. اصلاً شهادت ایشان در تصور نبود. برادرم هم گفتند بله خواهر. من دیگر در خفا بغضم را

نامه نوشتم که من درس می‌خوانم و انشاءالله برای ادامه تحصیل می‌آیم آنجا. ایشان خوشحال شدند از عقیده من، ولی پدرم که نامه را خواندند و متوجه شدند، بعدها نگذاشتند ما دانشگاه برویم. می‌گفتند این‌ها می‌خواهند اینجا درس بخوانند بروند خارج دانشگاه، دیگر از دین و ایمان خبری نیست. آن زمان دینداری سخت بود و دانشگاه سلامت نبود و پدر ما نیز خیلی متعصب بودند.

مدت تحصیل‌شان در خارج از کشور خیلی طول نکشید، ایشان مشغول درس خواندن بودند و فرصتی برای برنامه‌های دیگر نبود. بیشتر مشغول علم و تحقیق بودند. دوستانش هم می‌گفتند ما چند سال با محمود هم اتاق بودیم، یک عمل خلاف از ایشان ندیدیم.

✦ **آیا زمانی که خارج از کشور بودند، از طریق نامه در جریان نحوه زندگی و تحصیل ایشان بودید؟**

زهره قندی: ۶ ماه که در انگلستان بودند، گوشت نخورده بودند چون ذبح شرعی نداشتند. بعد که رفته بودند آمریکا، با دوستانشان تصمیم گرفته بودند که خودشان گوسفند بخرند و ذبح کنند. دوستانشان گفته بودند که فقط محمود جان این کار را انجام دهد چون ما نمی‌توانیم صورت شرعی را به شکل صحیح انجام بدهیم. من به ایشان گفتم محمود تو نمی‌توانستی به یک مورچه آسیب بزنی، چطور توانستی گوسفند ذبح کنی؟! گفت خواهر، چون بچه‌ها نمی‌توانستند من انجام می‌دادم. من فقط ذبح می‌کردم و باقی کار را خود بچه‌ها انجام می‌دادند.

✦ **پس از بازگشت دکتر قندی به کشور و در دوره وزارت‌شان، ارتباط شما چگونه بود؟**

زهره قندی: پس از اتمام تحصیل به ایران بازگشت و به کار علمی مشغول بود تا اینکه به این پست [وزارت] مشغول شد. شبی که این پست را به ایشان دادند، زنگ زد به من. همسرم در آن زمان فوق لیسانس می‌خواندند. محمود آقا گفتند که همسرت با من همکاری می‌کند؟

گفتم داداش کار سنگینی است، نمی‌دانم از پس‌اش بر می‌آید یا نه. گفتند فعلاً من کسی را سراغ ندارم که به‌شان اطمینان داشته باشم، حالا اجازه بده ایشان بیاید و با من همکاری کند، که ایشان هم رفتند و مشغول به کار شدند. من بعضی شب‌ها در خانه مادرم می‌دیدم که ایشان

✦ **لطفاً ابتدا خودتان را معرفی کرده و ترتیب سنی خواهر و برادرها را بفرمایید؟**

زهره قندی: ما سه برادر و دو خواهر بودیم. به ترتیب سن محمود، زهره، فاطمه، محمدتقی و علی. محمود آقا فرزند اول بودند و از من ۶ سال بزرگتر بودند. خیلی با هم توافق فکری و عملی داشتیم.

✦ **با توجه به اینکه نزدیک‌ترین فرزند از لحاظ سنی به ایشان، شما بودید، احتمالاً بهترین شناخت و خاطرات را دارید، دوران کودکی‌تان با شهید چگونه گذشت؟**

زهره قندی: با هم خیلی خوب بودیم و مهربان. قدیم سماور ذغالی داشتیم و صبح‌ها روشن می‌کردیم. من و ایشان نوبتی سماور را روشن می‌کردیم. یک روز به من گفت شما ذغال سماور را زیاد ریختی و از من ایراد گرفت، من مقاومت کردم و نپذیرفتم. دستی روی صورت من زد، دایی پدرم منزل ما بودند و من خیلی ناراحت بودم یک مقداری صورتم قرمز شده بود و گریه می‌کردم. ایشان از من پرسیدند که چه شده؟ و من گفتم داداش زده به صورتم. ایشان گفتند ببین صورت خواهرت قرمز شده، این دیه دارد. اگر حلال نکند باید دیه بدهی، باید طلا بدهی اگر حلال نکند. محمود تا ظهر دور من می‌چرخید که از من حالیت بطلد و من هم شیطنت می‌کردم و می‌گفتم حلال نمی‌کنم. یک ستون در ایوان خانه ما بود، من پشت ستون قائم می‌شدم، ایشان مدام دور ستون می‌چرخیدند و می‌گفتند که به زهره بگویید مرا حلال بکند. در آن زمان من ۸ سالم بود و ایشان ۱۴ ساله بودند. وقتی گفتم باشه حلال می‌کنم، خیلی خوشحال شد و خندید.

ایشان خیلی سرشان گرم درس و کتاب بود و مدام هم به ما تأکید می‌کردند که باید درس بخوانیم. به من قبل از ۹ سالگی می‌گفتند که باید رساله را بخوانم. من روزی ۵ تا مسئله را حفظ می‌کردم و به ایشان تحویل می‌دادم. ایشان هر روز مسائل را از من می‌پرسیدند.

✦ **در مورد شما علاوه بر توصیه به درس و مطالعه، به چه چیزهایی تأکید می‌کردند؟**

زهره قندی: تأکید داشتند به حجاب، درس، قرآن. ایشان وقتی برای ادامه تحصیل به سفرشان رفتند ۲۰ سال‌شان بود و در این دوره از طریق نامه با هم ارتباط داشتیم. تلفن نبود. یک بار برایشان

خالی کردم.

❖ آخرین دیدار یا گفت و گوی شما با دکتر قندی چه زمانی اتفاق افتاد؟

زهرا قندی: یک روز یا دو روز مانده بود به شهادت‌شان تماس گرفتند و با همسرم کار داشتند. گفتند حسین آقا کجا هستند؟ گفتم من خبر ندارم مگر اداره نیستند؟ گفتند نه، من ندیدم‌شان. احساس کردم خیلی دلم برایشان تنگ شده، گفتم داداش من خیلی دلم تنگ شده براتون. گفتند خب بیا همدیگر را ببینیم. گفتم بله، اما نمی‌دانم چرا نشده بیایم. این صحبت آخر ما بود و آن دیدار هم دیدار آخر ما.

❖ شما چگونه از شهادت ایشان مطلع شدید؟

زهرا قندی: من آن زمان بچه نوزاد داشتم و اصلاً در جریان نبودم. یادم می‌آید چند شبی بود هوا طغیان می‌کرد. و خیلی نابسامان بود در تیر ماه. منزل ما در میرداماد نزدیک رودخانه بود. در آن ماه خیلی این آب و هوا تعجب‌آور بود. رودخانه شدیداً صدا می‌کرد. همان شب، طوفانی شد و سیل عجیبی گرفت. من به خواهرم که همسایه ما بود گفتم چه خبر است؟!

سحر که برای نماز بیدار شدم، دیدم خواهرم با چادر مشکی از پله‌ها می‌آید پایین. گفتم چی شده خواهر؟

گفت هیچی میرم خانه آقا جان. هر چه پرسیدم به من چیزی نگفت. من هم سراسیمه به دنبال ایشان رفتم. باز پرسیدم خواهر چه شده، گفتند همه را کشتند. نزدیک کوچه که رسیدیم دیدم خیلی شلوغ است، متوجه شدم که چه خبر شده. پرسیدم محمود را هم کشتند؟ گفت نمی‌دانم، آقای بهشتی را می‌دانم شهید شده، با هم بودند. بقیه را نمی‌دانم.

شب ایشان منزل آقای داودی بودند که جلسات قرآن و جلسات علمی داشتند و هفته‌ای یکی- دو بار می‌رفتند. بعدها شوهر خواهرم گفتند، آقای داودی تعریف کردند که آن شب محمود آقا گفته بودند که ما جلسه حزب داریم، می‌خواهم بروم. آقای داودی (خدا رحمت‌شان کند) گفته بودند نرو، بمان برای کلاس‌مان. برادرم گفته بودند نه جلسه مهمی داریم و باید بروم. وقتی حاج آقا می‌گویند نه، ایشان می‌گویند پس استخاره کنید.

حاج آقا استخاره کرده بودند و گفته بودند که استخاره خوب است، ولی بوی خون می‌دهد.

محمود آقا هم گفته بودند پس خوب است و من می‌روم. ایشان نمازشان را با حاج آقا داودی خوانده بودند و رفته بودند. آقای بهشتی نیز همینطور نماز را خوانده بودند. همین که می‌رسند و می‌نشینند این اتفاق [انفجار] می‌افتد.

❖ از زمان وزارت ایشان خاطره‌ای دارید؟

زهرا قندی: آقای تحریری معاون ایشان بودند. شهید رجایی (خدا رحمت‌شان کند) حقوق‌شان را ۶ هزار تومان کرده بودند. می‌گفتم آخه داداش این به جایی نمی‌رسد که! کم است! می‌گفتند نه خواهر، ایرادی ندارد، درست می‌شود. به ایشان گفتم: بله شوخی می‌کنم.

در بند مادیات نبودند. می‌گفتند ما باید خدمت کنیم. ایشان سال ۵۶ با همسر و فرزندانش آمریکا بود. برایشان شرایطی فراهم کرده بودند که بمانند، ولی ایشان قبول نکردند. تا شنیده بود که راهپیمایی‌ها و برنامه‌هایی هست بلافاصله خودشان و همسرشان بازگشتند. برای برنامه ۱۷ شهریور رسیدند. همچنین برنامه ماه رمضان و عید فطر. حتی بچه‌ها را هم که کوچک بودند، با خودشان می‌بردند.

ما از برنامه‌هایی که می‌رفت و کارهایی که برای انقلاب انجام می‌داد اطلاعی نداشتیم. ۲-۳ هفته مانده بود به پیروزی انقلاب، ایشان همراه با دوستانشان و آقای غفوری فرد اعلامیه پخش می‌کردند. در میدان شاه دستگیرشان کردند، آقای نکویی فر که پدر خانم ایشان بودند (خدا رحمت‌شان کند)، مطبشان آنجا بود. می‌گفتند من صداهایی شنیدم، از پنجره نگاه کردم دیدم چند نفری را دستگیر کردند و دستانشان را گذاشته بودند روی سرشان و می‌برند ولی متوجه نشدم که محمود هم جزو آن‌هاست.

۳-۴ روز زندان بودند و من از این ماجرا اطلاعی نداشتیم و وقتی از زندان آمدند من رفتم پیش‌شان. گفتند خواهر نمی‌دانی زندان چقدر عالی شده. همه انقلابی شده‌اند، همه با خمینی شده‌اند. خیلی خوشحال بود و در پوست خودش نمی‌گنجید.

عشقش خدا بود و پیغمبر و راه امام. از آمریکا که می‌آمد عکس آقای خمینی در چمدانش بود، به

از آمریکا که می‌آمد عکس آقای خمینی در چمدانش بود، به ایشان گفتم داداش این در کیف شما چه می‌کند؟ در آن زمان جرم بود. می‌گفت کور هستند، نمی‌بینند. من دلم می‌خواهد بروم حوزه و درس بخوانم. همه وجودم این است. اتفاقاً زمانی که در وزارتخانه بودند، رفته بودند پیش امام و به ایشان گفته بودند که می‌خواهند بروند حوزه و درس بخوانند. امام فرموده بودند اگر کسی مثل خودت یا بهتر از خودت سراغ داری من استعفايت را می‌پذیرم، اگر نه قبول نمی‌کنم. می‌گفت هر چقدر فکر کردم نتوانستم کسی را پیدا کنم و ماندم.

ایشان گفتم داداش این در کیف شما چه می‌کند؟ در آن زمان جرم بود. می‌گفت کور هستند، نمی‌بینند. می‌گفت من دلم می‌خواهد بروم حوزه و درس بخوانم. همه وجودم این است. اتفاقاً زمانی که در وزارتخانه بودند، رفته بودند پیش امام و به ایشان گفته بودند که می‌خواهند بروند حوزه و درس بخوانند. امام فرموده بودند اگر کسی مثل خودت یا بهتر از خودت سراغ داری من استعفايت را می‌پذیرم، اگر نه قبول نمی‌کنم. می‌گفت هر چقدر فکر کردم نتوانستم کسی را پیدا کنم و ماندم.

ایشان همیشه می‌گفتند مملکت دست خودمان است، مملکت با خون شهدا در دست خودمان است. حتی بعد از شهادت هم یکی از اقوام سادات ما خواب ایشان را دیده بودند که نشسته و جلوش سیم‌های متعددی پهن بوده. ایشان پرسیده بودند محمود آقا این‌ها چی هست؟ در جواب گفته بودند ما خیلی کار می‌خواستیم بکنیم نگذاشتند. هدفشان الهی و خدایی بود و به خواسته خودشان رسیدند.

ماه رمضان بود و روزه بودند و شیر نداشتند. من هم تازه بچه‌ام به دنیا آمده بود و از دکتر پرسیده بودم، گفته بود که نمی‌توانم روزه بگیرم. پسرشان را آورد من شیر بدهم. به همه نکات زندگی مقید بود که درست و خدایسندانه انجام شود. همیشه می‌گفت خدا از ما راضی باشد. ما را همیشه تشویق به کار خوب می‌کردند.

برای برنامه‌های مجاهدین، خواهرم به مراسم ختم‌هایشان می‌رفت. ختم رضایی‌ها بود، خواهرم داشتند آماده می‌شدند که به مراسم بروند. محمود آقا گفت خواهر کجا می‌روی؟ گفت: ختم می‌روم. گفت این‌ها یک مقدار خط و خطوطشان عوض شده و مجاهدین سابق نیستند و با ما هماهنگی ندارند. خواستند که به ما بفهمانند.

ما تهمت‌هایی شنیدیم بعد از شهادت ایشان و ننگ و افتراهایی زدند. همسرم در دانشگاه علامه معاون رییس دانشگاه بود، همان موقع شبانه آوردند که برای قندی کامیون کامیون وسایل می‌برند و صدها هزار تومان بالا می‌کشند. ما کم سن و سال بودیم، عقلمان نرسید نگه داریم این

به من می‌گفتند حجاب را رعایت کنید، کفش صدادار نپوشید، مثل مادر بزرگ گالش بپوشید. من می‌گفتم داداش به همسرت هم میگی؟! می‌گفت می‌خواهم که او هم اینطور باشد. زمانی که ازدواج کردند خانم‌شان روسری و مانتویی بود و البته پوشیده بود. زمانی که برای خرید عروسی رفته بودیم، به همسرش گفتم دلم می‌خواهد مثل زهرا چادر بپوشی، ایشان هم پذیرفتند و چادری شدند.

◆ همسر و فرزندان شهید قندی بعد از شهادت ایشان چگونه بودند؟

زهرا قندی: یادم است همسر ایشان بچه چهارم را که باردار بودند به من گفتند: زهرا خانم من دیشب خواب دیدم که زایمان کردم و محمود نیست. بعد از این اتفاق [شهادت] گفت خوابم بیخود نبود و محمود نیست. به لطف خدا همه‌شان در خط امام بودند و ما را هم راهنمایی می‌کردند. دخترشان یک خانم دکتر سالم است که در تمام شرایط سخت زندگیش [روح] پدرش کمکش بوده است.

خانم‌شان بچه سوم را که به دنیا آورده بودند

◆ آیا تجربه یا خاطره‌هایی دال بر بیش یا

گرایش سیاسی ایشان دارید؟

زهرا قندی: بنی صدر که می‌خواست برای ریاست جمهوری اقدام کند، امام فرموده بودند پشتیبانی کنید. من با بچه کوچک می‌رفتم پای سخنرانی‌ها. می‌پرسیدند چی می‌گه؟ قسمت‌هایی را برایشان می‌گفتم. در زمانی که چند روز مانده بود به رأی گیری، من خودم با توجه به حرف‌های ایشان که مرتب من من می‌کردند، خوشم نمی‌آمد به ایشان رأی بدهم. پرسیدم داداش به کی رأی بدهیم؟ گفتند به بنی صدر رأی ندهید که همه چیز را از بین می‌برد. کشت و کشتار می‌کند و خلاصه به هم می‌ریزد.

◆ با توجه به اینکه شهید در دو حوزه، هم فقه و علوم انسانی و هم برق که یک رشته به روز و تخصصی بود دارای استعداد بودند، شما چگونه شخصیت علمی ایشان را ارزیابی می‌کنید؟ کدام یک در ایشان غالب بود؟ چه طور می‌شود که یکی در رشته علمی درس بخواند و همزمان علوم انسانی هم بخواند؟

زهرا قندی: همیشه کتاب زیر بغل‌شان بود، چون علاقه‌مند بودند، همزمان هم علوم روز و هم علوم حوزوی و حوزه را می‌خواندند و هر دو را می‌خواستند.

◆ به شما چه توصیه‌هایی برای ادامه تحصیل می‌کردند؟

زهرا قندی: به ما هم می‌گفتند که بخوانید. من تازه ازدواج کرده بودم. برای اینکه ایشان در مراسم ازدواجمان باشند آن سالی که از آمریکا آمدند، ازدواج کردیم. یکی - دو روز بود که من رفته بودم منزل خودم، به من سر زدند و با من صحبت کردند که آیا من راحتم و مشکلی در خانواده ندارم؟ خاطر جمع که شدند، خداحافظی کردند و رفتند. مراقب همه‌ی ما بودند که مشکلی نداشته باشیم و به همه‌مان سر می‌زدند.

◆ چه خاطره‌های از دورانی که هر دو ازدواج

کرده و تشکیل خانواده داده بودید، دارید؟

زهرا قندی: خاطرم هست که یک روز با هم سفر رفته بودیم، مهدی، فرزند آقا محمود که چهار ساله بود بغلش بود. آقا محمود آمد سمت من و گفت خواهر یعنی این‌ها خوب می‌شوند؟ همه‌اش نگران بود که از خط سلامت منحرف نشوند. گفت دعا کن. گفتم انشاءالله که خوب می‌شوند.



ایشان در مورد ما تأکیدشان به حجاب بود. یک خاطره من از ایشان هم به همین مسئله برمی‌گردد. ۱۰ ساله بودم، خانه‌مان بیرونی اندرونی بود، سرم را بیرون کردم، ایشان من را دیدند و دعوا کردند. گفتند نمیدانی این سر می‌خواهد برود زیر خروارها خاک. گفتم بله برادر، حق با شماست. به تحصیل هم خیلی تأکید داشتند. من کلاس اول را با ایشان ۲ ماهه در منزل خواندم.

شبانه‌ها را. سرگرم انقلاب بودیم، دیگر فرصت نداشتیم ببینیم که دیگران چه می‌گویند. ما از انقلاب و نظام دفاع می‌کردیم.

یک هفته قبل از واقعه هفتم تیر یک روز من جلوی درب منزل، یکی از دوستان دوره دبستانم را دیدم که به مجاهدین گرایش پیدا کرده بود، تا گفت آقای بهشتی اینجوری من بهش گفتم پس تو هم خط و خطوط عوض شده. خط و خطوط مجاهدینی که الان شدن منافقین. گفتم فرصت بگذار با هم صحبت کنیم. از خانواده مفیدی بودند و با شوهر منافق ازدواج کرد و جزو فراری‌ها شدند. از ایشان دیگر خبری نشد. هدف‌شان دار و دسته رجوی بود. انشاءالله خداوند سزاشان را بدهد.

ارتباط پدرتان با شهید قندی چگونه بود؟

زهرا قندی: الحمدالله با هم خیلی خوب بودند. برادرم خیلی احترام می‌گذاشتند و حرف شنوی داشتند از پدر و مرید ایشان بودند. بعد از شهادت‌شان هم پدر بحثی نمی‌کردند، روزی پدر در حمام گریه می‌کردند، گفتم چرا گریه می‌کنید؟ گفتند من برای محمود گریه نمی‌کنم. من فقط به یاد ابوالفضل العباس که عمود آهنی به سرش افتاد گریه می‌کنم. چون محمود وقتی سرش را بالا کرده بود، آهن افتاده بود روی سرش و سر و صورتش از بین رفته بود،

پدرم خیلی متعصب بودند و مقید. ما هم تبعیت داشتیم از ایشان و حرف پدر و مادر برای همه ما قبول بود. الان هم همین شکل است. خدا رحمت‌شان کند، ما را خوب تربیت کردند و شاکر خداوند هستیم. پدر و مادر و برادر و خواهر خوبی داریم. انشاءالله که نسلمان پاک و پاکیزه بماند و در مسیر الهی باشد. دعای ما این است که از خط مستقیم الهی خاج نشویم تا قیامت.

برادرم‌ان با آن علمش وقتی سرش را گذاشت زمین از دار دنیا هیچ چیز نداشت و در طبقه بالای منزل پدری زندگی می‌کرد و چیزی نداشت، ولی راضی بود که سلامت زندگی کند. دنیا گذراست و پلی است که باید از آن عبور کنیم.

خانم فاطمه قندی، لطفاً خودتان را معرفی بفرمایید و از دوران کودکی‌تان با دکتر قندی بگویید.

فاطمه قندی: من خواهر دوم شهید قندی و فرزند سوم خانواده هستم. اختلاف سنی من با محمود آقا ۱۱ سال بود.

ایشان در مورد ما تأکیدشان به حجاب بود. یک خاطره من از ایشان هم به همین مسئله برمی‌گردد. ۱۰ ساله بودم، خانه‌مان بیرونی اندرونی بود، سرم را بیرون کردم، ایشان من را دیدند و دعوا کردند. گفتند نمیدانی این سر می‌خواهد برود زیر خروارها خاک. گفتم بله برادر، حق با شماست.

به تحصیل هم خیلی تأکید داشتند. من کلاس اول را با ایشان ۲ ماهه در منزل خواندم. یک بار به من تکلیف داده بودند و من انجام نداده بودم، در اتاق را بستند و من را فلک کردند، هر چه مادر صدایمان کرد، برادرم گفت نه، باید یاد بگیرد. این خاطره برای من شاید ناراحت‌کننده بود، ولی برایم درس بود.

غیر از نبوغ و استعداد تحصیلی چه ویژگی ایشان در نظر شما مانده است؟

فاطمه قندی: به یاد دارم از خارج آمده بودند، رفته بودیم شمال این طرف و آن طرف را نگاه می‌کرد و می‌گفت من در تعجبم مردم برای چه از خارج تعریف می‌کنند! اگر ببینند و زیبایی‌های اینجا را ببینند، یک وجب اینجا را با هزار هزار

کیلومتر آنجا عوض نخواهند کرد. هیچ وقت محو خارج نشد.

خاطره‌ای از ازدواج ایشان دارید؟

فاطمه قندی: من با همسر ایشان هم سن و سال بودم، ازدواجمان هم نزدیک به هم بود و خیلی ساده برگزار شد. عقد در محضر با اقوام نزدیک انجام شد و پدرم هم اجازه ندادند عکاس بیاوریم. برای من این مسائل اهمیت نداشت و برایمان مهم نبود. فقط خوبی از ایشان به یاد دارم.

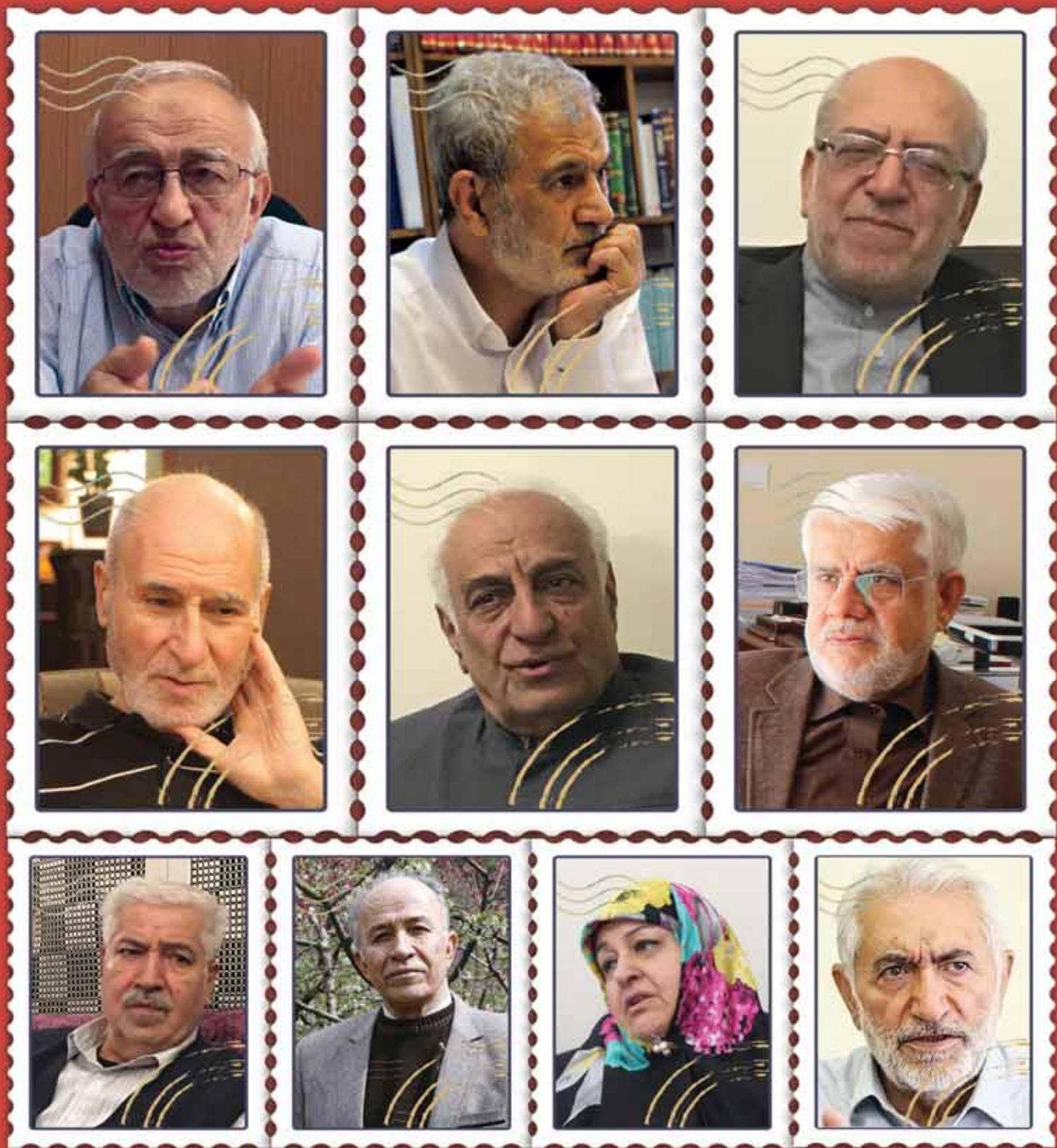
وقتی به وزارت رسیدند، چون همسرم در مخابرات بودند بچه‌های انجمن اسلامی می‌گفتند به برادر همسرت بگو این کار را بکند و آن کار را بکند. یک روز من وقت گرفتم رفتم وزارت‌خانه، سرشان شلوغ بود باید می‌رفتم بهارستان و فرصتی برای دیدار با من نداشتند. به من گفتند که برگردم و گفتند که تنها برو. با وجود این که حتی مسیرمان هم یکی بود، ولی با ماشین دولت من را نبردند.

به عنوان خواهر دکتر قندی، صفات و روحیات ایشان را چگونه توصیف می‌کنید؟

فاطمه قندی: با ایمان، مخلص، ولایت‌مدار به تمام معنا. همه‌ی وجودش امام بود و بعد از شهادت شهید مطهری برادرم دیگر انگار در این دنیا نبود و بعد از شهادت شهید چمران هم همین‌طور، نمی‌توانست روی زمین بماند. اگر ایشان بودند الان هم مطیع اوامر رهبری بودند. روزی که انقلاب شد شادی ایشان را نمی‌توانم توصیف کنم. با هیجان به ما گفتند که رادیو را روشن کنید.

شما چگونه در جریان انفجار دفتر حزب جمهوری و شهادت برادرتان قرار گرفتید؟

فاطمه قندی: من شب قبل از واقعه انفجار در همان حزب بودم که گفتند فردا شب جلسه‌ای هست و برادر شما هم در جلسه هستند. همان شبی بود که آقای خامنه‌ای را ترور کرده بودند. ساعت ۱۲-۱۱ شب با همسرم تماس گرفتند و چیزی گفتند و فکرش را هم نمی‌کردم چنین خبری بوده باشد. من ۵-۶ صبح متوجه ماجرای انفجار و شهادت ایشان شدم. ■



شہید قندی بہ روایت دوستان



دیدگاه‌های تخصصی گرایانه دکتر قندی در گفت‌وگوی شاهد یاران با دکتر محمدرضا عارف:

شهید قندی در توسعه و پیشرفت علمی کشور را داشت

درآمد

دکتر محمدرضا عارف که از بدو انقلاب در مناصب و مسئولیت‌های مختلف انجام وظیفه کرده است، نخستین پست و مسئولیت خود را از سوی شهید دکتر قندی دریافت نمود. وی که از زمان تحصیل در دانشکده مخابرات و سپس ادامه تحصیل در آمریکا و عضویت در انجمن اسلامی دانشجویان حوزه برکلی با دکتر محمود قندی آشنا شده بود، پس از اتمام تحصیلات و بازگشت به ایران از سوی دکتر قندی ابتدا به عنوان مشاور و سپس به عنوان معاون ایشان در شرکت مخابرات ایران منصوب شد. شخصیت علمی و دانشگاهی دکتر قندی از یک سو، و خصوصیات مدیریتی و اجرایی ایشان از سوی دیگر، در گفت‌وگو با دکتر عارف، نماینده مردم تهران در مجلس شورای اسلامی و از همکاران شهید قندی در زمان تصدی ایشان در وزارت پست و تلگراف و تلفن تا زمان شهادت بررسی شده است.

نوشته شدن اساسنامه انجمن اسلامی در آمریکا و زمان آن اطلاع داشتید؟

در آن زمان یک انجمن اسلامی فراگیر در آمریکا بود که همه افراد مسلمان، چه ایرانی و چه غیر ایرانی در آن عضو بودند و ماهیتی کاملاً مذهبی داشت. در دهه ۴۰ و به خصوص بعد از قیام ۱۵ خرداد، جریان‌ات اسلامی ایرانی کم کم و جدی‌تر وارد مسائل سیاسی می‌شدند و به همین دلیل، دانشجویان ایرانی بدون این‌که بخواهند انشعاب کنند، تشکیلات مستقلی در دل انجمن اسلامی دانشجویان بنیان‌گذاری کردند که ویژه دانشجویان ایرانی بود.

انجمن اسلامی دانشجویان با نام اختصاری MSA شناخته می‌شد که برگرفته از عنوان Muslim Student Association بود. انجمن اسلامی دانشجویان ایران که علاوه بر رویکرد مذهبی، مطالبات سیاسی هم داشت با افزوده شدن حروف PG در داخل پرانتز به MSA که برگرفته از Group Persian بود شناخته می‌شد.

دانشجویان ایرانی عضو بدون این‌که بخواهند از بدنه انجمن اسلامی اصلی که متعلق به همه ملیت‌ها بود جدا شوند، داخل پرانتز عنوان گروه ایران را اضافه می‌کردند که مشخص شود مربوط به دانشجویان ایرانی است، منتهی ما سازوکار خاص خود را داشتیم و چون MSA زیاد وارد بحث‌های سیاسی نمی‌شد، فعالیت‌های سیاسی دانشجویان ایرانی توسط خود آن‌ها سازماندهی می‌شد. ما چون رهبری امام را قبول داشتیم و زیر چتر امام بودیم و مرجع تقلیدمان هم امام بودند، طبیعتاً مهمترین چالش ما در آن زمان مبارزه با رژیم طاغوت بود و برای این‌که این مبارزات انسجام پیدا کند در حوزه برکلی اساسنامه انجمن نوشته شد.

اما زمان تنظیم این اساسنامه هم به همان دهه ۴۰ باز می‌گردد که شهید چمران دانشجوی دانشگاه برکلی و شهید قندی اطراف سانفرانسیسکو بود و مجموع این‌ها در حوزه برکلی بود که این تقسیم‌بندی هنوز

جلسه‌ای با من یک بحث چالشی داشت و برای تاکید بر اتمام تحصیلات بنده قسم خورد که «نمی‌گذارم هیچ جایی به تو کار بدهند»، چون من فقط مرحله نوشتن ترم مانده بود. در آن زمان آشنایی من با شهید قندی بیشتر شد و شناخت بیشتری نسبت به هم پیدا کردیم و من با مشورت‌هایی که گرفتم، رفتم و درسم را تمام کردم.

❖ پس از اتمام تحصیل و بازگشت‌تان به کشور، ارتباط شما با شهید قندی که در آن مقطع مسئولیت وزارت پست و تلگراف و تلفن را عهده‌دار شده بودند چگونه ادامه پیدا کرد؟

وقتی که به کشور برگشتم، اولین همکاری و کار دولتی خود را با دکتر قندی در شرکت مخابرات شروع کردم. جایگاه مخابرات و حساسیت مخابرات را همه می‌دانند، برنامه‌های خوبی هم بنا بود در مخابرات داشته باشیم و بر همین اساس، به عنوان همکار ایشان کار را در مخابرات شروع کردم و واقعاً خاطرات خوبی از مدت همکاری

حدود ۲۵ نفر عضو اصلی انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا بودند که شهید قندی هم جزو این اعضای اصلی بود و جلسات مخفی و محدودی هم داشتند، ولی چند صد نفر وابسته به آن بودند و طوری رفتار می‌شد که سمپات‌ها نمی‌دانستند که عضو نیستند.

با ایشان و درس‌های زیادی از همکاری با ایشان گرفتم.

❖ گویا اساسنامه انجمن اسلامی دانشجویان ایرانی در آمریکا توسط شهید چمران و با همکاری شهید قندی تنظیم شده بود. آیا شما از ضرورت و نحوه

❖ آقای دکتر سابقه آشنایی شما با شهید دکتر قندی به چه دوره‌ای برمی‌گردد؟

در سال ۱۳۵۲ من دانشجوی دانشکده فنی بودم که در همان سال، آقای دکتر قندی در شان در خارج از کشور تمام شده بود و آمده بودند دانشکده فنی. در دانشکده می‌گفتند که یک استاد مسلمان دیگر عضو هیئت علمی دانشکده فنی شده است. همین مسئله باعث شد که یک ذهنیتی در رابطه با ایشان پیدا کردم و بعد که در سال ۱۳۵۴ برای تحصیل به آمریکا رفتم، دکتر قندی عضو انجمن اسلامی حوزه برکلی بود که من هم عضو آن حوزه شدم. طبیعتاً در این دوره آشنایی‌ام با ایشان نیز بیشتر شد.

در اسفند ماه ۵۷ و اوایل پیروزی انقلاب اسلامی یک بحث جدی بین دانشجویان انقلابی خارج کشور به وجود آمده بود که بچه‌ها باید درس را رها کنند و به کشور برگردند. اوایل انقلاب بود و نیروهای شناخته شده و پا به کار کم بودند، و اگر هم در مواقعی مسئولین برای اداره امور گیر پیدا می‌کردند، قاعدتاً یکی از جاهایی که نیروی مورد نیاز را فراهم می‌کرد انجمن اسلامی دانشجویان خارج از کشور بود.

افرادی بودند که در دوره Ph.D درس می‌خواندند و یا فارغ‌التحصیل شده بودند و در آن‌جا ماندگار شده بودند. یک بحث چالشی پیش آمده بود، عده‌ای از بزرگان بر این باور بودند که بچه‌ها باید درس خود را تمام کنند و بیایند و عده‌ای هم می‌گفتند که برای درس خواندن زمان هست و با توجه به شرایط انقلاب باید برگردند به کشور. ما این دو دیدگاه را داشتیم و من جزو همین گروهی بودم که در آستانه انقلاب به کشور بازگشته بودیم و چون با آقای دکتر قندی به دلیل هم‌رشته بودن و هم‌حوزه بودن در انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا آشنا شده بودم، یکی از کسانی که با آن‌ها مشورت کردم ایشان بودند. دکتر قندی به جد مخالف بود که ما درس‌مان را نیمه کاره رها کنیم و این به خصوص در زمانی بود که بنی‌صدر بحث مدرک‌گرایی را مطرح می‌کرد. حتی در یک

هم به همین نحو است. پایه‌گذاری انجمن از آنجا آغاز شد و شهید قندی هم در کنار سایر دوستان در این کار سهیم بودند.

این انجمن در اواخر سال ۴۰ شکل گرفت و من هم در داخل عضو انجمن اسلامی دانشجویان بودم. بعد از پایان سال ۵۴ که در مقطع کارشناسی فارغ‌التحصیل شدم و برای ادامه تحصیل به آمریکا رفتم، عضو انجمن اسلامی دانشجویان خارج از کشور شدم.

❖ در زمانی که عضو انجمن اسلامیدانشجویان خارج از کشور در آمریکا شدید، آیا از نقش دکتر قندی در این انجمن اطلاع داشتید و نقش ایشان در انجمن چگونه بود؟

انجمن اسلامی آنجا سه لایه عضوگیری داشت؛ یک لایه اعضای اصلی بودند که تعدادشان خیلی محدود بود، یک تعداد سمپات‌ها بودند که مجموع آن‌ها به چند صد نفر می‌رسید که جلسات هفتگی داشتند، یک سری جلسات عمومی هم داشتیم که همه کسانی که به انجمن علاقه داشتند در آن شرکت می‌کردند.

حدود ۲۵ نفر عضو اصلی انجمن اسلامی بودند که شهید قندی هم جزو این اعضای اصلی بود و جلسات مخفی و محدودی هم داشتند، ولی چند صد نفر وابسته به آن بودند و طوری رفتار می‌شد که سمپات‌ها نمی‌دانستند که عضو نیستند، یعنی اعضا خیلی محدود بودند. در یک حوزه مهم مثل حوزه برکلی که معروفترین و باثباتترین حوزه در میان انجمن‌های اسلامی در کشور آمریکا بود و تمامی اعضای اصلی آن وقتی به کشور برگشتند از مسئولین طراز اول در بخش‌های مختلف شدند، اصلاً ریزش نداشتیم. هماهنگی می‌کردیم با امام و با لبنان هم ارتباط نزدیکی داشتیم، به‌خصوص شهید چمران که به لبنان رفته بود و ما هم به عنوان فعالین حوزه به لبنان می‌رفتیم.

❖ خصوصیت و کارکرد انجمن اسلامی چه بود که شهید قندی در جمع اعضای اصلی آن قرار گرفته بود و شما هم به محض ورود به آمریکا در آن عضو شدید؟

یک رقابتی بین بچه مسلمان‌ها و مارکسیست‌ها بود که از همان فرودگاه، بچه‌هایی که از ایران می‌آیند را جذب خود کنند و این از خوش‌شانسی افراد بود که جذب ما می‌شدند و اهل نماز و روزه... باقی می‌مانند یا این‌که چپ می‌شدند. MSA برگزاری مراسمات مذهبی و اعیاد اسلامی را بر عهده داشت. ولی کار اصلی انجمن ما حفظ بچه‌های مسلمان بود که در آن شرایط، کار بسیار مهمی بود. چون وقتی دانشجویان از یک خانواده مذهبی می‌آمدند و به یک فضای باز وارد می‌شدند، باید خود را حفظ می‌کردند و ما روی این مسائل خیلی کار می‌کردیم و برنامه‌ریزی می‌کردیم.

وقتی ما گروه خود را داشتیم عملاً در MSA نقش زیادی نداشتیم. در جلسات و اعیادی که MSA برگزار می‌کرد مثل عید

فطر و عید قربان، شرکت می‌کردیم. اما در اواسط دهه ۵۰ بیشتر فعالیت‌هایمان سیاسی بود و سعی در پشتیبانی از امام داشتیم و اقداماتی که در این راستا لازم بود را انجام می‌دادیم. خیلی با MSA ارتباط نداشتیم، ولی جلساتی را با اعضای آن داشتیم که احساس نکنند جدایییم. نمی‌خواستیم این‌گونه تلقی شود که ما از آن‌ها انشعاب کرده‌ایم. هرچند اختلاف نظرهایی هم داشتیم و خیلی از آن‌ها به جد مخالف فعالیت سیاسی بودند و برخی هم وابسته بودند به دولت عربستان سعودی که طبیعتاً رودرروی ما قرار می‌گرفتند.

❖ آیا از فعالیت‌های شهید قندی در مدتی که در انجمن اسلامی دانشجویان بودند اطلاع یا روایتی دارید؟

من و شهید قندی هیچ وقت به طور همزمان در انجمن نبودیم. زمانی که ایشان



پذیرش مسئولیت از سوی ایشان موثر بوده است؟

شهید بهشتی منش و هدفی داشت که آن جذب حداکثری و توجه به نیروهای برجسته بود و این گونه نبود که به چند نفر خاص توجه کند. ایشان نگاهی باز داشتند و می‌خواستند که همه را جذب نمایند. یکی از کسانی که من هم برای ادامه تحصیل با ایشان مشورت کردم، شهید دکتر بهشتی بود که گفتند: حتماً باید بروی و تحصیلات را تمام کنی. دوستان بزرگوار هم بودند که نظرشان این بود که نباید رفت و باید ماند. با توجه به دید عمیقی که شهید بهشتی داشت، خیلی از اتفاقات خوبی که افتاد ناشی از روش و منش شهید بهشتی بود. شهید قندی هم با ایشان ارتباط داشت و هم در حزب جمهوری اسلامی فعالیت داشت و فردی متدین و وفادار به ارزش‌ها بود.

حقیقت این بود که افرادی که هم خوب درس خوانده بودند و هم خوب مبارزه کرده بودند، قدر انقلاب را می‌دانستند و احساس غالب در آن زمان این بود که هرچه را که داریم باید در طبق اخلاص بگذاریم. شهید دکتر قندی هم با این نگاه بود که کار را شروع کرده بود، وزیر بود، مدیرعامل شرکت مخابرات هم بود. چون هنوز فرد مناسبی را پیدا نکرده بود که در شرکت مخابرات بگذارد، مسئولیت آن را هم خود عهده‌دار بود و ایرادی هم که شورای نگهبان در آن زمان می‌گرفت دو شغله بودن ایشان بود که هم وزیر بود و هم مدیرعامل. بالاخره تعدادی از افراد اطرافش که به آن‌ها اطمینان داشت می‌خواستند که مدیرعامل مخابرات را انتخاب کند.

❖ همکاری شما با دکتر قندی در شرکت مخابرات چه مدت طول کشید؟ من از روزی که به کشور برگشتم با ایشان شروع به همکاری کردم تا روز شهادت‌شان. ابتدا برای مدت کوتاهی نقش مشاور ایشان را در شرکت مخابرات داشتم و بعد معاون توسعه مهندسی شدم. در این مدت هم خیلی درس از ایشان گرفتم. واقعاً نظم ایشان و

چون بافت مخابرات با ویژگی‌هایی که قبل از انقلاب افراد را انتخاب می‌کردند طوری بود که نگران بودیم و در سال‌های اول انقلاب فکر می‌کردیم چگونه این بافت در خدمت ارزش‌ها و انقلاب باشد؟ طبیعتاً یکی از جاهایی که من فکر می‌کردم به واسطه رشته تحصیلی‌ام می‌توانم کار کنم، شرکت مخابرات بود که از همان‌جا هم کار را شروع کردم و طی ۹ ماه نخست بازگشت به کشور در شرکت مخابرات بودم و بعد از آن به وزارت علوم رفتم.

✓
حقیقت این بود که افرادی که هم خوب درس خوانده بودند و هم خوب مبارزه کرده بودند، قدر انقلاب را می‌دانستند و احساس غالب در آن زمان این بود که هرچه را که داریم باید در طبق اخلاص بگذاریم. شهید دکتر قندی هم با این نگاه بود که کار را شروع کرده بود.

❖ طی همین مدتی که فرمودید در شرکت مخابرات بودید، آیا با شهید قندی هم در ارتباط بودید و این رابطه چگونه بود؟

طی همین مدتی که در شرکت مخابرات مشغول خدمت بودم، بیشتر رفت و آمدم با شهید قندی بود. در هفته‌ها و ماه‌های اول هر جا که ایشان نیاز می‌دیدند، حکمی به من می‌دادند که مسئولیت بپذیرم و مشکلات و مسائل مربوطه را حل کنم. بعد از مدتی هم به عنوان معاون فنی و مهندسی شرکت مخابرات منصوب شدم.

❖ شهید قندی ارتباط خوبی با حزب جمهوری اسلامی و شهید دکتر بهشتی داشتند. آیا توصیه شهید بهشتی برای

دانشجو بودند، من در ایران بودم و زمانی که من به آمریکا رفتم، ایشان به ایران بازگشته بودند.

ویژگی بچه‌های حوزه برکلی این بود که همه آن‌ها مقلد امام بودند و این مسئله خیلی ارزشمند بود. تقریباً در همه مسائل وحدت نظر داشتیم و اگر اختلاف نظری بود، در بحث‌های کارشناسی حل و فصل می‌شد. شهید قندی هم جزو فعالین انجمن بود اما با توجه به این که من در آن زمان در ایران بودم، روایت مستقیمی از فعالیت‌های ایشان نمی‌توانم داشته باشم.

❖ پس همکاری شما به‌طور جدی به پس از اتمام تحصیلات و بازگشت‌تان به کشور بازمی‌گردد؟

البته پیش از پیروزی انقلاب در سال ۵۲ که بنده دانشجوی بودم، ایشان به عنوان استاد به دانشگاه آمدند و ما دانشجویان مذهبی از این که یک استاد مسلمان به دانشکده آمده است خوشحال بودیم، هر چند که بنده شخصاً کلاسی با ایشان نداشتم. در سال ۵۴ هم که من برای ادامه تحصیل از ایران رفتم و طی مدتی که ایشان در دانشگاه به تدریس مشغول بودند من در آمریکا بودم. در آستانه پیروزی انقلاب که به کشور برگشتم، دکتر قندی یکی از افراد موثری بودند که همفکری و مشورت با ایشان و راهنمایی و اصرارشان به تکمیل درس، باعث شد که دوباره برای ادامه تحصیل و تکمیل تز خود به آمریکا برگردم. اما زمانی که رساله‌ام را تحویل دادم و به کشور برگشتم از روز اول با ایشان کار کردم.

❖ بعد از این که تحصیلات خود را به اتمام رساندید و به کشور بازگشتید، چگونه ایشان را دیدید، و با وجود فارغ‌التحصیلی آیا ایشان برای جذب کار شدن مشوق شما بودند؟

به این معنا جذب کار شدن مطرح نبود، بالاخره وظیفه همه ما بود که در خدمت انقلاب باشیم. من روز اول که آمدم، با ایشان مشورت کردم و در آن موقع هم شرکت مخابرات خیلی به نیرو نیاز داشت،

دغدغه‌شان در رابطه با توسعه با توجه به این که در آن زمان وضع مخابرات کشور خیلی بد بود، قابل توجه است.

❖ از اقدامات و برنامه‌های ایشان در وزارت پست و تلگراف و تلفن و همچنین شرکت مخابرات بفرمایید. مدیریت و نگرش ایشان در این دو دستگاه چگونه خود را نشان داد؟

جمع‌بندی و نظر ما این بود که در توسعه روستاها باید شرکت مخابرات پیش‌تاز باشد و به دنبال ما بقیه هم باید بیایند. یعنی وقتی مخابرات وارد روستایی شد، دیگر نمی‌شد که روستایی تلفن داشته باشد ولی برق نداشته باشد. به همین دلیل طرح ۳۱۳ نقطه را سال ۱۳۶۰ طراحی کردیم که به ۳۱۳ نقطه در سراسر کشور تلفن بدهیم و داشتن خط تلفن در آن زمان کار خیلی مهمی بود.

خیلی هم برای این کار زحمت کشیده شد که ارتباط را ببریم به روستاها و فکر می‌کنم که به‌طور دقیق ۳۱۳ نقطه را اجرا کردیم. ایشان بر تولید داخلی حساسیت داشت و تاکید می‌کرد که باید سعی کنیم امکانات را به سمتی پیش ببریم که تجهیزات مورد نیاز را خودمان در داخل کشور تولید کنیم و زمانی که ما بحث ۳۱۳ نقطه را مطرح کردیم، حتی تیر چوبی برای خطوط را هم از خارج وارد می‌کردیم. سیم و کابل را از خارج وارد می‌کردیم و تقریباً همه چیز وارداتی بود.

یک سوییچ‌هایی در اوایل دهه پنجاه آمده بود که نیمه الکترونیکی و مربوط به EAX بود که وقتی آمریکایی‌ها آن را نصب می‌کردند، اجازه نمی‌دادند مهندسين ایرانی بیایند کار کنند و آشنا شوند. بعد از انقلاب که متخصصان آمریکایی‌ها از کشور رفتند، کل نقشه‌ها را با خودشان بردند و یکی از دغدغه‌های شهید قندی و دوستان دیگر این بود که با اتکا به مهندسين ایرانی این سوییچ‌ها را راه‌اندازی کنیم و تا حدودی هم موفق شدیم. هر چند که در مراکز بزرگ به ظرفیت ۱۰۰ درصد نرسیدیم ولی همکاران ما خیلی کار یاد گرفتند. شهید قندی دغدغه تولید داخلی را داشتند و خیلی به توسعه

ویژگی مهم ایشان امیدوار بودن به توسعه و پیشرفت کشور بود. واقعاً تلاش شهید قندی این بود که در صنعت مخابرات کشور از نیروهای کیفی استفاده کند و در این زمینه هم خیلی به نظر جمعی و افکار عمومی اعتقاد داشت و به نوعی، برای رایزنی و مشورت با جمع بسیار اهمیت قائل بود.

اعتقاد داشتند و خیلی هم امیدوار بودند. ❖ روحیه کاری ایشان و نحوه مدیریت‌شان در دو جایگاه وزارت پست و تلگراف و تلفن و شرکت مخابرات ایران چگونه بود؟

ویژگی مهم ایشان امیدوار بودن به توسعه و پیشرفت کشور بود. واقعاً تلاش شهید قندی این بود که در صنعت مخابرات کشور از نیروهای کیفی استفاده کند و در این زمینه هم خیلی به نظر جمعی و افکار عمومی اعتقاد داشت و به نوعی، برای رایزنی و مشورت با جمع بسیار اهمیت قائل بود. به عنوان مثال، وقتی برای بحث مدیرعاملی شرکت مخابرات، چند نفر از همکاران ما که از نزدیکان ایشان بودند و هر کدام می‌توانستند مدیرعامل شوند مطرح شدند، شهید قندی به من گفتند که بگذار یک شایعه‌ای در شرکت راه بیندازیم و با کمک هیئت مدیره یک فیدبک بگیریم تا بینیم نظر جمعی همکاران مخابرات در مورد این چند نفر برای پست مدیرعاملی چیست.

فضای شرکت مخابرات یک فضای کارشناسی و تخصصی بود و طبیعتاً باید بین مدیرعامل و بدنه شرکت هماهنگی لازم ایجاد می‌شد، در غیر این صورت کار پیش نمی‌رفت. دکتر قندی در این مسئله به یک نوع نظرسنجی و افکارسنجی کارشناسی شده

اعتقاد داشت که در نوع خود یک کار با ارزش بود. ایشان وقت زیادی برای کارش صرف می‌کرد و با توجه به این که هم وزیر و هم مدیرعامل شرکت مخابرات بود، برای هر دوی این‌ها باید وقت می‌گذاشت. ما در آن دوره در شاخص‌های پست و مخابرات خیلی عقب بودیم و به نظرم شهید قندی در مدتی که مسئولیت داشتند، بستر خوبی را برای توسعه‌های بعدی فراهم کردند، اما متأسفانه مدت مسئولیت‌شان زیاد نبود و شهید شدند.

❖ در خصوص روش مدیریتی ایشان با توجه به این که در کابینه جزو وزرای بودند که به پیروان خط امام مشهور بودند آیا این نوع تفکر در مدیریت ایشان موثر بود؟ به عنوان مثال وزیران خط امامی با طرح‌هایی مانند مترو تهران در آن مقطع مخالف بودند و ترجیح می‌دادند که بودجه به منطق محروم برود.

در تمامی برنامه‌هایی که ما با رهبری و مدیریت ایشان درباره توسعه مخابرات می‌گذاشتیم، اولویت اول ایشان محرومیت‌زدایی بود و تلاش می‌شد بتوانیم فقط تهران و پنج شهر بزرگ را نبینیم و به همین دلیل آن پروژه ۳۱۳ نقطه برای توسعه مخابرات پیامش توسعه روستایی بود. از این طریق می‌خواستیم اولاً این -که، خود ما ورود پیدا کنیم به مناطق محروم و ثانیاً، سایر بخش‌ها و خدمات هم بالاچار به دنبال ما بیایند به مناطق محروم و روستایی. شهید قندی نگاه خوبی به مناطق محروم داشت، با این که امکانات شرکت در آن زمان خیلی محدود بود برنامه‌های خوبی اجرا کردند. مثلاً اگر شما مراکز تلفنی که در شهرهای کوچک در آن مدت دایر شدند را نگاه کنید این جهت‌گیری را می‌بینید که شهرهای کوچک و استان‌های مرزی جزو اولویت‌های شهید قندی در زمینه توسعه مخابرات بود.

❖ این دغدغه و تلاش ایشان در زمینه توسعه مخابرات و خدمت‌رسانی به مناطق محروم در زمینه پست چگونه بود؟

ایشان بر پست هم خیلی تاکید می‌کردند

ایشان وجهه مذهبی پررنگی داشتند و در مسائل ارزشی، حساسیت و دغدغه داشتند. در صحبت‌هایی هم که با هم داشتیم درباره مسائل و مشکلاتی که انقلاب با آن روبه‌رو بود گفت و گو می‌کردیم. از طرف دیگر پیشرفت کشور و انقلاب هم برایشان مهم بود و همیشه پیرامون این موضوع صحبت می‌کردیم که چه کار کنیم تا از این وضعیت خلاص شویم و پیشرفت کنیم.

کوتاهی که توانست در کشور مدیریت کند، در خدمت انقلاب و مردم گذاشت.

♦ وزارت دکتر قندی در پست و تلگراف و تلفن و مدیریت شرکت مخابرات ایران مدت زیادی طول نکشید. با توجه به دگرگونی‌هایی که در آن مقطع در کشور در جریان بود، به نظر شما شهید قندی به عنوان یک مدیر متخصص توانست تاثیرات پایداری بر روی سیستم تحت مدیریت خود بگذارد؟

ایشان دید عمیقی داشت و با توجه به آینده‌نگری که داشت، روی مرکز تحقیقات مخابرات خیلی تاکید می‌کرد. دکتر قندی متخصص و چهره‌ای دانشگاهی بود، استاد بود، رئیس دانشکده مخابرات بود و مشکلات اعم از عقب ماندگی و وابستگی این حوزه به خارج را لمس کرده بود. به همین دلیل بهای زیادی به مرکز تحقیقات مخابرات می‌داد و حمایت جدی از آن داشت. بر انجام کارهای پژوهشی در مرکز تحقیقات مخابرات و استفاده از اساتید و مشاورین مجرب تاکید داشت. بر همکاری و جذب اساتید برای مرکز که بتوانیم از طریق آن‌ها تحقیقات مفید انجام دهیم و این تحقیقات به تولید برسد

و تلاش داشتند آن را به یک سرویس مردمی خوب ارتقا دهند که بتوانیم کیفیت پست را بالا ببریم و برنامه‌هایی هم که در این زمینه داشتند با موفقیت انجام می‌شد.

♦ با توجه به این که شهید دکتر قندی دارای روحیه و خواستگاه مذهبی بودند و به تحصیل مباحث فقهی و فلسفی هم مبادرت داشتند، و از طرف دیگر در یک زمینه تخصصی مانند مخابرات فعالیت می‌کردند، همنشینی این دو حوزه متفاوت در کنار هم، در رفتار و منش ایشان چگونه بود؟

ایشان وجهه مذهبی پررنگی داشتند و در مسائل ارزشی که طبیعی هم بود، حساسیت و دغدغه داشتند. در صحبت‌هایی هم که با هم داشتیم درباره مسائل و مشکلاتی که انقلاب با آن روبه‌رو بود گفت و گو می‌کردیم. از طرف دیگر پیشرفت کشور و انقلاب هم برایشان مهم بود و همیشه پیرامون این موضوع صحبت می‌کردیم که چه کار کنیم تا از این وضعیت خلاص شویم و پیشرفت کنیم.

به نظرم ایشان یک استاد برجسته بود که تمام توان و انرژی و علم خود را در مدت

اصرار داشت.

در مورد تولید هم در صنعت مخابرات کشور یکی دو کارخانه در آن زمان فعال بودند که به شرکت مخابرات وابسته بودند و این مراکز تولیدی مورد عنایت و حمایت شهید قندی بودند.

♦ از آن‌جا که ایشان به مرکز تحقیقات مخابرات بها می‌دادند، آیا می‌توان گفت



می‌چربید و با آن نجابت و آرامشی که داشتند دیگران را تحت‌تأثیر این وجهه شخصیت خود قرار می‌دادند. شهید قندی خیلی کم عصبانی می‌شد.

شهید قندی در تقسیم‌بندی‌ها جزو مذهبی‌های سنتی تلقی می‌شد، یعنی آن نوع روشنفکری را که دیگران به واسطه تحصیل ایشان در غرب از وی انتظار داشتند، نداشت و خودش هم این مسئله را قبول داشت.

تعهد ایشان و باورشان به ارزش‌ها بسیار پررنگ بود. به‌خصوص باورشان این بود که ما به اهداف خود می‌رسیم و همیشه خیلی در این رابطه امیدوار بود. علی‌رغم تمام مسائل و مشکلاتی که طبیعتاً اوایل انقلاب داشتیم، در عین حال در رابطه با متخصصین با سعه صدر برخورد می‌کرد. بحث خردجمعی و نظر کارشناسی برایشان خیلی مهم بود و اگر می‌خواست تصمیمی بگیرد کارشناسان را جمع می‌کرد و معمولاً جمع‌بندی که از طریق مشورت با ایشان می‌کرد، نظر کارشناسی بود. حتی در انتصابات هم این‌گونه بود و سعی می‌کرد از نظر جمع مطلع باشد.

❖ آقای دکتر در حال حاضر با توجه به رشد و گسترش ارتباطات و فناوری اطلاعات، وزارت خانه مربوطه (ارتباطات و فناوری اطلاعات) اهمیت ویژه‌ای پیدا کرده است. آیا وزارتخانه پست و تلگراف و تلفن هم در آن زمان این نقش راهبردی کنونی را داشت؟

وزارت پست و تلگراف همیشه مهم بود، بالاخره نقش ارتباطات در توسعه همیشه نقش برجسته‌ای بوده ولی جایگاهی که امروز دارد قطعاً در آن زمان نداشت و اکنون این وزارتخانه یک جایگاه راهبردی پیدا کرده است. اگر بگوییم وزارت پست و تلگراف و تلفن در آن دوران یک وزارتخانه زیربنایی بود، امروزه وزارت ارتباطات و فناوری اطلاعات یک نقش راهبردی در همه بخش‌ها پیدا کرده است و نباید به آن به عنوان یک بخش نگاه کنیم، بلکه واقعاً یک وزارتخانه فرابخش است. هر امر و پیشرفتی را که در حال حاضر در نظر بگیرید به نوعی با فعالیت



نگاه را شهید قندی در بحث‌های خود داشت. ❖ با توجه به شناختی که از دکتر قندی داشته‌اید، لطفاً از آشنایی و شناخت‌تان نسبت خصوصیات اخلاقی و فردی شهید قندی بفرمایید. وجهه مذهبی ایشان بر وجهه تخصصی‌شان

✓ **شهید قندی «متعهد دردمند» بود، چرا که درد داشت، درد توسعه، درد پیشرفت و پیروزی انقلاب، به‌خصوص در آن زمان که بنی‌صدر به عنوان رئیس‌جمهور ساز خودش را می‌زد و کابینه شهید رجایی هم یک نوع رودرویی با او داشتند.**

که ایشان به تخصص‌گرایی در این وزارتخانه کمک کردند؟

وزارت پست و تلگراف و تلفن سابق و ارتباطات و فناوری اطلاعات کنونی اصولاً یک وزارتخانه تخصصی است، یعنی هیچ راهی جز توجه به تخصص ندارد، ولی ایشان فراتر از تخصص‌گرایی، باورش به بچه‌های متخصص بود که بتوانیم با همت و تلاش آن‌ها به خودکفایی برسیم. شهید قندی نه تنها خودکفایی، بلکه ورود به بازارهای منطقه را هم در نظر داشت. در بحث‌هایی که بنده و ایشان با هم داشتیم، ایشان بازارهای منطقه را هم می‌دید، هدفی که بعدها در برنامه‌ها دیده شد.

واقعیت این است که منطقه خوبی داریم، کشورهای همسایه خیلی خوبی داریم و اگر بتوانیم برنامه‌ریزی درست و خوبی داشته باشیم و مطابق با آن پیش برویم، می‌توانیم در بازار این کشورها هم ورود پیدا کنیم. این

بگویم که بحث آن با سایر دستگاه‌ها کمی متفاوت است، چون بسیاری از ترورهایی که بعد از انقلاب انجام می‌شد از طریق شنود مراکز تلفنی صورت می‌گرفت، یعنی وابستگان گروه‌های الحاد و منافقین در آن‌جا حضور داشتند و از طریق شنود تلفنی محل افراد را شناسایی می‌کردند و متأسفانه مسئولین ما هم رعایت نمی‌کردند و قرارها را از طریق تلفن می‌گذاشتند. بسیاری از ترورها در آن سال‌ها از این طریق بود و طبیعتاً مدیر ذی‌ربط باید در خصوص پاکسازی‌ها برخورد تندی می‌کرد و ایشان هم در این مورد، مانند سایر مدیران کوتاهی نمی‌کرد.

اما در مواردی که مربوط به مسائل فرهنگی بود نگاه شهید قندی هم نگاه فرهنگی بود و به نظرم این رویه که ایشان داشت موثر بود، چرا که اگر توجه کنید، بافت فرهنگی مخابرات متفاوت از خیلی جاها بود و حتی با پست خیلی متفاوت بود و ایشان تلاشش این بود که دو بافت را به هم برساند و موفق هم بود. بافت پست مذهبی‌تر بود و بافت مخابرات روشنفکرانه‌تر و کارشناسانه‌تر و ایشان کمک کرد که این دو مرکز به هم‌گرایی برسند و به نظرم در این کار موفق بودند، چرا که نگاهشان و رفتارشان فرهنگی بود و جذب می‌کردند.

❖ از فرصتی که به ماهنامه شاهد یاران برای گفت و گو درباره شهید دکتر قندی دادید سپاسگزاریم. در پایان اگر توصیه و رهنمودی برای این ماهنامه برای انجام بهتر ماموریتش دارید بفرمایید؟

من از این کار ارزشمندی که می‌کنید، تشکر می‌کنم. امروز جوانان و نوجوانان ما برای حرکت خودشان نیاز به الگوهای ارزشی دارند و معرفی چهره‌های ارزشمند و ماندگار کمک می‌کند که بتوانند الگو و مسیر خود را بهتر انتخاب کنند. شخصیت‌هایی نظیر شهید دکتر قندی به عنوان یک فرد متخصص و خادم می‌توانند از طریق بازشناسی و معرفی، نمونه موثر و برجسته‌ای از این الگوها باشند. ■

صدر داشتند برمی‌گردد. با توجه به روابطی که ما قبل از انقلاب با بنی‌صدر داشتیم، حوزه برکلی جزو مخالفین کاندیداتوری آقای بنی‌صدر برای ریاست جمهوری بود و خیلی تلاش کردند که کاندیدا نشود و بزرگان ایشان را کاندیدا نکنند. زورمان فقط به آقای صدوقی رسید که بنی‌صدر را کاندیدا نکرد، چون بنی‌صدر را می‌شناختیم و با او کار کرده بودیم و ریشه اختلافات از آن‌جا بود، همه ما نگران بودیم.

دکتر قندی هم چون از زمان حضورش در انجمن اسلامی دانشجویی برکلی روی بنی‌صدر شناخت داشت، طبیعی بود که موضع‌گیری کند و مخالفت کند، ولی تقابل آشکاری با هم [بنی‌صدر و هواداران وی در مخابرات] نداشتیم و سعی می‌کردیم که در فضای کار دخالت داده نشود و البته بنی‌صدر هم زیاد در مخابرات پایگاه نداشت و این تقابل‌ها کمتر دیده می‌شد.

❖ با توجه به اهمیت مخابرات و نقش آن در ارتباطات بین افراد و سازمان‌ها و گروه‌ها، روش و رفتار شهید قندی در شرکت مخابرات و وزارت پست و تلگراف و تلفن در باره‌ی پاکسازی عناصر مشکوک پیش از انقلاب و جذب نیروهای جدید چگونه بود؟

در خصوص پاکسازی در مخابرات باید

دکتر قندی هم چون از زمان حضورش در انجمن اسلامی دانشجویی برکلی روی بنی‌صدر شناخت داشت، طبیعی بود که موضع‌گیری کند و مخالفت کند، ولی تقابل آشکاری با هم [بنی‌صدر و هواداران وی در مخابرات] نداشتیم و سعی می‌کردیم که اختلافات در فضای کار دخالت داده نشود.

سرویس‌هایی که وزارت ارتباطات و فناوری اطلاعات ارائه می‌کند، مرتبط می‌شود.

❖ آقای دکتر چطور شد که صنایع کابل‌سازی یزد و باشگاه ورزشی آن به اسم شهید قندی نامگذاری شد و این مسئله ابتکار چه کسی بود؟

این مسئله حداقل کاری بود که می‌شد برای پاسداشت شهید قندی انجام داد. نمی‌دانم پیشنهاد دهنده این نامگذاری چه کسی بوده، اما فکر می‌کنم که در زمان مهندس غرضی این مسئله صورت گرفته باشد.

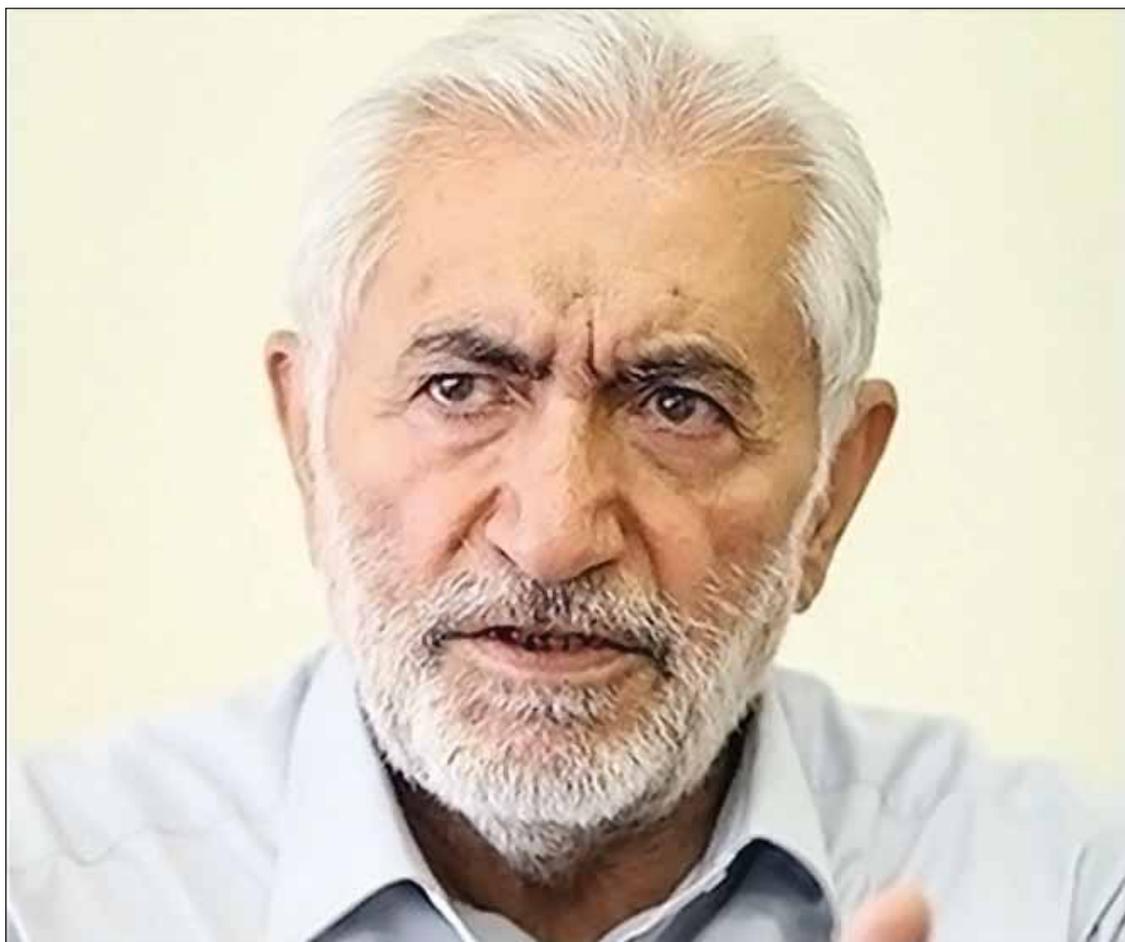
البته بحث تولید کابل در زمان شهید قندی جدی بود و همان‌طور که اشاره کردم، ما در آن زمان وابستگی به واردات سیم داشتیم و تولید سیم و کابل جزو اولویت‌ها بود، ولی علت نامگذاری این مجموعه را به شرکت کارخانجات تولیدی شهید قندی نمی‌دانم، اما به هر صورت کار درست و زیبایی بود که انجام گرفت. تا زمانی که ما بودیم خیلی از مراکزی که افتتاح می‌شد را به نام شهید قندی نامگذاری می‌کردند و این به صورت داوطلبانه بود، نه این‌که به ما دستور دهند. یعنی خود مراکز در نقاط مختلف کشور پیشنهاد می‌دادند که مرکز جدید به نام شهید قندی نامگذاری شود.

❖ اگر بخواهید شهید قندی را با یک واژه یا یک جمله توصیف کنید درباره ایشان چه می‌گویید؟

«متعهد دردمند»، چرا که درد داشت، درد توسعه، درد پیشرفت و پیروزی انقلاب، به‌خصوص در آن زمان که بنی‌صدر به عنوان رئیس‌جمهور ساز خودش را می‌زد و کابینه شهید رجایی هم یک نوع رودرویی با او داشتند.

❖ در خصوص تقابل کابینه و خط امامی‌ها با بنی‌صدر و به‌طور مشخص شهید قندی در وزارتخانه با جریان بنی‌صدر اگر مورد یا نقطه نظر خاصی دارید لطفاً بفرمایید.

این تقابل به قبل از انقلاب و به حوزه برکلی و اختلافی که دوستان این حوزه با بنی



آثار و دستاوردهای دوران وزارت شهید قندی در گفت و گو با مهندس غرضی، وزیر اسبق پست و تلگراف و تلفن

شهید قندی شخصیتی متخصص و قابل اعتماد نظام بود

درآمد

اشاره: سید محمد غرضی در سال ۱۳۲۰ در اصفهان متولد شد و در سال ۱۳۴۴ با درجه کارشناسی ارشد در رشته مهندسی برق از دانشکده فنی دانشگاه تهران فارغ التحصیل شد. وی در دهه‌های پیش از انقلاب شاهد وقایع ۳۰ تیر، ۲۸ مرداد و ۱۵ خرداد بوده و در دهه ۴۰ با گروه‌های سیاسی نظامی همکاری داشته است. در سال ۱۳۵۰ و در دوره زندگی مخفی دستگیر و زندانی می‌شود و در سال ۱۳۵۴ پس از آزادی به نجف رفته و به عضویت دفتر امام(ره) در می‌آید.

پس از پیروزی انقلاب، ایشان به استانداری خوزستان منصوب می‌شود و سپس به عنوان نماینده مردم اصفهان به مجلس شورای اسلامی راه می‌یابد. غرضی در دولت اول مهندس موسوی به وزارت نفت منصوب شده و در دولت دوم، وزیر پست و تلگراف و تلفن می‌شود و سه دوره در این وزارتخانه خدمت می‌کند. دوره وزارت ایشان مصادف با تحولات و طرح‌های کلان این وزارتخانه است.

همچنین، وی از سال ۱۳۷۰ تا ۱۳۸۸ رییس سازمان نظام مهندسی ساختمان کشور بوده است. آشنایی او با وزارت پست و تلگراف و تلفن و شرکت مخابرات با توجه به مدت مدید وزارت و مدیریت این دو دستگاه که در دولت شهید رجایی محل خدمت شهید قندی بوده‌اند ما را بر آن داشت تا یادگارهای مدیریتی شهید قندی را از زبان وی بشنویم.

ربع ساعت درباره موضوع به ایشان توضیح دادم و بدین ترتیب من به عنوان وزیر نفت معرفی نشدم. شب حاج احمد آقا به من زنگ زدند و گفتند آیت‌الله منتظری از قم آمده‌اند نزد امام و خواسته‌اند اگر شما در وزارت نفت به کار گرفته نشده‌اید در جای دیگری به کار گمارده شوید. امام جویا شده بودند که مگر آقای غرضی دعوت به وزارت نشده، آقای منتظری گفته بودند خیر، به ایشان مسئولیتی واگذار نشده و در آن جا امام از مسئله اطلاع پیدا کرده بودند. شب حوالی ساعت ده بود که حاج احمد آقا تماس گرفتند و گفتند امام می‌فرمایند آقای غرضی غیر از نفت هر جایی را که صلاح می‌دانند مشخص کنند تا بروند.

من از ایشان اجازه خواستم تا صبح فکر کنم و پاسخ بدهم. شب فکر کردم کدام یک از این وزارت‌خانه‌ها درگیری کمتری با دولت دارند و کار بیشتری در آن هست و به وزارت پست و تلگراف و تلفن رسیدم. آقای نبوی هم که قبلاً وزیر بودند هنوز برای این پست معرفی نشده بودند.

صبح زنگ زدم و به حاج احمد آقا وزارت پست و تلگراف و تلفن را گفتم. ایشان گفتند این وزارتخانه که جایی نیست! بنده گفتم برای من مناسب است و بدین ترتیب برای وزارت پست و تلگراف و تلفن معرفی شدم و به آن‌جا رفتم.

❖ **پیش از شما آقای نبوی وزیر بودند؟**

بله. آقای مهندس نبوی به واسطه همزمانی حضورشان در وزارتخانه ارتباط بیشتری با دکتر قندی داشتند.

❖ **با توجه به این که بین وزارت شما و وزارت شهید قندی فاصله بوده است، آیا در زمان مسئولیت شما یادگار و اثری از دوره وزارت ایشان، اعم از طرح‌ها و برنامه‌ها یا افراد و مدیران وجود داشت؟** اکثر همکارانی که ایشان در وزارتخانه گردآورده بودند در آن ایام از وزارتخانه رفته بودند. بنابراین ردپایی از اشخاص همکار و نزدیکان ایشان در دوران وزارت بنده نبود.

❖ **در مواردی نظیر پاکسازی وزارتخانه و شرکت مخابرات، طرح‌های خودکفایی و غیره، سوابقی از ایشان سراغ دارید؟**

خوب موضوع پاکسازی که در دوره ایشان انجام شده، در آن ایام بنده استاندار بودم و چندان در جریان نبودم. بعد از آن نیز در مجلس و وزارت نفت بودم. در مورد پاکسازی در دوره وزارت من در نفت مسئله‌ای پیش آمد که بر کار بنده نیز تاثیر گذاشت.

نبود. به هر حال شرایط دوره جنگ با شرایط عادی تفاوت دارد و بنده از محافظان شهید رجایی خواستم که هر چه سریع‌تر ایشان را از محل دور کنند.

❖ **آیا کسی از وزرا همراه با شهید رجایی بود؟**

خیر. ایشان به تنهایی آمده بودند. یک بار هم آقای بهزاد نبوی از هیئت دولت برای بازدید به خوزستان آمدند. البته من تا تیرماه ۱۳۶۰ استاندار خوزستان بودم و پس از آن به عنوان نماینده مردم اصفهان به مجلس شورای اسلامی وارد شدم.

❖ **با توجه به این که شما رشته برق خوانده‌اید**

در دولت شهید رجایی در مقطعی که ایشان وزیر پست و تلگراف و تلفن بودند، بنده استاندار خوزستان بودم. در این ایام بود و روزی که برای ارایه گزارش راجع به جریان جنگ به دولت رفته بودم ایشان را دیدم.

و هم‌رشته دکتر قندی بودید، آیا همکاری علمی یا آموزشی مشترکی با شهید قندی داشتید؟

فرصت این‌چنینی پیش نیامد. بعد از پیروزی انقلاب و آغاز جنگ بنده در خوزستان بودم و ایشان در وزارتخانه. بنابراین، با توجه به شرایط خاص استان خوزستان در دوره جنگ، فرصتی برای همکاری مشترک با دکتر قندی به وجود نیامد.

❖ **با توجه به تصدی ۱۲ ساله شما بر وزارت پست و تلگراف و تلفن، آیا از زمان تصدی شهید قندی در این وزارتخانه و دستاوردهای آن خاطره‌ای دارید؟**

در ایام وزارت ایشان بنده ارتباطی با این وزارتخانه و شرکت مخابرات نداشتم. رفتن من به وزارتخانه پست و تلگراف و تلفن هم کمی متفاوت بود. تا پیش از این، بنده وزیر نفت بودم و دولت مهندس موسوی در این زمینه همراهی مطلوبی با من نداشت. آقای مهندس موسوی رفته بودند پیش امام و گفته بودند من دو جا را می‌خواهم خودم اداره کنم. یکی وزارت نفت و دیگری وزارت کشور. حضرت امام بنده را خواستند و حدود سه

❖ **سابقه آشنایی شما با شهید دکتر قندی به کجا و چه دوره‌ای بر می‌گردد؟**

ما هم در دوره تحصیل، و هم در دوره کار در دولت با هم فاصله زمانی داشتیم و به آن صورت ارتباط مستقیمی وجود نداشت. اما آغاز آن به دوران دانشجویی باز می‌گردد. در دانشکده فنی با حدود دو سال فاصله دانشجو بودیم و بنده ایشان را در نمازخانه و جلسات عمومی دانشکده می‌دیدم.

❖ **پس سابقه آشنایی شما با شهید قندی به دوران دانشجویی ایشان در پیش از پیروزی انقلاب بر می‌گردد؟**

بله، در دانشکده فنی دانشگاه تهران
❖ **آیا در دوران دانشجویی فعالیت مشترکی داشتید، از جمله فعالیت‌های مذهبی و مبارزاتی که در دانشگاه انجام می‌شد؟**

ما فعالیت‌های مذهبی را جز در سازماندهی‌های سیاسی نظامی تعریف نمی‌کردیم و در بقیه موارد خیلی دنبال نمی‌کردیم. در دوران دانشجویی هم بلاخره هر دوی ما در گروه‌های سیاسی و نظامی درگیر بودیم، اما در این مقطع با شهید قندی به هم نرسیدیم.

❖ **پس احیاناً ارتباط شما در زمان ادامه تحصیل شهید قندی در خارج از کشور برقرار نبوده؟**

خیر
❖ **پس از پیروزی انقلاب و قبول مسئولیت از سوی هر دوی شما، در چه مقطعی یکدیگر را دیدید؟**

در دولت شهید رجایی در مقطعی که ایشان وزیر پست و تلگراف و تلفن بودند، بنده استاندار خوزستان بودم. دیدار بنده با شهید قندی در این ایام بود و روزی که برای ارایه گزارش راجع به جریان جنگ به دولت رفته بودم ایشان را دیدم.

❖ **آیا در زمان تصدی استانداری شما و سفرهای استانی هیئت دولت، با ایشان دیدار یا همکاری داشتید؟**

سفرهای استانی دولت بعد از این مقطع آغاز شد. البته یک بار شهید رجایی خودشان آمدند خوزستان و می‌خواستند دزفول را ببینند. بنده گفتم موقعیت مناسب نیست، اما اصرار کردند که می‌خواهند دزفول را ببینند. به اتفاق ایشان به دزفول رفتیم و اتفاقاً همان موقع دزفول مورد حمله موشکی صدام قرار گرفت و مردم به خیابان‌ها ریختند. شهید رجایی گفتند برویم به محل حادثه و من گفتم به صلاح نیست. وقتی به محل اصابت موشک رسیدیم اوضاع خیلی عادی

در جریان تشکیل حزب جمهوری اسلامی نیز ایشان از من برای حضور در حزب دعوت کردند و من نرفتم. یکبار که همدیگر را دیدیم ایشان گله‌مند بودند. بنده به ایشان گفتم تشکیلات حزب را برای اداره انقلاب کافی نمی‌بینم و به این دلیل تمایلی برای عضویت ندارم.

کار اداره مخابرات بر نخواهم آمد. بنابراین دو سال عهده‌دار مدیریت عاملی شدم و درگیری مستقیم با کار پیدا کردم. پس از دو سال که اطمینان پیدا کردم تجربه و تسلط کافی به کار پیدا کرده‌ام، افراد دیگری را در شرکت مخابرات به کار گماشتم.

بنابراین، این مسئولیت همزمان در بسیاری موارد برای تسلط و موفقیت برنامه‌های یک مدیر لازم است و حتماً چنین شرایطی در دوره شهید قندی هم وجود داشته است.

آیا حضور شما در وزارتخانه‌ای که یک وزیر شهید تقدیم انقلاب کرده بود، حس و روحیه خاصی به شما می‌داد؟

بله. با توجه به این که بلاخره ما هم از ۳۰ تیر و ۲۸ مرداد و ۱۵ خرداد و رویدادهای دیگر درگیر مسئله شهادت بودیم، این مسئله برای فردی مانند من حتماً اهمیت داشت. من از این نظر جزو همین خانواده هستم و سال‌ها با مسئله شهید و شهادت مانوس بوده‌ام. تا پیش از جنگ حداقل به مدت ۲۰ سال با این مسئله برخورد داشتم. در ایام جنگ در یک روز، از خیابان‌های اهواز و اطراف آن بیش از هزار پیکر شهید جمع‌آوری کردیم.

آقای مهندس غرضی برخی نامگذاری‌ها مثل صنایع مخابراتی، ایستگاه‌ها و طرح‌های افتتاح شده به نام شهید قندی ابتکار چه کسی بود؟

به نظرم این مسئله به دوران وزارت مهندس نبوی برمی‌گردد. با توجه به آشنایی بیشتر آقای نبوی با دکتر قندی احتمال این که این نامگذاری‌ها و تجلیل‌ها در دوره ایشان مطرح شده باشد بیشتر است.

آیا خود شما در دوران مسئولیت‌تان اقدامی در این رابطه نداشتید؟

شهید بهشتی را می‌شناختم و روابط خانوادگی داشتیم. در جریان تشکیل حزب جمهوری اسلامی نیز ایشان از من برای حضور در حزب دعوت کردند و من نرفتم. یکبار که همدیگر را دیدیم ایشان گله‌مند بودند. بنده به ایشان گفتم تشکیلات حزب را برای اداره انقلاب کافی نمی‌بینم و به این دلیل تمایلی برای عضویت ندارم و این مسئله باعث دلخوری ایشان بود.

تشکیلات حزب را کافی نمی‌دانستید یا لازم؟

نه کافی و نه لازم

شهید قندی در زمان وزارت، همزمان مدیرعاملی شرکت مخابرات را هم عهده‌دار بودند، آیا این مسئله در دوره‌های بعد هم اتفاق افتاد؟

زمانی که من به وزارتخانه رفتم آقای واعظی از زمان مهندس نبوی مدیریت شرکت مخابرات را بر عهده داشتند. آقای علی لاریجانی هم معاونت پارلمانی آقای نبوی را بر عهده داشتند. با توجه به این که بنده عضو حزب نبودم هر دوی آقایان خداحافظی کردند و رفتند. بنابراین، برای مدتی خودم مسئولیت مدیرعاملی را برعهده گرفتم. دو سال بعد مدیر عامل دیگری منصوب شد.

این سؤال را از آن جهت پرسیدم که با توجه به این که شهید قندی نیز همزمان دارای دو پست وزارت و مدیریت عاملی بوده‌اند، آیا با حجم کار و مسئولیت سنگین آن، با توجه به تجربه مشترک شما این مسئله صدمه به بازدهی مدیریتی نمی‌زد؟

در مورد خودم عرض کنم من سابقه این را داشتم که تا تجربه مدیرعاملی نداشته باشم، از جزییات

یکی از بزرگان در دوران وزارت بنده در نفت یادآور شدند، تکلیف کسانی که در دوران پیش از انقلاب هم سمتی داشته‌اند، پس از پاکسازی و اخراج‌شان چه می‌شود؟ این‌ها بدون شغل و کار چه می‌شوند؟ اگر تخلفی داشته‌اند و مرتکب سو استفاده‌ای شده‌اند که بازخواست و مجازات شوند، اما اگر صرف کار و داشتن پست بوده و خلافی نداشته‌اند، بهتر است در جایگاه‌شان بمانند. این مسئله باعث شده بنده هم در دوره وزارت نفت نوع دیگری به مسئله پاکسازی افراد نگاه کنم.

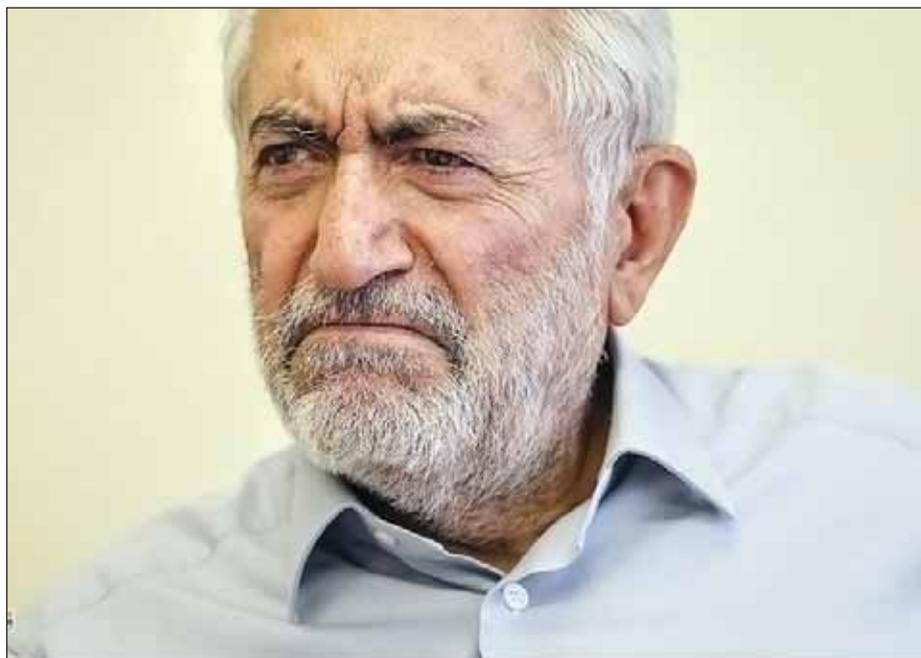
اما در مورد سایر اقدامات ایشان نظیر توسعه صنعت و خودکفایی فکر می‌کنم تا حد مقدرات و توان همان مسیر را ادامه دادیم.

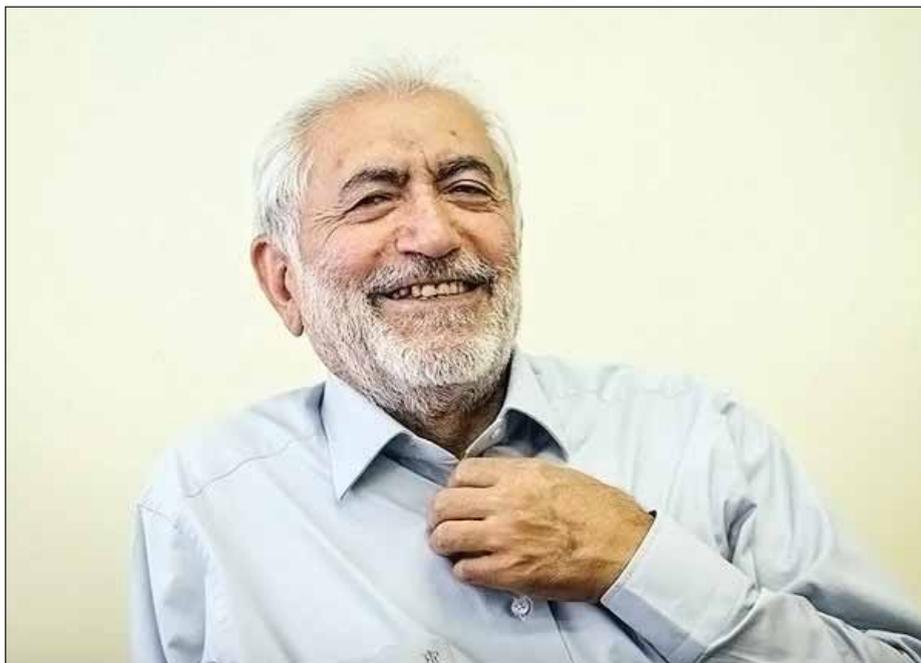
آقای مهندس، با توجه به این که شهید قندی در ایام تحصیل و در دوران دانشجویی جزو دانشجویان ممتاز و چهره‌های برتر بودند، آیا شما از روند موفقیت‌های تحصیلی ایشان در دانشگاه اطلاع داشتید؟

بنده دو سال با ایشان فاصله داشتم. در واقع دو سال از ایشان جلوتر بودم و در آن ایام اطلاعی از روند تحصیل ایشان نداشتم. تقریباً بنده زمان فارغ‌التحصیلی ایشان از دانشکده رفته بودم.

دکتر قندی با حزب جمهوری اسلامی همکاری داشتند. ارتباط شما با این حزب چگونه بود؟

بنده با حزب همکاری نداشتم. شهید بهشتی با توجه به این که با هم همشهری بودیم و سال‌ها با هم کار کرده بودیم، از من برای عضویت در حزب دعوت کردند اما من نرفتم. بنده از جریان‌ات سی تیر سال ۱۳۳۱





این به سنت ما بر می‌گردد و باید منش و روش مدیریتی و رسم آن‌ها معرفی و حفظ بشود. این که ما یک ساختمان یا مرکز را به نام شهید نام‌گذاری کنیم، خوب است اما کافی نیست. سال‌ها بعد ممکن است سوال پیش بیاید که خوب این فردی که شهید شده و وزیر یا مدیر هم بوده چه کرده است؟ بنابراین، ما علاوه بر حفظ اسم شهید، باید به حفظ رسمشان هم اهتمام داشته باشیم. باید ببینیم این شهید بزرگوار چه خدماتی داشته است، مثلاً اگر یک کار عام‌المنفعه فنی کرده باشند، پایه‌گذار یک سیستم جدید بوده باشند که نسبت به گذشته، برای مردم مفیدتر و مناسب‌تر بوده، این سنت حسنه محسوب می‌شود، وگرنه خود اسم به مرور زمان فراموش می‌شود.

❖ در پایان آیا نکته خاصی در باره شهید

قندی هست که علاقمند باشید بفرمایید؟

حق هر شهیدی این است که احترام شود و روش زندگی‌اش به روش زندگی آدم‌ها وصل شود. به هر حال اکثریت قریب به اتفاق شهدایی که می‌شناسیم افرادی متدین، کارآمد، بی‌توقع و جان فدا بودند و این نوع زندگی مورد قبول مردم ایران بوده است که این شخصیت‌ها مورد احترام‌اند. انشاءالله بتوانیم این نوع و روش زندگی را به الگو تبدیل کنیم و خدای نکرده تصور نشود وزیر بودن و وکیل بودن این افراد برای ما امتیاز دارد و مهم است. بهترین زبانی که می‌توانیم تا دم آخرت از سیره شهدا دفاع کنیم آن است که مشخص کنیم این‌ها صرف‌نظر از پست و مقامشان افرادی کارآمد و مفید بوده‌اند. ■

❖ نگاه کلی بدنه وزارتخانه و شرکت مخابرات در دوره بعد از شهادت قندی به شخصیت ایشان چگونه بود؟

جز ذکر خیر چیزی نبود. به هر حال دکتر قندی شخصیتی بودند که مورد اعتماد نظام بودند و با معرفی شهید بهشتی وارد دولت شده بودند. در دوره مدیریت بنده نیز جز ذکر خیر از ایشان چیزی به یاد ندارم. اما با توجه به این که بین دوره تصدی بنده و شهید قندی فاصله وجود داشت، کمتر موارد عینی از آثار مدیریتی ایشان می‌شد دید.

❖ حضور شخصیت‌های علمی متخصص نظیر شهید قندی در وزارتخانه‌ای فنی نظیر پست و تلگراف و تلفن چه پیامدهایی می‌توانست داشته باشد؟

این مسئله برای همه طرفین خوب بوده. هم برای دولت، هم برای وزارتخانه و هم برای خود دکتر قندی. در هر صورت ایشان فرد متخصصی بود که در راستای اهداف انقلاب پرورش پیدا کرده بود و تصدی یک وزارتخانه فنی را بر عهده گرفته بود، حضورشان در وزارتخانه فنی پست و تلگراف و تلفن، طبق تعریفی که از یک وزارتخانه و ماموریت و کار آن هست بوده و همه چیز در سطح استاندارد جهانی اعمال شده بود.

❖ به نظر شما برای تجلیل از شخصیت‌های علمی نظیر دکتر قندی و سایر شهدای مدیر و مسئول، فراتر از نامگذاری‌ها و روش‌های رایج چه می‌شود کرد؟

بله، این کارخانه عظیمی که در سال ۱۳۶۷ در دوران بنده در یزد راه‌اندازی شد، پیشنهاد خود بنده بود که به نام شهید قندی نامگذاری شود. با توجه به این که تمامی مراحل ساخت و راه‌اندازی این مجموعه صنعتی از تهیه زمین تا شروع به تولید توسط بنده صورت گرفت، نامگذاری نیز با پیشنهاد اینجانب انجام شد.

❖ گویا در بسیاری از پروژه‌ها و شهرها، همکاران شرکت مخابرات برای نام‌گذاری پیشنهاد می‌کردند از نام شهید قندی استفاده شود. بله. در جاهای دیگری هم این نام‌گذاری‌ها صورت گرفته، اما این که نقش شخص بنده چه بوده، حضور ذهن ندارم.

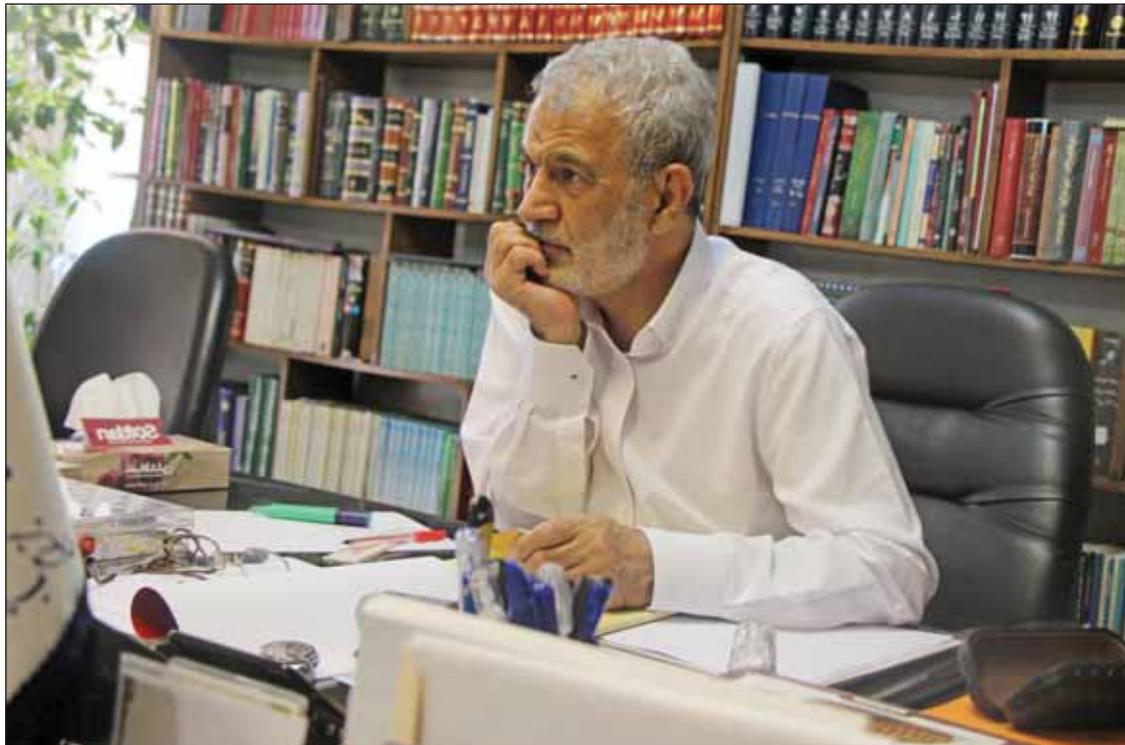
❖ در مورد طرح‌های دوره ایشان نظیر بردن خدمات مخابراتی به مناطق محروم بفرمایید. آیا این طرح‌ها در دوره شما هم پیگیری شد؟

بله. اقداماتی که از زمان شهید قندی در رابطه با توجه به مناطق محروم صورت گرفت در دوره‌های بعد هم ادامه داشت و در واقع نیت ایشان در این مسئله برای محرومیت زدایی محقق شد. تا سال ۱۳۶۰ کل تلفن‌های کشور به یک میلیون خط نمی‌رسید. در حالی که در پایان سال ۱۳۷۲ تعداد خطوط تلفن به بیش از ۱۲ میلیون خط رسید. ضمن این که شبکه‌های موبایل و اینترنت و شبکه‌های مجازی پایه‌گذاری شد و شبکه‌های فیبر نوری و ماهواره در دست راه‌اندازی بود.

❖ به طور مشخص آیا برنامه توسعه شبکه مخابرات در مناطق محروم مثل طرح ۱۳۱ مرکز که توسط شهید قندی مطرح شده بود، در دوره شما دنبال شد؟

بله. در سال ۱۳۶۸ اعلام کردیم ۱۰ هزار روستا به شبکه مخابراتی پیوسته است.

بله. اقداماتی که از زمان شهید قندی در رابطه با توجه به مناطق محروم صورت گرفت در دوره‌های بعد هم ادامه داشت و در واقع نیت ایشان در این مسئله برای محرومیت زدایی محقق شد.



گفتگوی شاهد یاران با حسن غفوری فرد، یار و همراه دکتر قندی از دوران مدرسه تا زمان شهادت

شهید قندی، یک مسلمان حقیقی بود

درآمد

حسن غفوری فرد، زاده ۱۳۲۲ در تهران، سیاست‌مداری که از دوران جوانی برای سال‌های متمادی در مسیر انقلاب قدم برداشته و در همه کوران حوادث انقلاب در دوران‌های مختلف حضور پررنگی داشت است.

غفوری فرد دارای مدرک دکترای فیزیک ذرات هسته‌ای از دانشگاه کانزاس آمریکا در سال ۱۳۵۶ می‌باشد. او در طول اقامت خود در آن کشور مدتی نیز دبیر تشکیلات انجمن اسلامی دانشجویان بود. او برای سال‌های متمادی دوست نزدیک شهید «محمود قندی» وزیر پست و تلگراف و تلفن کابینه‌های محمدعلی رجایی و محمدجواد باهنر بود. به قول دکتر غفوری فرد: «هیچکس بیشتر از من به این شهید بزرگوار نزدیکتر نبود». وی در این رابطه می‌گوید: «من بیشترین دوستی را با شهید قندی از دبستانی در چهار راه سیروس داشتم که باهم، هم‌محلّه و هم‌کلاس بودیم و ایشان همیشه شاگرد اول بودند و من شاگرد دوم».

غفوری فرد تاکید دارد که در دوران تحصیل در آمریکا نیز بیشترین ارتباط را با شهید قندی داشت و این شهید بزرگوار نیز در آن دوران مشارکت فعال و گسترده‌ای در تشکیلات انجمن اسلامی دانشجویان داشته، به نحوی که جدل کلامی و منطق کلامی وی با دانشجویان دیگر، نمود یافته بود. پس از بازگشت از آمریکا و در زمان اوگیری انقلاب ایران شهید قندی و مهندس غفوری فرد به دلیل فعالیت‌های سیاسی علیه رژیم پهلوی به زندان افتادند که فعالیت‌های انقلابی هر دو در زندان‌های رژیم ادامه یافت.

در پی استعفای دولت موقت در آبان ۱۳۵۸ و همچنین استعفای استاندار وقت خراسان، غفوری در آذر ۱۳۵۸ به سمت استاندار جدید منصوب شد و تا ۷ مرداد ۱۳۶۰ در این پست باقی ماند و شهید قندی نیز ابتدا به سمت ریاست دانشکده مخابرات و سپس از طرف شورای انقلاب به وزارت پست و تلگراف و تلفن منصوب شد. وی روز یکشنبه ۷ تیر ۱۳۶۰ در جریان انفجار در دفتر حزب جمهوری اسلامی در محله سرچشمه تهران به فیض عظیم شهادت نایل شد. در ادامه، گفت و گو با مهندس غفوری فرد درباره فراز و نشیب زندگی شهید قندی را می‌خوانید.

می‌بردند تا در جلسات هیئت دولت شرکت کنند و درخصوص راه‌های پیشرفت استان‌ها به تبادل نظر بپردازند، در این سفرها من و شهید قندی دیدارهایی داشتیم.

❖ با توجه به این که مدت زیادی از شهادت دکتر قندی گذشته است، دوران تحصیل ایشان و هر نوع اطلاعاتی راجع به این دوران ذی‌قیمت می‌باشد.

❖ با توجه به نزدیکی تان به ایشان، لطفاً درباره ویژگی خصوصیتی و رفتاری شهید در دوران تحصیل توضیح دهید.

واقع این است که ایشان از شخصیت‌های بسیار نادر و استثنایی کلاس بود و رتبه نخست را در کلاس داشتند، از آن‌جا که هر فردی در رشته‌ای تخصص و تبحر دارد شهید قندی از افرادی بودند که در تمامی امور و دروس با فاصله بسیار زیادی از بقیه پیشی داشت. به یاد دارم که ایشان در کلاس پنجم دبستان انشایی نوشت که وقتی آن را در کلاس خواند، همه ما به مدت چند دقیقه برایشان دست زدیم. در دوران ابتدایی سطح آقای قندی و من از سایر همکلاسی‌ها بالاتر بود و گاهی ما به همکلاسی‌های خود درس و نمره می‌دادیم.

توانایی ایشان به جز درس، در سایر فعالیت‌ها هم مشهود بود. به عنوان مثال در رشته شنا ایشان به حدی استعداد و مهارت داشتند که معلم‌مان می‌گفتند آقای قندی دقیقاً مانند یک قورباغه در آب شنا می‌کند.

❖ نمرات ایشان به عنوان شاگرد اول کلاس معمولاً در چه ترازوی قرار داشت؟ در دبیرستان معدل سال آخر ایشان ۱۹/۸۴ بود، آن هم در مدرسه‌ای بسیار سخت‌گیر یعنی مدرسه علوی. ایشان در سال آخر دبیرستان انشایی نوشتند که معلم می‌گفت انشای آقای قندی مثل قند شیرین بود، و این‌ها یعنی این که شهید قندی در تمام دروس نفر اول و ممتاز بودند.

❖ آقای دکتر با توجه به همزمانی ورودتان به دانشگاه، آیا از نحوه ورود شهید قندی به دانشگاه هم اطلاع دارید و

ادامه پیدا کرد؟

پس از پیروزی انقلاب هر دو به عنوان استاد وارد دانشگاه شدیم، ایشان در دانشکده فنی دانشگاه تهران و من هم در دانشکده امیرکبیر مشغول به تدریس شدیم. طی این مدت ارتباط دوستی و خانوادگی ما با هم ادامه داشت، حتی مدتی هم با هم در مسجد مرحوم آیت‌الله مجتهد تهرانی درس

در آن زمان مهمترین ارگانی که با نظام مبارزه می‌کرد انجمن اسلامی بود و شهید قندی یکی از شرکت‌کنندگان پر و پا قرص در تظاهرات بودند. البته باید اشاره کنم که شهید قندی مدتی را در خدمت شهید مطهری تلمذ کردند و بحث مارکسیسم را به خوبی می‌دانستند و از همان ابتدا و با انتشار کتاب‌های گروه مجاهدین به اندیشه‌تلقاطی و انحرافی آن‌ها پی برد

طلبگی می‌خواندیم.

❖ ورود شما و شهید دکتر قندی به پست‌های مدیریتی چگونه بود و آیا در این مرحله هم باز در کنار هم کار می‌کردید؟

هر دو در کنار هم، در حزب جمهوری اسلامی فعالیت می‌کردیم و همکاری نزدیک ما ادامه داشت تا این که من به عنوان استاندار خراسان منصوب شدم و ایشان هم به عنوان وزیر مخابرات انتخاب شدند. به دلیل فاصله مکانی که مسئولیت‌های جدید برای ما دو نفر ایجاد کرده بود، اندکی از هم جدا شدیم تا این که در سفرهای استانی شهید رجایی امکان دیدار دوباره فراهم شد. از آن‌جا که شهید رجایی به عنوان مبتکر سفرهای استانی، در سفرهای خود تمامی اعضای کابینه و استانداران را به همراه خود

❖ آقای دکتر لطفاً ابتدا از دوران کودکی

و همراهی با شهید بزرگوار دکتر قندی برای مخاطبان ما صحبت بفرمایید و این که دوستی و همکاری شما در عرصه انقلاب اسلامی از چه زمانی آغاز شده و به چه نحوی بود؟

در ابتدا تشکر می‌کنم که بالاخره یاد شهید قندی افتادید، هرچند دیر است و اگر به این شهدا نرسیم کم‌کم فراموش می‌شوند. هرچند دیر است ولی همین که به فکر افتادید خیلی خوب است.

سابقه آشنایی من و شهید قندی به دوران مدرسه بازمی‌گردد. بنده این سعادت را داشتم که از سال چهارم دبستان با ایشان باشم و همین سرآغاز دوستی ما هم شد. دبستانی که ما می‌رفتیم آن زمان به نام دبستان خیام بود و ما تا آخر دبستان با هم بودیم و بعد از آن دوره از هم جدا شدیم، تا این که مجدداً در سال ۱۳۳۹ در دبیرستان علوی با هم در یک مدرسه مشغول به تحصیل شدیم و این همراهی در دوران دانشگاه نیز ادامه یافت.

❖ یعنی در دوران دانشگاه هم مانند دبستان و دبیرستان در یک دانشگاه بودید؟ هر دو در دانشگاه تهران بودیم، هر چند که در دو دانشکده متفاوت تحصیل می‌کردیم. ایشان در دانشکده فنی و من در دانشکده فیزیک دانشگاه تهران پذیرفته شده بودیم، ولی با این حال، در تمامی ساعات فراغت با یکدیگر دیدار داشتیم.

پس از پایان تحصیلات در خارج از کشور در سال ۱۳۵۵ به ایران بازگشتیم و در پی فعالیت‌های انقلابی دستگیر و به زندان محکوم شدیم.

❖ آیا علاوه بر محیط دانشگاه و ارتباط در آن، بیرون از دانشگاه هم با هم در ارتباط بودید؟

بله، ما تقریباً هر هفته با هم به کوه و شنا می‌رفتیم و بیشتر زمان روز را با هم سپری می‌کردیم.

❖ روابط شما با شهید قندی پس از پیروزی انقلاب اسلامی به چه صورتی

یک «مسلمان حقیقی» بهترین صفتی است که می‌توان به شهید دکتر قندی داد، همان مسلمانی که قرآن به ما معرفی می‌کند. ایشان تمام ویژگی‌های یک مسلمان حقیقی را داشتند که از همه جهت می‌توانست برای ما الگو باشد.

این که با چه رتبه و امتیازی وارد دانشگاه شدند؟

بله. در زمان پذیرش دانشگاه نیز آقای قندی نفر اول بودند که البته بعدها گفتند که این طور نبوده و شخص دیگری نفر اول شده است، ولی از آن جا که آن سال اولین سالی بود که کنکور به صورت جامع برگزار می‌شد و نمرات برگزیده شده حق داشتند که سه رشته را انتخاب کنند، ایشان در همان انتخاب اولشان پذیرفته شدند. بعد از اتمام دانشگاه ما بر گه‌های اعزام به

خدمت خود را هم ارسال کرده بودیم و قرار بود به سربازی برویم که به عنوان دانشجوی ممتاز بورس تحصیل دریافت کردیم، ایشان به آمریکا رفتند و من هم حدود یک‌سالی در ژاپن بودم ولی بعد از آن، من هم به آمریکا رفتم.

با توجه به دوستی شما از دوران کودکی، چه شناختی نسبت به خانواده شهید قندی و خانواده‌ای که در آن پرورش پیدا کردند داشتید؟

از نظر خانوادگی هم باید بگویم که پدر و مادر ایشان بسیار متدین بودند و خانواده‌ای بسیاری مذهبی داشتند و خود ایشان هم بسیار مذهبی بودند. حتی ایشان تا روزهای آخری هم که شهید شدند درس حوزوی می‌خواندند و حتی من شنیدم ایشان در همان روز حادثه هم در این کلاس‌ها شرکت کرده بود.

ایشان شخصیتی بسیار ارزشی و اخلاقی بودند و خانواده ما همیشه با خانواده آقای قندی رابطه داشت و زمانی که ایشان به شهادت رسیدند، شهادت ایشان بیش از دیگران برای خانواده من ناراحت کننده بود،

بعد از این ماجرا نیز ارتباط ما با خانواده شهید حفظ شد و کماکان ادامه دارد.

ایشان چگونه به فعالیت‌های سیاسی و انقلابی پیوستند؟ و شما و ایشان از کجا باب آشنایی با انقلاب را آغاز کردید؟

ایشان و من از طریق مذهب وارد سیاست شدیم، یعنی سیاست را به عنوان یک وظیفه مذهبی انتخاب کردیم و بر اساس آموزش‌ها و تعلیماتی که دیده بودیم، بر طبق وظیفه مذهبی خود واجب دانستیم که با رژیم شاه مبارزه کنیم. حضور من و ایشان در سیاست از همان سال اول دانشگاه یعنی سال ۴۱ بود و در سال ۴۲ هم که قضیه پانزده خرداد به وجود آمد.

آیا آشنایی شما و ایشان با جریان انقلاب از مدرسه بود یا خانواده؟ و آیا هر دو هم زمان به جریان انقلاب پیوستید؟

در حقیقت ورود ما به سیاست از طریق مسجد و فعالیت‌های مسجدی بود. این جریان مذهبی بود که ما را به سمت سیاست سوق داد، ما بیشتر از آن که یک چهره سیاسی باشیم، چهره‌ای مذهبی بودیم. در دانشگاه هم اغلب فعالیت‌های سیاسی به دست مذهبی‌ها انجام می‌شد و این امکان‌پذیر نبود که یک فردی همچون شهید قندی در آن شرایط دست به فعالیت‌های سیاسی نزنند.

آیا در طی دوران تحصیل در دانشگاه تهران فعالیت سیاسی داشتند؟ یا صرفاً به عنوان یک دانشجوی برجسته در زمینه تحصیل مطرح بودند؟

زمانی که ایشان بورسیه دانشگاه «یو.سی.ال» (UCL) آمریکا را گرفتند، در آن جا در دفتر انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا فعالیت‌های سیاسی می‌کردند. بسیاری از افرادی که بعدها در نظام فعالیت کردند در این انجمن عضو بودند و آقای قندی هم در حقیقت یکی از تئورسین‌ها و نظریه‌پردازان انجمن بودند و در بسیاری از نشست‌های انجمن سخنرانی می‌کردند، چرا که مطالعات عمیق مذهبی داشتند و هم به زبان انگلیسی تسلط داشتند و هم به زبان عربی. از طرفی با تفسیر قرآن آشنایی داشتند



این بود که کارخانه‌ها تعطیل شود و صنعت بخوابد، که به کمک دکتر قندی و دکتر نعمت‌زاده کمیته‌ای را برای جلوگیری از این امر تشکیل دادیم.

همچنین، بعد از انقلاب قضیه ترورها و پس از آن جنگ تحمیلی شروع شد و این‌ها موجب بیداری شد، ولی خسارات بسیاری را به وجود آورد.

ایده ما این بود که جهان را با منطق

ما در آن زمان یک دیدگاه بسیار خوش‌بینانه نسبت به آینده کشور داشتیم. هر چند در واقع هیچ کدام از ما فکر نمی‌کردیم که انقلاب به این زودی پیروز شود و صحبت از این بود که اگر ما و نسل بعد از ما خوب مبارزه کند، آن‌ها و نسل بعد از آن‌ها شاهد پیروزی انقلاب خواهند بود، که کار خدایی بود و انقلاب سریعتر به پیروزی رسید. این مسئله به دور از تصور ما بود که انقلاب به این سرعت به پیروزی برسد و باید بگوییم که در آن زمان ما آمادگی آن پیروزی را نداشتیم.

مسلمان می‌کنیم و منطق چیزی بود که بسیاری آن را قبول می‌کردند ❖ با توجه به دیدگاهی‌های مذهبی دکتر قندی و این که ایشان در غرب تحصیل کرده بودند، نگاه آن شهید بزرگوار به انقلاب و ارتباط آن با جهان چگونه بود؟

شهید قندی هم در حد خودش یک تئورسین اسلامی بودند و مطالعات زیادی داشتند و معتقد بودند که می‌توانیم با دنیا با زبان منطق صحبت کنیم. بسیار خوش‌بین بودند که به زودی آن مدینه فاضله در ایران

داده بودند، مشخص نموده و شناسایی کرده بودند.

بنده و آقای دکتر قندی هم جزو همین افراد بودیم و از ۳۰ نفر اصلی حزب بودیم. دعوت ما به حزب جمهوری اسلامی به این صورت بود که یک شب آقای باهنر با من تماس گرفتند و خواستند که به عضویت حزب در بیایم که البته در مورد شهید قندی هم همین ماجرا رخ داده بود. زمانی که من به دیدار آقای بهشتی رفتم بدون این که پیش از آن دیداری با ایشان داشته باشیم زمانی که خودم را معرفی کردم، ایشان به طور کامل مرا می‌شناختند.

بعد از این که حزب جمهوری اسلامی فراخوان داد برای نام‌نویسی، ایشان این کار را انجام دادند، در حالی که تمایل به حضور در سایر احزاب نداشتند.

❖ به نظر شما دیدگاه شهید قندی پس از پیروزی انقلاب و با توجه به مسئولیتی که داشتند، نسبت به آینده کشور چگونه بود؟

ما در آن زمان یک دیدگاه بسیار خوش‌بینانه نسبت به آینده کشور داشتیم. هر چند در واقع هیچ کدام از ما فکر نمی‌کردیم که انقلاب به این زودی پیروز شود و صحبت از این بود که اگر ما و نسل بعد از ما خوب مبارزه کند، آن‌ها و نسل بعد از آن‌ها شاهد پیروزی انقلاب خواهند بود، که کار خدایی بود و انقلاب سریعتر به پیروزی رسید. این مسئله به دور از تصور ما بود که انقلاب به این سرعت به پیروزی برسد و باید بگوییم که در آن زمان ما آمادگی آن پیروزی را نداشتیم.

پس از پیروزی انقلاب و در پی افزایش قیمت نفت ما این انتظار را داشتیم که آینده‌ای بسیار درخشان در پیش داشته باشیم، اما مسائل و مشکلاتی پیش آمد که مانع این امر شد و ما آمادگی مقابله با آن را نداشتیم. ❖ این مسائل و مشکلاتی که اشاره می‌کنید پیش آمد و مانع از درخشش آینده انقلاب بود، چه مواردی بود؟ از جمله این که توطئه منافقین و چریک‌ها

و به همین، دلیل جزو تئورسین‌های انجمن محسوب می‌شدند.

در آن سال‌ها، دانشگاه تهران مرکز فعالیت‌های سیاسی بود، نمی‌شد دانشجویی باشد و مذهبی هم باشد اما فعالیت سیاسی نداشته باشد.

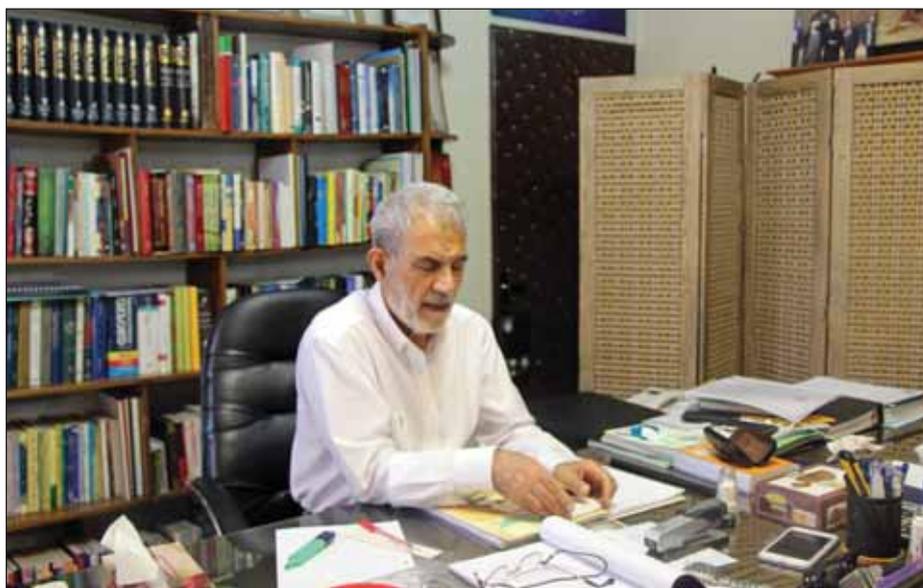
❖ ماهیت مبارزاتی و سیاسی انجمن که می‌فرمایید شهید قندی از شخصیت‌های تاثیرگذار و جریان ساز آن به شمار می‌رفت، چگونه بود؟

در آن زمان مهمترین ارگانی که با نظام شاهنشاهی مبارزه می‌کرد انجمن اسلامی بود و شهید قندی یکی از شرکت‌کنندگان پر و پا قرص در تظاهرات بودند. البته باید اشاره کنم که شهید قندی مدتی را در خدمت شهید مطهری تلمذ کردند و بحث مارکسیسم را به خوبی می‌دانستند و از همان ابتدا و با انتشار کتاب‌های گروه مجاهدین به اندیشه التقاطی و انحرافی آن‌ها پی بردند و می‌گفتند که اندیشه‌های سازمان مجاهدین خلق با اسلام در تضاد است، امری که بعدها بر همگان آشکار شد.

زمانی که این گروه جزوهای خود را در آمریکا پخش می‌کرد، به کمک هم نقدی بر آن‌ها نوشتیم که موجب شد سریعاً اقدام به جمع‌آوری جزوهای خود کنند. چرا که این گروه خیلی شناخته شده بود و زمانی که که اعلام کردند اندیشه‌های کمونیستی را جایگزین کرده‌اند، این خبر سریعاً در همه جا پخش شد و ما با انتشار جزوهای خودمان جلوی انتشار و پیشرفت جزوهای آن‌ها را گرفتیم و در حقیقت به نوعی آن را قطع کردیم.

❖ آقای دکتر غفوری فرد لطفاً در خصوص ارتباط شهید قندی و حزب جمهوری اسلامی توضیح دهید.

حزب جمهوری اسلامی قبل از انقلاب تشکیل شده بود و شناسایی افراد هم توسط شخص شهید دکتر بهشتی انجام شده بود که افرادی را که در خارج از کشور تحصیل کرده بودند بررسی کرده بودند و اعضای را که برای فعالیت در این حزب مناسب تشخیص



یک سال اول صرف پاکسازی عوامل شاه و خنثی کردن توطئه‌ها بود و شهید قندی هم در طی مدت وزارت این امور را در وزارت خانه و شرکت مخابرات انجام دادند.

حتی پس از یک سال از تغییر رژیم هنوز افراد وابسته به رژیم در دستگاه حضور داشتند و چه بسا امیدوار به بازگشت نظام شاهنشاهی بودند، امری که بحمدالله تحقق نیافت و انقلاب و جمهوری اسلامی تا به امروز علی‌رغم مشکلات بسیاری که در پیش رو داشت، قوی‌تر و استوارتر از قبل باقی مانده است.

❖ به نظر شما، بهترین صفت در مورد شهید قندی که گویای شخصیت وی باشد، چه چیز می‌تواند باشد؟

یک «مسلمان حقیقی» بهترین صفتی است که می‌توان به ایشان داد، همان مسلمانی که قرآن معرفی می‌کند. ایشان تمام ویژگی‌های یک مسلمان حقیقی را داشتند که از همه جهت می‌توانست برای همه ما الگو باشد. در واقع بسیار طول خواهد کشید تا ما شاهد حضور دوباره افرادی همچون شهید قندی باشیم.

❖ از وقتی که به گفت و گو با شاهد یاران اختصاص دادید سپاسگزاریم. ■

دانشگاهیان بود و وقتی حزب جمهوری اسلامی تشکیل شد با تمام وجود وارد آن حزب شدیم.

البته باید اشاره کنم که در آن زمان ما مدتی به قم رفتیم و قرار بود که طلبه شویم و به عنوان یک طلبه برای معرفی انقلاب در سطح جهانی فعالیت کنیم، چرا که زبان انگلیسی هم می‌دانستیم که البته این امر تحقق نیافت.

❖ علل انتخاب دکتر قندی به عنوان وزیر پست و تلگراف و تلفن وقت چه مواردی بود؟

ایشان دکترای خود را در رشته مهندسی برق الکترونیک اخذ کرده بودند و شهید بهشتی ایشان را از متخصصان درجه یک می‌دانستند، از نظر علمی انتخاب ایشان کاملاً درست و منطبق با تخصص بود، ولی در واقع هیچ کدام از ما تجربه مدیریتی لازم را نداشتیم.

ایشان در اوایل سال ۱۳۵۹ وزیر شد و در اوایل سال ۶۰ به شهادت رسیدند که تقریباً یکسال طول کشید و در طی این یکسال هم کارهای اصلی که می‌شد در وزارتخانه‌ها انجام داد، این بود که به پاکسازی عوامل شاه پردازیم، چرا که عوامل نفوذی رژیم شاه و ساواک کماکان در دستگاه‌ها و سازمان‌ها حضور داشتند؛ به طوری که تمامی ترورهای صورت گرفته توسط همین عوامل به جا مانده از زمان شاه بود. بنابراین، فعالیت‌ها در

ایجاد خواهد شد.

اما اتفاقاتی روی داد که فکرش را نمی‌کردیم، از جمله فعالیت گروه مجاهدین خلق، از طرفی هزینه جنگ بسیار بالا بود و بیش از ۲۰ درصد بودجه مملکت مستقیم برای جنگ بود و این‌ها مسائلی بودند که آن تصورات را به تاخیر انداخت. تمام این‌ها مسائلی بودند که ما را از آن چه تصور می‌کردیم دور کرد، چرا که ما درگیر اتفاقات ناخواسته‌ای شدیم که مانع تحقق اهداف و آرمان‌های انقلاب می‌شد.

❖ آیا شهید قندی با احزاب و جریان‌های سیاسی دیگر هم ارتباط داشتند؟

در آن مقطع حزب دیگری فعال نبود و حزبی به معنی دقیق حزب وجود نداشت. پیش از انقلاب احزاب یا وابسته به خارج بودند و یا وابسته به دربار. بنابراین، حزب

حتی پس از یک سال از تغییر رژیم هنوز افراد وابسته به رژیم در دستگاه حضور داشتند و چه بسا امیدوار به بازگشت نظام شاهنشاهی بودند، امری که بحمدالله تحقق نیافت و انقلاب و جمهوری اسلامی تا به امروز علی‌رغم مشکلات بسیاری که در پیش رو داشت، قوی‌تر و استوارتر از قبل باقی مانده است.

به معنی واقعی حزب وجود نداشت و اگر هم بود کاملاً مخفی بود.

ما در دانشگاه جامعه اسلامی دانشگاهیان را درست کردیم که تنها تشکلی است که از قبل از انقلاب مانده است. تنها گروه اسلامی فعال در دوران انقلاب جامعه اسلامی



جایگاه علمی و اجرایی شهید محمود قندی در گفت و گوی شاهد یاران با همکار و شاگرد ایشان، حسین دلربایی

کشور از شهادت دکتر قندی متحمل صدمه و آسیب شد

درآمد

مهندس حسین دلربایی قوچانی در سال ۱۳۳۲ شمسی در شهر قوچان به دنیا آمده است. ایشان که تحصیلات خود را از رشته مهندسی مخابرات در دانشکده مخابرات (دانشگاه خواجه نصیر طوسی) آغاز کردند از جمله نخستین نیروهای جوانی بودند که با ادامه تحصیلات در مقطع کارشناسی ارشد در رشته مهندسی پزشکی توانستند منشا خدمات بسیاری برای کشور شوند. دکتر قندی پس از اتمام تحصیلات و بازگشت به کشور در دانشکده مخابرات به تدریس و پرورش دانشجویان مشغول و به ریاست آن دانشکده منصوب شدند و تا پیش از ورود به دولت در این دانشکده خدمت کردند. مهندس دلربایی آغاز دوران آشنایی خود با شهید محمود قندی را ابتدای دهه ۵۰ خورشیدی معرفی می کند، یعنی زمانی که در دانشکده مخابرات در کسوت شاگردی آن شهید بزرگوار حضور داشتند و از علم و تعهد و تخصص ایشان در رشته برق الکترونیک بهره می بردند. مهندس دلربایی حضور دکتر قندی را نعمتی برای کشور می دانند که معتقدند کشور و به ویژه حوزه مخابرات بسیار از شهادت ایشان آسیب دیدند.

البته ایشان به عنوان اولین رییس دانشکده مخابرات انتخاب شدند و پس از آن در کسوت وزیر قرار گرفتند. ایشان در همان قدم نخست بسیار تلاش می‌کرد که اسلام و آموزه‌های اسلامی به‌طور کامل پیاده شود. ایشان به عنوان رییس دانشکده و در شورای دانشکده همواره به‌طور شفاف اعلام کردند که باید گروه‌های چپی از دانشکده اخراج شوند.

تهران بازگشتند. منظور بنده این است که این روحیه ایشان را که تا زمانی که به کسوت وزیر وزارت‌خانه پست و تلگراف و تلفن درآمدند، ببینید.

آقای مهندس پرسش‌های بی‌شماری درباره نحوه مدیریت شهید قندی در مقام ریاست دانشکده وجود دارد، لطفاً اگر از این دوران مطلع هستید، توضیح بفرمایید. البته ایشان به عنوان اولین رییس دانشکده مخابرات انتخاب شدند و پس از آن در کسوت وزیر قرار گرفتند. ایشان در همان قدم نخست بسیار تلاش می‌کرد که اسلام و آموزه‌های اسلامی به‌طور کامل پیاده شود. ایشان به عنوان رییس دانشکده و در شورای دانشکده همواره به‌طور شفاف اعلام کردند که باید گروه‌های چپی از دانشکده اخراج شوند. روحیه ایشان در حوزه‌های سیاسی و آموزه‌های دیگر مانند حجاب با شدت و حدت بیشتری دنبال می‌شد.

آیا در دوران وزارت شهید قندی نیز با ایشان همکاری داشتید؟

بنده ابتدا در مرکز تحقیقات مخابرات به عنوان معاون این مرکز و سپس مسئول و مجری طرح‌ها رابطه تنگاتنگی با ایشان داشتم، زیرا ایشان علاقه ویژه‌ای به این مرکز و ظرفیت‌های

حضور داشتم. پس از آن روابط شخصی علاوه بر استاد و شاگردی نیز ادامه پیدا کرد. زمانی که به کسوت هیئت علمی در دانشگاه مخابرات درآمدید، آیا روابطتان با دکتر قندی همچنان حفظ شد؟ این روابط چگونه بود؟

پیش از انقلاب درس الکترونیک را در معیت ایشان تدریس می‌کردم، ترم‌های بعدی دانشجویان پیشنهاد دادند که درس الکترونیک توسط شهید بزرگوار تدریس شود. آن شهید عزیز بزرگوارانه و به مانند همکار و متواضعانه گفتند که خود شما این درس را ارائه بفرمایید. از آن زمان بنده در کنار ایشان تدریس دانشگاهی را آغاز کردم تا نزدیک انقلاب اسلامی ایران که تحولات مربوط به انقلاب پیش آمد.

آقای مهندس دلربایی اگر خاطراتی مربوط به زمان فعالیت‌های انقلابی شما با ایشان نیز وجود دارد بفرمایید.

جالب است که بگویم در تحصن دانشگاه بنده و یکی دیگر از همکاران حضور داشتیم، ایشان نیز اصرار داشتند که در تحصن دانشگاه تهران شرکت داشته باشیم. بنابراین، به اتفاق به سمت دانشگاه تهران حرکت کردیم و زمانی که به نزدیک‌های میدان انقلاب رسیدیم، تیراندازی‌های شدید آغاز شد و ایشان متواضعانه بار دیگر به داخل دانشگاه

دوران آشنایی و اولین دیدار شما با شهید دکتر قندی به چه دوره‌ای باز می‌گردد؟ با توجه به این که ایشان از اساتید دانشگاه مخابرات نیز بودند آیا تجربه دانشجویی ایشان را داشتید؟

از سال ۱۳۵۰ دانشجوی دانشگاه مخابرات بودم که آن شهید بزرگوار نیز به عنوان استاد بنده، درس ریاضیات پیشرفته را ارائه می‌دادند که خاطرات عالی از آن دوران در خاطر دارم. یادم می‌آید در آن زمان در کلاس تکلیف سنگینی ارائه داده بودند و ما هم جرات نکردیم که بگوییم تکلیف را انجام نداده‌ایم. ایشان کمی در جلوی تخته سیاه قدم زدند و آیه قرآنی را تلاوت کردند و گفتند که خودتان در نهایت ضرر خواهید کرد. برای من در آن زمان بسیار جالب بود که یک استاد درس ریاضیات با مدرک دکترا از یک دانشگاه خارجی بتوانند آیه قرآن تلاوت کنند.

فرمودید در سال‌هایی که دانشجوی ایشان بودید، درس دیگری نیز برای شما ارائه کردند، لطفاً خاطرات خود را از آن کلاس‌ها نقل بفرمایید.

بله، در آن زمان دروس دیگری نیز ارائه شد. در آن دوران رسم بود که دانشجویان ممتاز به مدرسان کمک کنند و بنده هم به عنوان هیئت علمی دانشگاه در کنار ایشان



شهید قندی در دفتر وزارت

شرایط و توافقات ما از سوئد خریداری کردند و متأسفانه خدمات و آسیب‌هایی که کشور از شهادت ایشان متحمل شد بسیار بالا بود.

❖ با توجه به این که شما در محیط کار و وزارت‌خانه نیز همکار ایشان محسوب می‌شدید، کمی برای ما از محیط کار و فضای دوران وزارت ایشان بفرمایید. شما رفتار حرفه‌ای و رفتار اجتماعی شهید قندی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

به دلیل این که بنده از قبل با ایشان آشنایی داشتم و در کسوت استاد و شاگردی و سپس همکار در دانشگاه، روزها در مسئولیت‌ها حضور داشتم و معمولاً شب‌ها فرصت برای جلسات با ایشان وجود داشت. در آن جلسات که بیشتر ساعات ۹ و ۱۰ شب آغاز می‌شد، هماهنگی‌ها با وزیر انجام می‌گرفت و ایشان به دلیل این که اهمیت زیادی به مرکز تحقیقات مخابرات ایران قایل بودند، حمایت‌های گسترده‌ای از این مرکز به عمل می‌آوردند.

شاید بسیاری ندانند که در آن زمان اخبار شبانگه‌ی تلویزیون از طریق خط ماکروپو پخش می‌شد و آلمانی‌ها لامپ‌های معروف به «تی دلیو تی» را به ایران صادر نمی‌کردند، این اخبار باید در ساعت ۲ ظهر پخش می‌شد و گاهی زمانی که اخبار پخش می‌شد با قطع این لامپ‌ها اخبار نیز قطع و وصل می‌شد. در نهایت در مرکز تحقیقات مخابرات با همراهی برخی از اساتید فیزیک و الکترونیک در احیای

مسئول مرکز تلفن آکوستیک بودند، برای مشاوره بیشتر در کنار ما قرار گرفتند و مسیر و چشم‌انداز آینده را نشان دادند. به آرامی این گروه شکل گرفت و تحقیقات درباره یک مرکز تحقیقات فول دیجیتال شکل جدی‌تری به خود گرفت. این اقدام باعث شد که این تیم بعدها مرکز تلفن‌های ۵۰ شماره، ۱۰۰ شماره را تولید کنند، یعنی منشا آن اقدام تحقیقاتی توانست آینده خوش مخابرات ایران را شکل دهد و آقای دکتر قندی نقش عمده‌ای در این روند ایفا کردند.

❖ ایشان برای مشکل زمان صف متقاضیان نیز اقداماتی را انجام دادند؟

ایشان گفتند که چاره نداریم که قراردادی با کشورهایی که این مراکز تلفن را تولید می‌کنند با شرط انتقال فناوری منعقد شود و سپس پتنت آن را قطع کنیم و در ایران تولید کنیم. دکتر قندی دستور دادند تا تیمی با آقای دکتر عارف در شرکت مخابرات و بنده و دیگر اعضای هیئت علمی رشته الکترونیک تشکیل شود و توسط این تیم فناوری کشورهای آلمان غربی، آلمان شرقی، فنلاند، یوگسلاوی و سوئد بررسی شد. در آن زمان آلمان شرقی و غربی دو کشور مجزا محسوب می‌شدند. فناوری آلمان شرقی جالب نبود و فناوری آلمان غربی را نیز ارایه ندادند، یوگسلاوی مشکلات خاص خود را داشت و انتظارات ما را برآورده نمی‌کرد، سوئد و فنلاند فناوری مناسبی داشتند و ما تصمیم گرفتیم با سوئدی‌ها مذاکره کنیم و در این مذاکره، پرسش اصلی این بود که آیا می‌تواند قرارداد دو میلیون شماره با شرط انتقال فناوری منعقد شود؟ در نهایت سوئدی‌ها راضی به عقد این قرارداد با طرف ایرانی شدند.

جالب است که بدانید بعدها ترکیه‌ای‌ها همین فناوری را از سوئدی‌ها خریداری کردند، اما متأسفانه این طرح با شهادت دکتر قندی به تعویق افتاد و وزرای بعدی، این مراکز کم شماره را از کشورهای آسیای شرقی تهیه کردند، اما آن طرح اصلی که همان تولید مراکز تلفن چند صد هزار شماره‌ای بود، متأسفانه عقیم ماند. اما ترکیه‌ای‌ها این مراکز را با همان

آن داشتند.

❖ به نظر می‌رسد که آن شهید بزرگوار از همان ابتدا به دنبال یک اقتصاد خودکفا و استقلال اقتصادی بودند، عملکرد ایشان در دوران تصدی وزارت چگونه بود و به چه اقداماتی توجه و تمرکز داشتند؟

یکی از مشکلات پیش از انقلاب، تلفن‌های ثابت و محدودیت گسترده این تلفن‌ها در کشور بود. مردم زیادی برای ۱۱ سال تلفن ثابت ثبت نام کرده بودند و ایشان تاکید داشتند که باید برای این مردم کاری بکنیم. در آن زمان مرکز تلفن شیراز (ITNC) با مشارکت آلمانی‌ها به شکل ۵۱ درصد آلمانی‌ها و ۴۹ درصد ایرانی‌ها، تجهیزات تلفن ثابت را تولید می‌کرد که حداکثر می‌توانست نیاز هر سال را تامین کند، به نحوی که ما با انباشت ثبت نامی‌های سال‌های مختلف روبه‌رو بودیم.

چون ما به عنوان اولین سری دانشجویانی محسوب می‌شدیم که گرایش دیجیتال خوانده بودیم و سازمان ملل روی خط سراسری سازمان سنتو قرار داشت و مایکروو از اروپا به پاکستان منتقل می‌کرد و استادان این بخش آزمایشگاه دیجیتال بزرگی داشتند، به آقای دکتر قندی گفتیم حتی اگر ما از کارخانه مربوطه خودمان دو برابر ظرفیت هم استفاده کنیم، حداقل صف ۸ ساله را خواهیم داشت. راه نجات مرکز تلفن الکترونیک است. از قضا یک مرکز تلفن دو میلیون شماره‌ای آمریکایی‌ها پیش از انقلاب آغاز به کار کرده بودند که به آن تلفن‌های ۷ شماره‌ای گفته می‌شد. این مرکز تلفن را آمریکایی‌ها نیمه‌کاره رها کرده بودند و مردم ناراضی شده بودند و به دنبال تلفن‌های ۶ شماره‌ای بودند.

ما در این فکر بودیم که می‌توان از طریق یک مرکز تلفن کاملاً دیجیتال این مشکل را حل کرد. خلاصه با بررسی این فکر، متوجه شدیم که یک مرکز تلفن ۴۰۰ شماره‌ای در لانه جاسوسی وجود دارد که آورده شد و مهندسان ایرانی با بررسی و مهندسی معکوس به همراه دوستانی که فارغ‌التحصیل رشته میکروپروسور بودند این تلاش‌ها را تکمیل کردند.

خدا رحمت کند، آقای دکتر لیاقتی که

در آن جلسات که بیشتر ساعات ۹ و ۱۰ شب آغاز می‌شد، هماهنگی‌ها با وزیر انجام می‌گرفت و ایشان به دلیل این که اهمیت زیادی به مرکز تحقیقات مخابرات ایران قایل بودند، حمایت‌های گسترده‌ای از این مرکز به عمل می‌آوردند.



مهندس دلربایی در ایام همکاری با شهید قندی در دفتر دانشگاه

شهید قندی یک انسان متدین، بسیار مودب و اخلاق‌مدار بود. یک انسان ایده‌آل که این ایده‌آل‌ها را خود رعایت می‌کرد و دوست داشت اطرافیان ایشان نیز رعایت کنند. ایشان یک انسان متخصص و متعهد به معنای واقعی بودند و این ویژگی را در رفتارهای شخصیتی خود اجرا می‌کردند و می‌خواستند که ما نیز اجرا کنیم. این روحیه را در محیط کار اجرا می‌کردند. در حوزه حجاب ایشان به ویژه در محیط کار اصرار می‌ورزیدند که حجاب به صورت کامل رعایت شود. به نظر بنده از شرایط اصلی فعالیت در محیط کار چه در ایران و چه در کشورهای دیگر رعایت حجاب است. اگر گاهی حجاب در محیط‌های کاری ما به طور کامل اجرا نمی‌شود عیب از مدیران است. حجاب خلاف عقل و خلاف منطق محیط کار نیست.

❖ در پایان اگر از خصوصیات اخلاقی شهید قندی خاطراتی به یاد دارید لطفاً توضیح بفرمایید.

پیش از این گفتم که معمولاً در ساعات منتهی به شب برای هماهنگی در وزارتخانه حضور پیدا می‌کردم، اعضای هیئت مدیره شرکت مخابرات در نامه‌ای هرکدام تقاضای یک پیکان برای هیئت مدیره از شرکت ایران خودرو را به شهید قندی ارائه کردند. ایشان ابتدا آن نامه را زیر برگه‌های خود پنهان کردند. در آن زمان قیمت پیکان در کارخانه ۸۰ هزار تومان بود و در بازار ۱۱۰ هزار تومان، ایشان نگاهی کرد و گفت این کار را نکنیم.

خیلی جالب است که مسئولان از چنین روحیه‌ای برخوردار بودند و مردم هم به مسئولانی با چنین روحیه‌ای توجه داشتند و از آن‌ها حمایت می‌کردند. ■

دوست داشت تا از اساتید قبلی خود کمک بگیرد. یادم می‌آید که اساتید وی همواره دعاگوی این شهید بودند.

خاطره‌ای دیگر از ایشان روایت کنم. زمانی بنی‌صدر به انحلال شورای شرکت مخابرات که بیشتر گرایش چپی داشتند اعتراض می‌کرد. ولی ایشان به بنی‌صدر قاطع گفتند همین که هست یا بنده یا انحلال شورا. ایشان بسیار شجاعانه عمل می‌کرد. ایشان انسانی نبود که به راحتی تغییر کند، به نظر بنده کسانی که تغییر کرده‌اند دارای اصالت خانوادگی نیستند و از ریشه سست هستند.

آخرین خاطره‌ای که می‌توانم از ایشان بیان کنم، یادم می‌آید که شهید چمران تازه به شهادت رسیده بودند و چون در آمریکا ایشان با شهید چمران همراه بودند، شهید قندی گفتند که عجب دنیایی است که آدم باید ساک خود را زود ببندد و زمانی که مرگ به سراغش آمد، آماده سفر آخرت باشد و یک هفته نشد که در هفتم تیر این شهید بزرگوار به شهادت رسیدند.

❖ ما معمولاً از دوستان دیگر هم درباره شخصیت ایشان توصیفی داشتیم، لطفاً شما هم توصیفی کوتاه از شخصیت ایشان برای خوانندگان شاهد یاران ارائه بفرمایید.

این لامپ‌ها تلاش‌های زیادی شد و بعدها در صنایع دفاع بخش مستقلی برای این نوع از لامپ‌ها ایجاد و منشا تاسیس مرکز تحقیقاتی ویژه‌ای برای آن شد.

❖ زمانی که از شهادت ایشان باخبر شدید چه حس و حالی داشتید؟

وقتی خبر شهادت ایشان را شنیدم، احساس غریبی به بنده دست داد که این مرد بزرگوار و استاد مسلم را خیلی زود از دست دادیم.

❖ آیا شما در فعالیت‌های انقلابی به همراه ایشان حضور فعالانه داشتید. لطفاً از فعالیت‌های انقلابی ایشان صحبت کنید.

بله، در همان دوران بهمن ۵۷ بنده به همراه ایشان در بسیاری از تحصن‌های دانشگاهی بر ضد رژیم شاهنشاهی شرکت می‌کردیم.

❖ به نظر شما اگر شهید قندی در فضای سیاسی امروز جامعه حضور داشتند چه گرایش‌های سیاسی را دنبال می‌کردند؟

ایشان حتماً همان روحیه را ادامه می‌دادند و بنده بعید می‌دانم که از همان مسیر درست و صراط‌المستقیم جدا می‌شدند. ایشان انسان عاقلی بودند که در صورتی که قادر نبودند با وضعیتی روبه‌رو شوند خود را کنار می‌کشیدند. جالب است بدانید ایشان درس فقه و فلسفه می‌خواندند. با همه مشغله



مهندس محمدرضا نعمت‌زاده از خاطرات خود با شهید قندی می‌گوید:

هیچ وقت ایشان را عصبانی و اخمو ندیدم

درآمد

فعالیت‌های انقلابی باعث شد که او کار و تولید را رها کند و در عوض، اندیشه پیوستن به حوزه علمیه قم در او و تعدادی از دوستانش زنده شد. شهید قندی و مهندس غفوری‌فرد، در میان دوستان آن روزهای مهندس «محمدرضا نعمت‌زاده» بودند و آن‌ها بنا به دلایلی که آن روزها داشتند، تصمیم گرفتند که برای تحصیل به حوزه علمیه قم بروند. تصمیم دسته‌جمعی آن‌ها مصادف شد با اعتصاب در حوزه‌های علمیه. بنابراین هدف آن‌ها هم تحقق پیدا نکرد و به خیل جمعیت معترض مردم در انقلاب اسلامی پیوستند.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، به همراه جمعی ۸۰-۷۰ نفره از دوستانش و از جمله شهید محمدجواد تندگویان و شهید قندی تیمی به نام «بازرسی ویژه» را در وزارت کار ایجاد کرد. این تیم تلاش می‌کرد که مسائل کارگری اوایل انقلاب را به صورت کدخدامنشی حل کند.

وزیر کار دولت موقت معتقد است: شهید قندی شخصیت بسیار متواضع و دوست داشتنی داشتند؛ همیشه شاداب بودند. تخصص ایشان در حد بسیار بالا قرار داشت، چراکه ایشان هم در ایران و هم در آمریکا همواره جزو برترین‌ها به حساب می‌آمدند. از نظر دینی انسان بسیار باتقوایی بودند. از نظر تخصصی هم بسیار متخصص بودند از نظر دینی فرد بسیار استوار و باتقوایی بودند.

نعمت‌زاده تأکید می‌کند: ایشان طبق تأکید حضرت امام خمینی (ره) مبنی بر اصلاح دانشگاه‌ها در این امر پیش قدم بود و برخی از افراد که مامشات می‌کردند، ایشان گفتند نترسید و دانشگاه‌ها باید پاکسازی شود و نمی‌شود در حکومت اسلامی افراد بیایند و از مارکس تبلیغ کنند، از دیالکتیک و سرمایه‌داری غربی تبلیغ کنند و به یاد دارم که محکم می‌ایستاد و از بعضی از این افراد شدیداً نقد می‌کرد.

در ادامه متن کامل گفت و گوی شاهد یاران با محمدرضا نعمت‌زاده دوست و یار دیرین شهید قندی را می‌خوانید.

شدم که درس را رها کرده و به ایران بازگردم و ایشان ماندند و به تحصیلات خود ادامه دادند و به عنوان یک دانشجوی ممتاز در مقطع دکترا فارغ‌التحصیل شدند.

❖ پس از این که به ایران بازگشتید ارتباطتان با دکتر قندی چگونه شد و پس از بازگشت ایشان چگونه دنبال شد؟

روابط ما پس از بازگشت ایشان به کشور تداوم یافت. در آن زمان بنده متأهل شده بودم و ایشان مجرد بودند و بیشتر مواقع، بنده ایشان را به منزل خودمان دعوت می‌کردم. در ایام تعطیلات با هم به مسافرت می‌رفتیم تا این که ایشان ازدواج کردند، البته ایشان در مسئله ازدواج سخت‌گیر بودند.

ما از همان بدو ورود به ایران ایشان را تشویق به ازدواج می‌کردیم ولی دکتر قندی سخت‌گیر بودند، من روزی به شوخی به ایشان گفتم که با این شرایط و ضوابطی که شما دارید یک همچین دختری در ایران پیدا نمی‌شود و گفتند که من چه ضوابطی دارم!؟

به شوخی گفتم که می‌خواهی در زیبایی

بزرگی به گردن همه ایرانی‌ها دارند، بنده مختصر خاطرات و مطالبی را که به خاطر دارم از روابط و دوستی‌های فی‌مابین خودم و شهید قندی به اطلاع می‌رسانم.

بنده برای اولین بار در دبیرستان علوی با شهید قندی آشنا شدم، من سال پنجم بودم که وارد مدرسه علوی شدم و ایشان سال ششم را می‌گذراند و چون دبیرستان کوچک بود و یک‌سال بیشتر با هم فاصله نداشتیم، از همان ایام تحصیل با هم آشنا شدیم. پس از دبیرستان من برای ادامه تحصیلات به آمریکا رفتم و کارشناسی خود را در آن‌جا ادامه دادم و برای دوره فوق لیسانس به کالیفرنیا و دانشگاه برکلی رفتم و در همین ایام بود که شهید قندی به من نامه‌ای نوشتند و گفتند که می‌خواهند برای دوره دکترا در رشته مخابرات به دانشگاه کالیفرنیا بیایند.

زمانی که ایشان به دانشگاه برکلی آمدند تابستان بود و ما تقریباً سه ماه با هم و در آپارتمانی که من پیش از آن ساکن بودم، زندگی کردیم ولی من به دلیل بیماری مادرم مجبور

به همراه شهید قندی و چند نفر دیگر از دوستان به خدمت استاد مرحوم آیت‌الله داودی رفتیم که از فضایی تحصیل کرده نجف بودند و به ایران بازگشته بودند و در انتهای بازار مسگرها مسجدی قرار داشت که بعد از ظهرها گاهی هفته‌ای یک بار و گاهی دوبار به اتفاق به آن‌جا می‌رفتیم و فقه و اصول را نزد ایشان می‌خواندیم

❖ جناب آقای نعمت‌زاده، با توجه به سال‌های طولانی آشنایی شما و شهید بزرگوار دکتر قندی، لطفاً برای مقدمه، کمی از اولین آشنایی و دوران‌های مختلف فعالیت مشترک خود بگویید.

ضمن تشکر از بنیاد شهید که بنا به نشر سوابق و خاطرات شهدای بزرگمان کرده که حق



داشتید و چه کردید؟

نکته این جاست که ما تا آن لحظه با هم بودیم و من به دفتر نخست‌وزیری رفتم و ایشان به دفتر حزب و این شد که ما زنده ماندیم و شهید کلانتری و شهید عباسپور و شهید قندی که هر سه از دوستان و رفقای نزدیک ما بودند در آنجا شهید شدند.

من شب حادثه انفجار هفتم تیر تا نزدیکی‌های صبح در راهروهای بیمارستان رفت و آمد داشتم و به برخی از دوستان مجروح حادثه کمک می‌کردم. شب بسیار سختی بود، تا این‌که متوجه شدم جنازه‌های شهدا در یک اتاقی در طبقه پایین بیمارستان بود و بسیار تاسف‌بار بود. وقتی من صبح برای این‌که به خانواده اطلاع دهم به بیرون بیمارستان آمدم تا تماس بگیرم، دیدم همسر من به همراه همسر شهیدان قندی، بهشتی و عباسپور در بیرون بیمارستان هستند و وقتی که جویای حال سایرین شدند، گفتم که مجروح شده‌اند و زمانی که دیدم وضع [روحی همسران شهدا] خیلی بد است آن‌ها را سوار ماشین کردم و به منزل خودمان بردم.

من به پدر شهید قندی زنگ زدم و شهادت دکتر قندی را به ایشان را اطلاع دادم و این‌که، همسر ایشان هم از این ماجرا اطلاع ندارند.

♦ آقای مهندس نعمت‌زاده فرمودید آشنایی شما با شهید قندی به زمان تحصیل در مدرسه علوی بازمی‌گردد. لطفاً کمی از دوران مدرسه علوی و خاطراتان با شهید قندی در

سر آقای رجایی شلوغ بود و جلسه‌ای که قرار بود با ما بگذارد با تأخیر برگزار شد و در همان حین که در جلسه بودیم یک صدایی آمد و بعد که تلفن زنگ خورد و وقتی شهید رجایی گوشی را برداشت رنگش سفید شد و گفت سید (شهید بهشتی) رفت. جلسه به هم خورد و ما همگی به سمت ساختمان حزب جمهور اسلامی حرکت کردیم.

از قضا روزی بود که ما به جلسه حزب جمهوری اسلامی دعوت شده بودیم و قرار بود شهید بهشتی سخنرانی کنند و بحث اقتصادی راجع به نفت که یک بحث بسیار مفید بود. صبح آن روز شهید عباسپور که رابط حزب و وزرا بود، زنگ زدند و گفتند که جلسه امروز فراموش نشود و من گفتم که من و آقای قندی جایی برنامه داریم و از آنجا سعی می‌کنیم که تا غروب خودمان را برسانیم.

از قضا شهید رجایی ساعت ۲ بعد از ظهر به من زنگ زد که جلسه‌ای که درباره بانک صنعت و معدن خواسته بودید را من با وزیر اقتصاد آقای نمازی هماهنگ کرده‌ام و شما و آقای نوربخش هم حتماً ساعت ۶ بیایید و من گفتم که امروز ما در حزب جمهوری اسلامی جلسه داریم و لطفاً این جلسه را به روز دیگری موکول نمایید. شهید رجایی نپذیرفتند و گفتند شما حتماً بیایید.

بنده و شهید قندی تلاش کردیم که جلسه زودتر خاتمه یابد و به جلسه حزب جمهوری اسلامی برسیم. ما از منزل آیت‌الله داودی با هم حرکت کردیم، چون هم ایشان و هم من ماشین خودمان را برده بودیم، من در اتومبیل آقای قندی نشستم و گفتم که من را در جلوی دفتر نخست‌وزیری پیاده کن. اتومبیل من را راننده در پشت سر ماشین ایشان می‌آورد. من مقابل دفتر نخست‌وزیری پیاده شدم و ایشان گفت یادت نرود امروز جلسه مهمی است، حتماً بیایید و من گفتم که آقای رجایی قول داده که زود جلسه را تمام کند و اگر هم دیر شد بعد از نماز حتماً می‌آیم.

وقتی من به دفتر شهید رجایی رفتم گروهی از مردم از یک شهرستانی آمده بودند و تعدادشان زیاد بود و سر آقای رجایی شلوغ بود و جلسه‌ای که قرار بود با ما بگذارد با تأخیر برگزار شد. در همان حین که در جلسه بودیم یک صدایی آمد، بعد که تلفن زنگ خورد و شهید رجایی گوشی را برداشت، رنگش سفید شد و گفت سید رفت. (ایشان به شهید بهشتی سید می‌گفتند)

جلسه به هم خورد و ما همگی به سمت ساختمان حزب جمهوری اسلامی حرکت کردیم. ♦ پس از شنیدن انفجار در دفتر حزب و امکان شهادت دکتر قندی شما چه حالی

فلان هنرپیشه باشد و در زهد و تقوا حضرت زهرا(س). از قضا دختر دکتر نکوفر که از پزشکان انجمن اسلامی پزشکان بود و ما به منزل ایشان رفت و آمد داشتیم و در جلساتی که انجمن اسلامی مهندسان و انجمن اسلامی پزشکان به صورت توأمان برگزار می‌کردند و اساتید معروفی مانند شهید مطهری را دعوت می‌کردند، شرکت داشتیم و همین جلسات باعث شد که ایشان با دختر دکتر نکوفر آشنا شود. ما این جلسات را معمولاً با هم شرکت کرده و حداقل هفته‌ای یک بار با همدیگر دیدار داشتیم. ♦ نحوه شرکت و نقش شهید قندی در این

جلسات چه بود؟

در این دیدارها و جلسات شهید قندی درس‌های علوم دینی را هم برای مطالعه توصیه می‌کردند و ما نیز از این توصیه‌ها استقبال کردیم. یک بار به همراه شهید قندی و چند نفر دیگر از دوستان به خدمت استاد مرحوم آیت‌الله داودی رفتیم که از فضایی تحصیل کرده نجف بودند و به ایران بازگشته بودند در انتهای بازار مسگرها مسجدی قرار داشت که بعد از ظهرها گاهی هفته‌ای یک بار و گاهی دوبار به اتفاق به آنجا می‌رفتیم و فقه و اصول را نزد ایشان می‌خواندیم.

این کلاس‌های هفتگی فقه و اصول هم باعث شد که نزدیکی ما روز به روز بیشتر شود. پس از انقلاب اسلامی ما تلاش کردیم که شرکت در این کلاس را ادامه دهیم ولی من نمی‌توانستم به طور منظم شرکت کنم.

♦ آیا پس از این که هر دو پس از پیروزی انقلاب مسئولیت و پست وزارت داشتید، باز در این جلسات شرکت می‌کردید؟

در ایامی که بنده وزیر صنایع بودم و ایشان هم وزیر پست و تلگراف و تلفن، این کلاس‌ها در منزل آقای داودی در خیابان مولوی برقرار شد و من به همراه آقای قندی به منزل ایشان می‌رفتیم. بنده و ایشان روز هفتم تیر و قبل از شهادت‌شان نیز در این جلسات بودیم.

♦ پس در جلسه درسی که ایشان ساعاتی قبل از شهادت نزد آقای داودی حضور داشتند، شما هم حاضر بودید؟ روایت شما از آن روز چگونه است؟

ایشان علاوه بر درس آیت‌الله داودی برای تحصیلات فقهی به مدرسه مروی نیز می‌رفت که یک مدرسه دینی بود و در آنجا برخی درس‌های فلسفی را با آیت‌الله شریعتمداری و اخلاق را با شهید مطهری می‌خواند. یک روز به من گفتند که من یواش یواش دارم مجتهد می‌شوم و خیلی به این مسائل علاقمند بودند.

دوران دانش‌آموزی بگوئید.

حقیقتاً من از دوران مدرسه خاطره چندانی ندارم و علتش این بود که سال آخر بود و هم ایشان و هم من شدیداً مشغول درس و مطالعه بودیم و دبیرستان علوی از جمله مدارسی بود که به برنامه‌های عادی آموزش و پرورش اکتفا نمی‌کرد و همیشه درس و کلاس‌های فوق برنامه زیادی برقرار بود.

یادم است که یک‌بار در میدان ونک برنامه‌ای را مرحوم علامه تدارک دیدند، در این فوق برنامه، دانش‌آموزان کلاس‌هایی که با هم نزدیک بودند را دعوت کردند. در این پیک نیک، شهید قندی نیز حضور داشت. دقیقاً چهار سال و نیم بعد ایشان را در آمریکا ملاقات کردم و نزدیک سه ماهی در کنار هم زندگی کردیم که بخشی از آن در تابستان و بخشی هم آغاز ترم جدید بود. البته دانشکده ایشان در شهر نزدیک برکلی بود، در ایامی که ترم شروع نشده بود ایشان مطالعات انگلیسی داشتند و گاهی به دانشکده ما می‌آمدند و جالب است که ایشان فضای آنجا را دیده بود و خیلی اهل ذوق بودند، ذوق نقاشی ایشان گل کرده بود و در آن مدت دوسه تا تابلو کشیدند. در شهر برکلی، خیابانی در آنجا بود که بسیار شلوغ بود و ایشان به شوخی می‌گفت که می‌توانم این نقاشی‌ها را در کنار خیابان بفروشم. من در آن مدت سرکار می‌رفتم اما ایشان در منزل بود، یک روز آمدم و در زدم و دیدم خبری نشد و کسی در را باز نکرد، کلید انداختم و در

در آنجا برخی درس‌های فلسفی را با آیت‌الله شریعتمداری و اخلاق را با شهید مطهری می‌خواند، یک روز به من گفتند که من یواش یواش دارم مجتهد می‌شوم و خیلی به این مسائل علاقمند بودند.

❖ ارتباط شما و دکتر قندی در زمرات تحصیل در آمریکا با شهید دکتر چمران چگونه بود؟

یکی از توفیقات ما در دانشگاه برکلی دیدار با شهید چمران بود، شهید چمران در آن دوران تحصیلاتش تمام شده بود و در یک شرکت کار می‌کرد و ما شب‌های جمعه جلساتی را داشتیم و دور هم جمع می‌شدیم، شهید قندی هم که تشریف آوردند به آن جلسات می‌آمدند. در آن زمان چپی‌ها فعالیت زیادی در داخل و خارج

را باز کردم دیدم آقای قندی خوابیده است و گفتم قندی تو از کی خوابیدی؟ صبح که می‌رفتم خواب بودی، الان هم خوابیدی؟ گفت اصلاً از صبح بیدار نشدم. همیشه یک حالت آسوده خاطری داشت و راحت می‌خوابید. در منزل غذا را من می‌پختم و قرار بود که ایشان ظرف بشوید. یک روز آمدم و دیدم ظرف‌ها را نشسته‌اند و غر زدم، ما ظرف زیادی هم نداشتیم، فردا آمدم دیدم دوباره ظرف‌ها را نشسته و ظرف‌ها جمع شده است و از ظرفشویی عکس گرفتم و بعدها به مادر و همسر ایشان هم نشان دادم (خنده). در این کارها تبیل بود ولی بسیار اهل علم بودند.

ایشان علاوه بر آیت‌الله داودی که خدمتشان می‌رسیدیم، برای تحصیلات فقهی به مدرسه مروی نیز می‌رفت که یک مدرسه دینی بود و



✓ در شورای انقلاب پیشنهاد داده شد که چهار نفر خارج از این شورا، برای این وزارتخانه‌ها [پست و تلگراف و تلفن، نیرو، راه و ترابری، کار و رفاه اجتماعی] دعوت شوند که شهید قندی برای وزارت پست و تلگراف، شهید عباسپور به عنوان وزیر نیرو، شهید کلانتری برای وزارت راه و ترابری و بنده برای وزارت کار و رفاه اجتماعی معرفی شدیم.

تخصصی ایشان در حوزه مخابرات در زمان تصدی ایشان بر وزارت پست و تلگراف و تلفن چه بود؟

در زمینه مدیریتشان در دانشگاه، من در دانشگاه ایشان حضور نداشتم ولی شاهد بودم افراد باسواد و متدین را در رئوس مختلف گروه‌های تحصیلی گذاشتند. در وزارتخانه هم پاکسازی کرد و برخی از گروه‌های اسلامی را که تندروی می‌کردند و شاید بعدها هم برعکس شدند و تغییر کردند آن‌ها را هم نقد می‌کرد و نصیحتشان می‌کرد، حتی برخی از آن‌ها فکر می‌کردند که آقای قندی لیبرال است که بعد از شهادتش این‌ها رو شد.

ایشان عنایت ویژه داشت که ما باید در زمینه مخابرات تا اندازه‌ای خودکفا شویم و تاکید داشت مهمترین مرکز تحقیقاتی در این زمینه، مرکز تحقیقات مخابرات است. مرکز تحقیقات مخابرات پیش از انقلاب تاسیس شده ولی عملاً کار جدی انجام نمی‌داد، ایشان آمدند و یک سری افراد باسواد را بر سر کار آوردند و مرتب پیگیری می‌کرد و حتی گاهی که همدیگر را می‌دیدیم به من می‌گفتند که این کارها را انجام داده‌ایم و بیشتر از بحث آموزش، به پژوهش اهمیت می‌داد و واقعاً هم کار درست همین بود. ما هم بعدها در وزارت صنایع همین روند

همکار شده بودید، خارج از دولت و فضای کار هم با شهید قندی در ارتباط بودید؟
بله، ما رابطه خانوادگی داشتیم و ایشان در آن زمان دو فرزند داشتند و به منزل هم رفت و آمد می‌کردیم. بین ما رفاقت عاطفی، دینی و خانوادگی بیشتری برقرار بود و در حوزه حکومتی و دولتی نیز به نسبت بیشتری ارتباطات فکری و کاری برقرار بود که متأسفانه این ارتباط (به دلیل شهادت ایشان) کوتاه بود، ولی در همین مدت کوتاه هم از ایشان کمالات بسیار زیادی دیدم.

◆ آقای مهندس نعمت‌زاده با توجه به ارتباط نزدیکی که با دکتر قندی داشتید خصوصیات شخصیتی آن شهید بزرگوار را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

شخصیت بسیار متواضع و دوست داشتنی داشتند، همیشه هم شاداب بودند و هیچ وقت ایشان را عصبانی و اخمو ندیدم. با همه رابطه خوبی داشتند و از نظر تخصصی هم بسیار متخصص بودند، چراکه هم در ایران و هم در آمریکا همواره جزو برترین‌ها به حساب می‌آمدند. شهید قندی از نظر دینی هم فرد بسیار استوار و باتقوایی بودند.

برای نمونه، در آن زمان در دانشگاه‌ها گروه‌های مختلف از نهضت آزادی گرفته تا سایر گروه‌های چپی در میان استادان و دانشجویان حضور داشتند. ایشان چون پیش از انقلاب هم در دانشکده مخابرات تدریس می‌کرد، آشنایی داشت و بعد از این‌که وزیر شد دانشگاه زیر نظر ایشان قرار گرفت و یک روز آمدند و گفتند که می‌خواهند افراد کمونیست و چپی را بیرون کنم، نظر شما چیست؟ فردا رفت و چند نفرشان را اخراج کرد. ایشان طبق تأکید حضرت امام خمینی (ره) مبنی بر اصلاح دانشگاه‌ها در این امر پیش قدم بود و برخی از افراد که مماشات می‌کردند، ایشان گفتند نرسید و دانشگاه‌ها باید پاکسازی شود و نمی‌شود در حکومت اسلامی افراد بیایند و از مارکس تبلیغ کنند، از دیالکتیک و سرمایه‌داری غربی تبلیغ کنند و به یاد دارم که محکم می‌ایستاد و از بعضی از این افراد شدیداً نقد می‌کرد.

◆ به نظر شما اقدامات شاخص و

از کشور تحت عنوان «کنفدراسیون دانشجویان» داشتند. بیشتر بحث‌ها در رابطه با چگونگی برخورد با این افراد در محل دانشگاه و خارج از دانشگاه بود، بحث فلسطین هم یکی از بحث‌های جدی در این جلسات بود که شهید چمران در آن تخصص داشتند.

◆ آقای نعمت‌زاده، شما در دولت‌های مختلف در مقام وزارت خدمت کرده‌اید، لطفاً از خاطراتتان از زمان ورود به دولت و فعالیت در آن بگویید.

پس از استعفای دولت موقت، وضعیت کشور در یک شرایط ویژه‌ای قرار داشت، ما نه قانون اساسی مصوب و نه مجلس رسمی داشتیم، زیرا همه چیز تا آن زمان دست شورای انقلاب بود به عنوان هدایت انقلاب و قوه مقننه به جای مجلس عمل می‌کرد.

دولت مهندس بازرگان یک دولت موقت بود و همه منتظر بودند قانون اساسی جدید تصویب و مجلس تشکیل شود. پیش‌بینی هم نمی‌شد که ایشان استعفا دهند ولی این امر پیش آمد و شورای انقلاب مجبور شد خود تصدیگری قوه مجریه را هم بر عهده بگیرد و هر کدام از اعضای شورای انقلاب سرپرست یکی از وزارتخانه‌ها شدند ولی چهار وزارتخانه سرپرست نداشت.

◆ ورود شهید قندی و شما به هیئت دولت و پذیرش پست وزارت از سوی تان چگونه اتفاق افتاد؟

در شورای انقلاب پیشنهاد داده شد که چهار نفر خارج از این شورا، برای این وزارتخانه‌ها دعوت شوند که شهید قندی برای وزارت پست و تلگراف، شهید عباسپور به عنوان وزیر نیرو، شهید کلانتری برای وزارت راه و ترابری و بنده (مهندس نعمت‌زاده) برای وزارت کار و رفاه اجتماعی معرفی شدیم.

بدین ترتیب ما وارد دولت شورای انقلاب شدیم. جلسات شورای انقلاب و دولت شورای انقلاب با هم تشکیل می‌شد، زیرا اکثریت اعضا یکی بودند و ما چهار نفر هم به آن‌ها پیوستیم که از همه هم جوانتر بودیم. البته پیش از این هم من و شهید قندی در کمیسیون‌های فنی و اقتصادی شورای انقلاب شرکت می‌کردیم.

◆ آیا در این ایام که هردو در کابینه با هم

ایشان انسان والامقامی بودند و همیشه سعی می‌کردند که خودشان را به سمت خدا نزدیک کنند، دانش و توانمندی علمی خود را ارتقا دهند و انسانی خیرخواه بودند. واقعاً یک انسان والامقام بهترین صفتی است که در باره شهید قندی به زبانم می‌آید.

را دنبال کردیم که صنعت مخابرات را توسعه دهیم، البته چون مدت کوتاهی ایشان در وزارت پست و تلگراف و تلفن فعالیت کردند، خیلی نتیجه بخش نبود، ولی در دوران سازندگی تلاش زیادی در جهت توسعه فناوری تجهیزات مخابراتی انجام شد که برای اولین بار مراکز تا بیست هزار شماره ساخته شده و نصب گردید.

❖ اگر شهید قندی اکنون زنده بودند، با توجه به شناختی که از روحیات و ایده‌آل‌های ایشان داشتید، به نظر شما چه اقداماتی در صنعت مخابرات کشور انجام می‌دادند؟ اگر ایشان زنده بودند قطعاً تمامی تجهیزات، از کوچکترین آن‌ها گرفته تا تجهیزات ماهواره‌ای را داخلی می‌کردند.

❖ شخصیت سیاسی ایشان چگونه بود؟ و اگر ایشان الان زنده بودند، به نظر شما چه جهت‌گیری سیاسی داشتند؟

به نظر من ایشان همان زمان هم دید مستقیمی داشتند و موضع سیاسی‌شان هم روشن بود و موضع دینی بود و مانند شهید بهشتی بودند. در مسائل فکری مانند شهید مطهری عمل می‌کردند. بسیاری از افرادی که در آن زمان به نام دین تندروی می‌کردند، ایشان می‌گفتند که این‌ها دروغ است و این افراد دیالکتیکی هستند و پایه دینی ندارند و لباس دین را پوشیده‌اند.

❖ این نظر را در مورد کدام گروه‌ها و جریان‌های سیاسی ابراز می‌کردند؟

نسبت به منافقین که پیش از انقلاب چهره روشنی نداشته و به راحتی شناخته نمی‌شدند،

ایشان کاملاً آگاه بودند. زیرا برخی از همدوره‌ای‌های ما هم متأسفانه به این گروه‌ها پیوستند، ایشان خیلی راحت تشخیص می‌دادند که چه کسی مسلمان واقعی است و چه کسی دیالکتیکی است و لباس دین را پوشیده است، زیرا که بحث مناقق پس از انقلاب مطرح شد و آن زمان به این صورت نبود. خواص می‌دانستند که این گروه چه کسانی هستند، بالاخص از اوایل دهه پنجاه که این‌ها راهشان را جدا کردند.

❖ آیا از مبارزات سیاسی پیش از انقلاب خود خاطره مشترکی با شهید قندی دارید؟ من با شهید قندی ارتباطات گسترده‌ای پیش از پیروزی انقلاب داشتم.

زمانی حضرت امام خمینی (ره) به هیئت سه نفره برای راه‌اندازی نفت و تأمین سوخت داخلی کشور حکم دادند، ولی کماکان اعتصاب برای صدور نفت خام به خارج ادامه داشت. چرا که سه چهار ماه پیش از پیروزی انقلاب کارکنان شرکت نفت اعتصاب کردند و جلوی تولید و صادرات نفت گرفته شد. مخازن و ذخایر موجود هم محدود بود و به تدریج مصرف شد و به جایی رسید که فصل زمستان بود و واقعاً تأمین سوخت خودرو و یا گرمایش مردم سخت شده و مردم برای تهیه سوخت در صف‌های طولانی می‌ایستادند.

حضرت امام خمینی از فرانسه حکمی را صادر کردند و آقای مهندس بازرگان و آقای کتیرایی و آقای هاشمی رفسنجانی برای اجرای آن حکم به اهواز رفتند.

شب پیش از آن، من و شهید قندی در خانه ما جلسه‌ای گذاشته و تصمیم گرفتیم به کمک این هیئت سه نفره برویم. بالاخره هماهنگ شد و آقای ناطق نوری و آقای کیارش هم با ما همراه شدند و چهار نفری تصمیم گرفتیم با اتومبیلی به سمت آبادان برویم. در آن زمان بنزین بسیار نایاب بود، من با آقای بوشهری هماهنگ کردم و از کارخانه از ایشان سوخت گرفتیم و در بین راه نزدیک ظهر بعد از شهرستان اراک نهری از کنار جاده می‌گذشت، دیدیم که نهر خیلی تمیز و خوب است و برای نهار و نماز آن‌جا ایستادیم، در هنگام وضو گرفتن چند بچه دور آقای کباوش بودند و ایشان به آن‌ها می‌گفتند که

بگویید مرگ بر شاه ولی آن‌ها می‌گفتند جاوید شاه! ما در صف نماز ایستاده بودیم که متوجه شدیم صدای مهمه‌ای از پشت سر می‌آید، نگو این بچه‌ها به ده خود رفته و به خانواده‌هایشان گفته‌اند که این افراد به ما گفته‌اند که بگویید مرگ بر شاه. در حالی که اهالی روستا همگی طرفدار شاه بودند و با چوب و چماق و شعار جاوید شاه به سمت ما می‌آمدند.

شهید قندی در این امور محتاط بودند و سریع پشت فرمان نشسته و گفتند که الان ما را می‌کشند و غذا نخورده راه افتادیم و رفتیم.

یک خاطره دیگر شبیه این مربوط به زمان اعتصابات بود، در اعتصابات سخنرانی‌های مختلف برگزار می‌شد، یک شب ما فهمیدیم که در مسجد امیرالمومنین (ع) که مسجد آقای موسوی اردبیلی و پاتوق جوانان بود سخنرانی است، رفتیم دیدیم که شدیداً شلوغ است و دو سه کامیون سرباز جلوی مسجد ایستاده‌اند. ایشان گفتند به من گفتند که کجا میری؟ این‌ها الان ما را می‌کشند و نگذاشتند که وارد مسجد شویم.

چنین انسانی سرانجام به دست منافقین یعنی همان کسانی که لباس دین می‌پوشیدند به شهادت رسید.

❖ اگر بخواهید شخصیت شهید قندی را در چند عبارت مختصر توصیف کنید چه توصیفی به کار می‌برید؟

ایشان انسان والامقامی بودند و همیشه سعی می‌کردند که خودشان را به سمت خدا نزدیک کنند، دانش و توانمندی علمی خود را ارتقا دهند و انسانی خیرخواه بودند. واقعاً یک انسان والامقام بهترین صفتی است که در باره شهید قندی به زبانم می‌آید. ایشان صفات بسیار خوبی داشتند و همیشه هم تلاش کردند که تفکرات و اندیشه‌های خود را در زمینه‌های علمی و دینی افزایش دهند. ■



گفت‌وگو با مهندس مریم بختیار پیرامون دوران حضور شهید قندی در آمریکا و بازگشت به ایران

شهید قندی حافظه فتو گرافیک داشت

درآمد

زنان در جامعه اسلامی همواره نقش بی‌بدیلی در روندهای فکری، آموزشی، سیاست‌گذاری و زیرساختی بازی کرده‌اند. آن‌چه نقش بی‌بدیل این زنان را افزایش داده درک درست آنان از جامعه اسلامی و تلاش برای ساخت جامعه‌ای بانشاط و سالم است. «مریم بختیار» از جمله شیرزنان انقلابی است که در تلاطم‌های انقلاب و جنگ تحمیلی پا به پای مردان در عرصه‌های مختلف جنگید و در تلاطم‌های انقلابی و جنگ تحمیلی به همراه «محمد رضا نعمت‌زاده» به دنبال ساختن ایران برآمدند. سرکار خانم مریم بختیار به عنوان همسر محمدرضا نعمت‌زاده با بسیاری از خانواده‌های شهدا و از جمله شهید «محمود قندی» همراه بوده است و در این همراهی خاطره‌های جالب و شنیدنی از صبر و بردباری این خانواده و شخصیت شهید قندی دارند که می‌تواند برای خوانندگان و مخاطبان نشریه خواندنی باشد.

در ادامه گفت‌وگوی نشریه شاهد یاران با سرکار خانم مریم بختیار ارایه می‌شود:

❖ سرکار خانم بختیار لطفاً برای آغاز بحث، بفرمایید چگونه و در چه مقطعی از فعالیت‌های شهید قندی با ایشان آشنا شدید؟

افتخار من است که بتوانم درباره یکی از شهدای گرانقدر انقلاب اسلامی صحبت کنم. من بسیار کوچک‌تر از آن هستم که اهمیت و ارزش‌های شخصیت ایشان را بیان کنم، ولی به هر حال با توجه به روابط و رفت و آمدهای نزدیک خانوادگی که داشتیم، شمه‌ای از شخصیت ایشان را می‌توان برای مخاطبان شما توصیف کرد، همچنین شنیده‌هایی که از گذشته ایشان در ذهنم به یادگار مانده، بیان کنم.

من نخستین بار دکتر قندی را در ایالت کالیفرنیا ملاقات کردم، ایشان دانشجوی بورسیه دانشگاه «دیویس» در کالیفرنیا بودند. در آن زمان آقای نعمت‌زاده سمیناری در شهر سن‌اوبیسپو برپا کرده بود و من ایشان را در دانشگاه پلی‌تکنیک سن‌لویس ملاقات کردم، در آن زمان بسیاری از پیش‌کسوتان انقلاب نیز حضور داشتند.

❖ چهره‌های شاخص فعال در این مقطع در جمع انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا چه افرادی بودند؟

در واقع بسیاری از شهدای انقلاب از جمله آقای دکتر چمران، شهید عمدی و بسیاری دیگر در این جمع بودند، این بزرگان سه نفر از افرادی بودند که بعدها که به ایران برگشتیم و جلسات منظم دعای کمیل را در شب‌های جمعه داشتیم، این آقایان هم همیشه با خانواده در آن جلسات حضور داشتند و ارتباط ما قوی‌تر و عمیق‌تر شد. من شهید قندی را در آن سمینار ملاقات کردم و در طی سال چون آقای نعمت‌زاده در واقع شروع‌کننده انجمن اسلامی غرب آمریکا بودند و برنامه را از آنجا آغاز کردند و سخنرانانی مانند دکتر الگار و دکتر چمران در سخنرانی‌های این انجمن شرکت داشتند. آن زمان مانند دوران معاصر به این تعداد درباره اسلام سخنرانی انجام نمی‌شد ولی هرفردی که در غرب آمریکا زندگی می‌کرد،

دعوت به مشارکت در سمینار می‌شد.

❖ آیا این انجمن اقدامات اجرایی یا برنامه‌های ویژه‌ای برای دانشجویان مسلمان داشت؟

بله، علاوه بر جلسات و نشست‌ها، مثلاً جاذبه‌ای که برای اعضای این انجمن ایجاد شد، ذبح گوشت حلال برای مسلمانان بود. دانشگاه بر روی یک تپه بلندی قرار گرفته و بسیار سرسبز بود و دارای رشته دامپزشکی بود، آقای نعمت‌زاده با رئیس دانشگاه صحبت کرد که اگر به ایشان اجازه دهند بتواند دستگاه‌های اتوماتیک ذبح اسلامی گوسفند به کار گرفته شود تا مسلمانان بتوانند گوشتشان را از آنجا تهیه کنند. سمینار هم برنامه ناهار

❖ نخستین بار دکتر قندی را در ایالت کالیفرنیا ملاقات کردم، ایشان دانشجوی بورسیه دانشگاه «دیویس» در کالیفرنیا بودند، آقای مهندس نعمت‌زاده سمیناری در شهر سن‌اوبیسپو برپا کرده بود و من ایشان را در دانشگاه پلی‌تکنیک سن‌لویس ملاقات کردم و بسیاری از شهدای انقلاب مانند آقای دکتر چمران، دکتر قندی و شهید عمدی نیز حضور داشتند.

داشت و همین باعث می‌شد که ما بیشتر با هم دیدار داشته باشیم. در ایام تعطیلات، زمان‌های بیشتری را اعضای این گروه با هم رفت و آمد داشتند.

در این ملاقات‌ها من می‌دیدم که آقای دکتر قندی بسیار انسان خوشرو و بسیار با ادب، متدین، فهمیده و شریف بودند. (شهید دکتر عمدی و شهید دکتر چمران نیز این چنین بودند و همگی یک بزرگواری خاصی داشتند). از همه مهمتر، محبت و ادب و احترام آن‌ها بود. به هر تقدیر، موقعیتی شد که ما به

ایران آمدیم و البته آقای دکتر قندی همچنان در دیویس ماندند و ما از ایشان جدا شدیم، البته آقای نعمت‌زاده زودتر از من به ایران بازگشتند و من چندماه پس از ایشان به ایران بازگشتم.

❖ بعد از بازگشت‌تان به ایران چقدر بین روابط شما وقفه افتاد و شهید قندی را در چه مقطعی دوباره دیدید؟

آقای دکتر قندی دو سال پس از ما به ایران بازگشتند ولی بعد از بازگشت به طور مرتب به منزل ما رفت و آمد داشتند و خیلی به آقای نعمت‌زاده به سبب آن‌که یک دوست قدیمی بودند، علاقه داشتند. دوستی این دو به قدری نزدیک بود که ایشان هر کار تعمیراتی (لوازم منزل) در منزلشان داشتند با آقای نعمت‌زاده تماس می‌گرفت.

❖ روابط خانوادگی شما و خانواده شهید قندی پس از این که ازدواج کردند چگونه ادامه پیدا کرد؟

دو خانواده بسیار با همدیگر به سفر می‌رفتیم، ایشان خیلی سفرکردن را دوست داشت. یک بار ما باهم شمال رفتیم که حتی تولد یکی از فرزندان ایشان در همین سفری بود که با هم داشتیم. ما یک زندگی جمعی بسیار سلامت و خوب در کنار خانواده ایشان داشتیم.

یک‌بار که دو خانواده باهم به جنوب رفتیم، شهید قندی نگاه می‌کرد و در آن انتها اهواز را می‌دید و می‌خندید و می‌گفت اگر این‌جا را به من بدهند آن را گلستان می‌کنم. خیلی به ما می‌علاقه داشتند. به خاطر دارم در اهواز افرادی کنار رودخانه ماهی می‌گرفتند، شهید قندی می‌گفتند که بایستیم و این ماهی‌ها را بخریم و برای غذا استفاده کنیم، این‌ها خیلی خوشمزه هستند، می‌گفتند این‌ها را بخریم و با این کار به این افراد کمک کنیم، یعنی این‌قدر اهل کمک بودند. به شهر یزد هم رفتیم و تقریباً نصف ایران را با هم گشتیم و خاطرات خیلی خوبی با هم داریم. یک روز یک سخنرانی در تلویزیون پخش می‌شد و سخنرانی که تمام شد شهید قندی به من گفتند که می‌خواهید این

را گرفتند و در وسط راه گرفتار شدند و آن‌ها را به زندان منتقل کردند، اتفاقاً آقای مهندس غفوری فرد نیز حضور داشتند و همه یک بخشی از کار را انجام می‌دادیم، حتی بارها شد که ما با هم به قم سفر داشتیم و در مسیر از خانم خود تعریف می‌کرد و می‌گفت که خانمش دروس حوزوی می‌خواند و مجتهده شد و خیلی خوشحال بود که خانم به این مرحله رسیده است.

❖ شهید قندی به همراه همسران (مهندس نعمت‌زاده) تحصیل دروس

❖ همکاری آقای نعمت‌زاده و شهید قندی پس از بازگشت به کشور چگونه بود و آیا آن نزدیکی فکری و صمیمیت کاری همچنان تداوم داشت؟

به هر حال با هم به ایران بازگشتیم و در زمان‌هایی که انقلاب می‌خواست آغاز شود، آقای نعمت‌زاده و شهید قندی فعالیت‌های انقلابی را آغاز کردند، ما منزل یکی از دوستان رفت و آمد داشتیم و آن‌ها اعلامیه‌ها را می‌آوردند و پخش می‌کردند، یک شب دکتر قندی و آقای دکتر نیک‌روش اعلامیه‌ها

✓
آقای نعمت‌زاده و شهید قندی فعالیت‌های انقلابی را آغاز کردند، ما منزل یکی از دوستان رفت و آمد داشتیم و آنها اعلامیه‌ها را می‌آوردند و پخش می‌کردند، یک شب دکتر قندی و آقای دکتر نیک‌روش اعلامیه‌ها را گرفتند و در وسط راه گرفتار شدند و آنها را به زندان منتقل کردند.



مصاحبه را برایتان بگویم؟

گفتم: سخنرانی را می‌گوی؟

گفتند: بله و شروع کردند عین حرف‌های سخنران را از اول تا آخر در ۴۵ دقیقه بیان کردند، پس از آن من فهمیدم چقدر ایشان ذهن فعالی دارند. و من از آن‌جا متوجه شدم که حافظه فتوگرافیک ایشان چقدر قوی است. بعدها شنیدم که ایشان کتاب‌های شهید مطهری را ویرایش می‌کردند، این چیزها را هیچ وقت نشان نمی‌داد. روبه‌روی خانه ما یک سکو بود که یک درخت گیلان هم داشت و گیلان‌ها از آن آویزان بود، خیلی علاقه داشت و می‌آمد در آن‌جا می‌نشست و به ما درس می‌داد و همیشه به من می‌گفت که بیایید، من به شما درس فلسفه دهم، به خصوص جلد پنجم اصول فلسفه و روش رئالیسم را ایشان به ما درس داد.

❖ با توجه به ارتباط خانوادگی شما و آقای مهندس نعمت‌زاده با شهید دکتر قندی، چه برداشتی از خصوصیات فردی ایشان دارید؟

از نظر رفتاری انسان بسیار مهربانی بود، گاهی اوقات من شکایت می‌کردم و می‌گفتم رفتار همسرم تند است، می‌نشست و آقای نعمت‌زاده را نصیحت می‌کرد و می‌گفت که آدم همسرش را اذیت نمی‌کند، بسیار هوشیار بود و واقعاً زن و بچه‌هایش را خیلی دوست داشت.

حوزوی را هم دنبال می‌کردند. علاقمندی دکتر قندی به مباحث و دروس مذهبی چگونه بود؟

خود ایشان تعریف می‌کردند که از پنج سالگی کلاس‌های حوزوی را رفته‌ام و خیلی از اشعار را می‌خواند و می‌گفت که چگونه عربی را یاد گرفته است. شهید قندی بعدها هم کلاس‌های منظمی با آقای آیت‌الله داودی داشتند که با آقای نعمت‌زاده با هم می‌رفتند که روزهای یکشنبه بود و همان یکشنبه که شهادت ایشان در بمب‌گذاری حزب جمهوری اسلامی اتفاق افتاد هم این دوستان با هم کلاس داشتند. محل کلاس‌شان نیز نزدیک دفتر حزب جمهوری اسلامی بود که با همدیگر آمدند و مرحوم دکتر بهشتی را دیدند و شهید قندی در دفتر حزب ماندند و ماندند و آقای نعمت‌زاده چون شهید رجایی با ایشان تماس گرفته بودند به دفتر نخست وزیری رفتند.

❖ پس از انفجار دفتر حزب، شما چگونه در جریان شهادت دکتر قندی قرار گرفتید؟

ما تا ساعت چهار صبح آن روز اطلاعی از شهادت ایشان نداشتیم و چهار صبح رتیم در بیمارستانی که بالای محل حزب دفتر بود و من دیدم که از یک ماشین آقای نعمت‌زاده پیاده شد و از یک ماشین همسر شهید قندی، آقای مهندس نعمت‌زاده رفتند داخل بیمارستان و آمدند به من گفتند که دکتر قندی شهید شده‌اند، برای خانم قندی خیلی سخت بود، دختر جوانی بود که بچه‌های کوچک داشت. پس از آن به خانه آمدیم و بعد از آن مصیبت‌های سنگینی بود، از یک طرف شهادت دکتر عباسپور بود، از یک طرف شهید قندی و بعد شهید عمّدی و بعد خانم حریری که در تصادف کشته شدند.

❖ خانم بختیار لطفاً در خصوص دورانی که در آمریکا زندگی می‌کردید و از فعالیت دکتر قندی در انجمن اسلامی دانشجویان بگویید. آیا ایشان از اعضای فعال این تشکیلات بودند؟

ما در دو شهر متفاوت زندگی می‌کردیم

و به این دلیل از فعالیت ایشان در دانشگاه اطلاع زیادی ندارم. ما با هم در یک دانشگاه نبودیم ولی از ارتباطاتی که داشتیم و از طریق سفرهایی که انجام می‌شد و جلساتی که داشتیم در جریان فعالیت‌های هم بودیم. ما این نوع ارتباط داشتیم و گرنه مسائلی که بیشتر مربوط به فعالیت‌ها بود بین خود آقای نعمت‌زاده و آقای دکتر قندی دنبال می‌شد، شهید دکتر چمران هم معمولاً مورد مشورت قرار می‌گرفتند که بعد از ما هم ایشان به کشور لبنان رفتند.

❖ نقش دکتر قندی در جلساتی که برگزار می‌کردید، چه بود؟

در ایامی که ما برای تحصیلات در آمریکا بودیم آقای دکتر قندی بیشتر در جلساتی که تشکیل می‌شد نقش شرکت‌کننده را داشت و بحث می‌کردیم و با آمریکایی‌ها صحبت می‌کردیم و هرکس کار خودش را انجام می‌داد.

❖ آیا این نوع جلسات و روابطتان پس از بازگشت به کشور هم ادامه داشت؟

بله. یک روز در منزل شهید عمّدی دورهم جمع شده بودیم و شهید دکتر چمران با دو محافظ آمدند، شهید چمران خیلی انسان جالبی بود، هم از نظر عمق تفکر ایشان بسیار ممتاز بود و هم خیلی انسان ساکتی بودند و معمولاً نقاشی می‌کردند. در آن‌جا جمع اعضا را که دیدند اعلام کردند که بهترین دولت‌ها از میان این جمع انتخاب خواهد شد و خرداد آن سال بود که شهید شدند.

ایشان این جمع از دوستان را به خوبی می‌شناختند و چون به جلسات یکدیگر رفت و آمد داشتند و شناخت کافی از جمع داشتند، بر توانمندی‌ها و خصوصیات افراد واقف بودند.

خانم حریری دوست خیلی نزدیک دکتر چمران بود و او هم فیزیک خوانده بود و فعالیت زیادی انجام می‌داد؛ سخنرانی می‌کرد و منافقین خیلی دنبال می‌کردند تا ایشان عضو گروه آن‌ها شوند و بعد یک بار من از خانم حریری سوال کردم که شما چگونه جذب آن‌ها نشدید؟ پاسخ دادند فقط به این

علت که مقلد امام(ره) بودم، یک بار هم از حنیف‌نژاد پرسیدم که شما مقلد چه کسی هستید، ایشان گفتند مقلد امام(ره) هستم. بعداً جداگانه هم به خانم حریری گفتند، حتی ایشان چندبار که از ایران به آمریکا آمدند سر راه به لبنان و از آن‌جا به دیدار امام(ره) در عراق رفته بودند.

❖ با توجه به روابط صمیمی خانوادگی آیا خاطره‌ای درباره ازدواج شهید قندی و شرایط آن و چگونگی آشنایی‌شان با همسرشان دارید؟

دکتر قندی یک روز آمد به من گفت که یک خانمی هست به نام خانم نکوفر که دختر دکتر نکوفر هستند که قصد دارند با دختر ایشان ازدواج کنند، همسرشان یک خانم زحمتکش و فداکار و همراه بود و سختی‌های زیادی کشید.

❖ تاثیر شهادت دکتر قندی بر خانواده ایشان چگونه بود؟

پس از شهادت دکتر قندی خانواده مانند چتری همسر او را حفاظت کردند و به بچه‌ها کمک کردند، خود همسر ایشان هم اهل مطالعه و درس خواندن بود، هم دروس حوزوی و هم مهندسی نفت را از دانشگاه تهران اخذ کرده است. بچه‌های ایشان، فرزندان با حافظه و خوب و پرکار و فعالی هستند، به

یک روز در منزل شهید عمّدی دورهم جمع شده بودیم و شهید دکتر چمران با دو محافظ آمدند، شهید چمران خیلی انسان جالبی بود هم از نظر عمق تفکر بسیار ممتاز بود و هم خیلی انسان ساکتی بودند و معمولاً نقاشی می‌کردند. در آن‌جا جمع اعضا را که دیدند اعلام کردند که بهترین دولت‌ها از میان این جمع انتخاب خواهد شد و خرداد آن سال بود که شهید شدند.



بگذرانند و ما هم توقعی نداشتیم و ارزش کار برای مردم بالاتر است و برای همین این وزرا خیلی نتوانستند به خانواده برسند. من خودم به یاد دارم که دست و کمرم به دلیل رانندگی خیلی درد می‌کرد، من به آقای نعمت‌زاده گفتم که شما برو و از حضرت امام (ره) پرس که تکلیف ما چیست، زیرا در آن زمان هم برای تهیه هر چیزی باید کوپن تهیه می‌کردیم و در صف می‌ایستادیم، حتی در آن زمان حضرت امام (ره) گفته بودند کسانی که نمی‌توانند به همسرانشان برسند یک راننده در اختیارشان بگذارید ولی دریغ از این که من یا همسر شهید قندی این امکانات را داشته باشیم.

درگیری‌های داخلی در آن زمان خیلی زیاد بود، در آن زمان فکر کنید که ما در برابر منافقین که مانند کافران رفتار می‌کردند، قرار داشتیم و مشکلات بسیاری برای خانواده مقام‌ها ایجاد شده بود.

❖ در پایان از شما تشکر می‌کنیم چرا که یکی از پر نشاط‌ترین و شیرین‌ترین گفت‌وگوهای بود که ما برای مخاطبان شاهد یاران تهیه کردیم. ■

بچه‌های ایشان، فرزندان با حافظه و خوب و پرکار و فعالی هستند، به طوری که سه پسر ایشان یک بانک تأسیس کردند به نام «بانک مستر» که هنوز هم هست و هر کدام از دوستان یک حساب در آن باز می‌کرد. پسر سوم ایشان که نام او هم محمود است نفر سوم کامپیوتر جهان شد و اکنون در بوستون مشغول فعالیت است.

است. گفتم محمود آقا ما چطوری برویم آن طرف رود؟ گفت حالا یک کاری می‌کنیم و پیش از آن هم به آقای نعمت‌زاده گفته بود که ما می‌خواهیم در حسنک در چادر بزیم، آقای نعمت‌زاده هم هرکاری شهید قندی می‌گفت انجام می‌داد و رفته بودند چادر خریده بودند، فرش زیر چادر و سایر وسایل. ما به چه زحمتی یک پلی پیدا کردیم و این وسایل را بردیم که چند کیلومتر راه رفتیم تا به آن جا رسیدیم.

❖ آیا این خصوصیتی که شما بیان کردید در دوره وزارت ایشان نیز ادامه داشت؟

شهید قندی یک انسان والا بودند. همیشه برای وزرا اهمیت مردم بیشتر از خانواده بوده و طبیعی است که وقت کمتری را با خانواده

طوری که سه پسر ایشان یک بانک تأسیس کردند به نام «بانک مستر» که هنوز هم هست و هر کدام از دوستان یک حساب در آن باز می‌کرد. پسر سوم ایشان که نام او هم محمود است نفر سوم کامپیوتر جهان شد و اکنون در بوستون مشغول فعالیت است. نرگس، مهدی، مصطفی و محمود فرزندان ایشان هستند، که فرزند آخر ایشان در زمان شهادت دکتر قندی هنوز به دنیا نیامده بود.

خانم قندی (همسر شهید قندی) فردی مستقل است و با وجود تمام سختی‌هایی که کشید بچه‌های خیلی خوبی پرورش داد. ❖ آیا دکتر قندی در پذیرش مسئولیت توسط مهندس نعمت‌زاده دخالت داشتند و نقش‌شان در وزارت آقای نعمت‌زاده چه بود؟

یادم هست که شورای انقلاب می‌خواست وزیر انتخاب کند که شهید قندی، آقای نعمت‌زاده را معرفی کرد و همیشه شوخی می‌کرد که چرا من شما را به عنوان وزیر معرفی کردم؟! پس از این اگر وسایل منزل خراب شد چه کسی بیاید و تعمیر کند؟! یعنی خیلی با هم نزدیک بودند. علاقه عجیبی به تکمیل ادوات داشت، در هر فرصتی به سراغ آچار و پیچ‌گوشی می‌رفت و هر نوع آن را می‌خرید و در کمد جمع‌آوری می‌کرد.

❖ خانم مهندس با توجه به ارتباطات خانوادگی نزدیک شما و طول مدت آشنایی‌تان با دکتر قندی در دوره قبل و بعد از ازدواج ایشان، خصوصیات رفتاری و شخصیت ایشان را چگونه می‌دیدید؟

محمود آقا یک آدم خیلی متعارف و متعادل و مهربان بود، بی‌ریا بود و با مردم فروتن بود. هنوز که هنوز است وقتی که هفتم تیر می‌شود، من در برنامه بزرگداشت ایشان به یاد روح متعالی ایشان می‌افتم.

پدر شهید قندی باغی در روستای «حسنک در» داشت، یک روز ایشان خانواده ما را به آن جا دعوت کرد، ایشان در آن زمان یک اتومبیل فولکس داشت و ما هم یک پیکان. به زور خودمان را پای کوه رساندیم و رفتیم نگاه کردیم دیدیم که باغ آن سوی یک رودخانه



دکتر سید محمد رضا هاشمی گلپایگانی؛

شهید قندی ایمانی عالمانه داشتند

درآمد

دکتر سید محمدرضا هاشمی گلپایگانی را شاید می توان از معدود افرادی دانست که هم در حوزه فنی و هم در حوزه اجرایی مسئولیت داشته اند. دکتر هاشمی گلپایگانی چهره ماندگار دوره چهارم در حوزه مهندسی پزشکی، متولد ۱۴ دی ۱۳۲۵ در نجف، وزیر فرهنگ و آموزش عالی در دولت دوم اکبر هاشمی رفسنجانی بود.

ایشان با اخذ فوق لیسانس از دانشگاه پلی تکنیک تهران (دانشگاه صنعتی امیرکبیر) در رشته برق در سال ۱۳۴۷ خورشیدی و فوق لیسانس دیگری در سال ۱۳۵۱ در آمریکا در مهندسی کنترل یکی از اساتید به نام این رشته محسوب می شود. ایشان دوره دکترای تخصصی خود را در رشته مهندسی پزشکی اخذ کرده اند. این استاد دانشگاه صنعتی امیرکبیر پس از بازگشت به ایران در تابستان سال ۱۳۵۶ (حدوداً یک سال و نیم قبل از انقلاب)، به عنوان استاد حوزه برق تدریس و تحقیق در دانشگاه پلی تکنیک تهران را آغاز کرد. پس از انقلاب اسلامی نیز به عنوان نخستین دبیر شورای عالی انقلاب فرهنگی از بدو تأسیس و به مدت ۹ سال فعالیت داشتند. از جمله سمت های علمی و اجرایی ایشان می توان به: رییس گروه فنی و مهندسی ستاد انقلاب فرهنگی، معاون آموزشی و پژوهشی دانشگاه صنعتی امیرکبیر، وزیر فرهنگ و آموزش عالی از سال ۱۳۷۲ تا ۱۳۷۶، عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی، عضو هیئت امنای فرهنگستان علوم، عضو شورای عالی برنامه ریزی ستاد انقلاب فرهنگی، تألیف ۷ کتاب و ۷۱ مقاله علمی در نشریات و کنفرانس های داخلی و خارجی اشاره کرد. با توجه به قرابت کاری و شخصی دکتر محمدرضا هاشمی گلپایگانی با شهید محمود قندی، در ادامه گفت و گوی ایشان با شاهد باران را می خوانید.

جلسه و به اصطلاح برویاهای گروه‌های سیاسی دانشجویی را دنبال کند، این چنین نبود. ایشان بیشتر به دنبال مطالعه و فکر و تحلیل بود و به طور خلاصه می‌توان گفت: یک شخصیت عالم و تحلیلگر در رابطه با اعتقادات اسلامی بود.

❖ **شما چه زمانی به کشور بازگشتید و ارتباط یا دیدار تان در ایران با شهید قندی چه زمانی و به چه شکلی بود؟**
من تقریباً یکسال و نیم پیش از پیروزی انقلاب به ایران بازگشتم و در دانشگاه پلی تکنیک دانشگاه امیرکبیر جزو کادر هیئت علمی بودم. در همین دانشکده آقای دکتر غفوری و آقای دکتر نیک‌روش هم حضور داشتند. وقتی که متوجه شدیم فردی به نام دکتر قندی از یک دانشگاه خوب با تخصص برق با گرایش ارتباطات و مخابرات به ایران بازمی‌گردد، بسیار خوشحال شدیم.

همچنین، متوجه شدیم که ایشان از جایگاه علمی بی‌شبهت به شهید چمران نبودند و هم این که ایشان یک شخصیت عالم دینی بود و چون پای درس شهید مطهری بود در مبحث شناخت اسلام مسلط بودند. هنوز انقلاب آغاز نشده بود ولی سعی و تلاش ما بر این مبنای قرار داشت که این شخصیت علمی را جذب دانشکده برق کنیم. به نظرم از هر جهت هم برای دانشگاه و دانشکده موقعیت مناسبی بود و هم برای ما که در دانشگاه پلی تکنیک فعالیت می‌کردیم، خیلی مغتنم.

❖ **آیا مبارزات دکتر قندی در دوران دانشجویی شان در آمریکا و فعالیت در انجمن اسلامی مانع جذب ایشان به دانشگاه نشد؟**

حضور ایشان در دانشگاه پلی تکنیک بسیار می‌توانست مفید باشد ولی روبه‌رو شدیم با آن تقابلی که همین امروز هم در دانشکده‌ها هست، یعنی آن طیف غالبی که به هر حال مایلند از تیپ خود جذب کنند، به‌خصوص زمانی که فهمیدند آقای دکتر قندی فردی مذهبی و مقید و معتقد است، در

توانمندی علمی و مذهبی ایشان در بین فعالان سیاسی چگونه بود؟

اولاً ایشان از نظر توان استدلالی - اعتقادی شخصیتی عالم و آگاه بود و آن‌جایی که در مقام استدلال و تحلیل برمی‌آمد، به ویژه وقتی در برابر گروه‌های چپی قرار می‌گرفت، خیلی زیاد به گوش ما می‌خورد که ایشان ید طولایی دارد و در مقابل آن‌ها استدلال‌ها و مستندات مبنی بر این که اعتقادات شان برحق نیست ارائه می‌کرد. دکتر قندی در این زمینه معروف شده بود و هر جایی که احتیاج بود تا با افراد اصلی آن‌ها (چپ‌ها)

در دانشکده وقتی متوجه شدیم دکتر قندی از یک دانشگاه خوب با تخصص برق با گرایش ارتباطات و مخابرات به ایران بازمی‌گردد، بسیار خوشحال شدیم.

متوجه شدیم ایشان از جایگاه علمی بی‌شبهت به شهید چمران نبودند و هم این که یک شخصیت عالم دینی بود و چون پای درس شهید مطهری بود در مبحث شناخت اسلام مسلط بودند.

بحث شود هر شخصیت علمی در آمریکا، به یاد ایشان می‌افتاد.

مرحوم شهید بهشتی نیز در همان اول انقلاب قرار شد با سران توده برای یک گفت و گوی مستقیم و استدلالی دیدارهایی داشته باشند و... ایشان نیز چنین مواضعی داشتند.

بنابراین فعالیت ایشان به مفهوم مصطلح که ایشان دنبال کارهای سیاسی باشد، نبود. البته شهید قندی سیاسی بود اما این که مرتب وقت بگذارد و در این جلسه و آن

❖ **آقای دکتر هاشمی گلپایگانی با تشکر از قبول زحمت برای انجام گفت و گو درباره زندگی شهید محمود قندی، لطفاً برای خوانندگان نشریه، کمی درباره نحوه آشنایی تان با آن شهید بزرگوار بگویند.**

زمانی که من در آمریکا مشغول تحصیل بودم (پیش از انقلاب) و دوره دکترای خود را در دانشگاه ایالتی «اوهایو» که در شرق آمریکا واقع شده است، می‌گذراندم، ایشان در غرب آمریکا یعنی در کالیفرنیا بودند و ما آشنایی حضوری با هم نداشتیم ولی من در مورد ایشان از طریق انجمن اسلامی دانشجویان که فعالیت‌های دانشجویی و وجهه مذهبی داشت شنیده بودم. اعضای این انجمن وجهه‌ای مذهبی داشتند و در مقابل دانشجویانی قرار داشت که وجهه چپی داشتند.

❖ **با توجه به این که فرمودید در آن مقطع آشنایی حضوری با دکتر قندی نداشتید، چه نقل قول‌هایی درباره ایشان می‌شنیدید؟**

من در آن زمان هنوز از نزدیک با ایشان دیداری نداشتیم ولی می‌دانستیم که این چنین فردی در غرب آمریکا در کالیفرنیا با چنین توان و شخصیتی زندگی می‌کند. بعدها که ما از نزدیک با ایشان آشنا شدیم و از نزدیک دیدار کردیم متوجه شدم که ایشان و شخصیت‌هایی همچون آقای محمدخان و سهراب‌پور که در این گونه مناظرات (مناظره بین چپ‌ها و مذهبی‌ها) بودند، ید طولایی [در این مسئله] داشتند و در این مباحثات به صورت مستند پاسخ می‌دادند.

شهید قندی نیز با تمام توان در این مناظرات علمی و اعتقادی شرکت می‌کردند و با منطق و علم و آگاهی و پاسخ مستند، تلاش می‌کردند طرف مقابل خود را در مباحثات مجاب کند.

این بخش از فعالیت‌های ایشان برای ما که در شرق آمریکا زندگی می‌کردیم، کاملاً شناخته شده بود.

❖ **شخصیت شهید قندی و نفوذ و**

حالی که از نظر رزومه و سوابق علمی اصلاً قبول نکردند و رأی ندادند و ایشان با وجود این که در بهترین شرایط علمی قرار داشتند، چون در دانشکده یک گروهی غالب بود و با یک نوع تفکر خاص گرد هم آمده بودند، تلاش ما برای جذب ایشان بی‌فایده ماند. بعد ایشان به دانشکده مخابرات که بعدها به دانشگاه خواجه نصیر تبدیل شد، رفتند. این نخستین تماس حضوری ما با شهید قندی بود.

وقتی تشریف آوردند و ایشان را ملاقات کردیم، از ایشان خواستیم که ارتباطشان با جامعه اسلامی دانشگاهیان برقرار شود و از آن پس، به صورت مرتب شهید قندی را در جلسات جامعه اسلامی دانشگاهیان که پیش از انقلاب شکل گرفته بود می‌دیدیم.

❖ **جلسات جامعه اسلامی دانشگاهیان با هدایت و رهبری چه کسانی، با چه اهدافی و کجا برگزار می‌شد؟**

اگر اشتباه نکنم، اولین جلسه جامعه اسلامی دانشگاهیان منزل آقای محمود قندی بود. در همان اتاق طبقه دوم که ایشان زندگی می‌کردند. یادم می‌آید دکتر شریعتمداری از اصفهان آمده بود، شهید دکتر عباسپور و سایر دوستان هم حضور داشتند.

بنابراین، از این مقطع به بعد ما دیگر با ایشان در تماس بودیم. در این تماس‌ها هرچه بیشتر برای من مکشوف می‌شد که ایشان نه این که از سیاست کنار است، ولی سیاستش واقعاً عین دیانتش بود. یعنی در رفتار، گفتار، کردار و لذا خودش را در معرض این که حالا فلان پست و مقام را بگیرد، قرار نمی‌داد. به همین دلیل از ایشان مستندات مکتوب و یا شفاهی به جای مانده زیادی نمی‌بینیم.

❖ **با توجه به این که می‌فرمایید شهید قندی تمایل چندانی به پست و مقام یا جایگاه‌هایی از این دست نداشتند، به نظر شما چه عاملی باعث پذیرش وزارت از سوی ایشان شد؟**

در خصوص مسئله وزارت هم من اگر بخواهم فهم خودم را بگویم، شهید بهشتی باعث پذیرش آن شد. شهید بهشتی به ایشان

خیلی علاقه داشت و ایشان هم شهید بهشتی را خیلی قبول داشتند و گرنه آقای قندی در مسیر این که کار اجرایی بر عهده بگیرد نبود و هم و غم ایشان مسائل نظری و مسائل علمی بود و بیشتر به دنبال این بود که ما چگونه این حکومت را در تمام قسمت‌ها تنویر کنیم و بر مبنای اصول اسلام، اقتصادش را، فرهنگش را و سایر زمینه‌هایش را تبیین کنیم.

ایشان یک چنین صاحب نظری بود و برای ایشان میسر بود که در این زمینه‌ها سیستم حکومتی را طراحی کند. بنده نواری از سخنرانی شهید قندی دارم که در آن شما می‌بینید که ایشان چقدر آماده و مسلط

❑ **شهید دکتر محمود قندی، انسانی فروتن بود و حتی نمی‌خواست در رسانه‌ها مطرح شود. حتی در دورانی که سمت وزارت در پست و تلگراف و تلفن داشتند، عارفانه زندگی می‌کردند. ایشان را از نظر جایگاه شخصیتی می‌توان در رده مرحوم شهید چمران قرار داد.**

در مورد طراحی حکومت اسلامی صحبت می‌کند. گویا که سال‌ها ایشان در این زمینه فکر کرده و کار کرده است، پاسخ‌های مختلف ارائه می‌کند؛ مثلاً ارتش چگونه باید باشد، اقتصاد چگونه باید باشد.

ایشان همیشه آماده و متصل و مبتنی بر اصول اسلام بود. یعنی شما موازین فقهی را در صحبت‌های ایشان در زمینه تشکیل حکومت و مسائل جاری حکومت و کشورداری می‌توانید ببینید. یک روز ایشان به من زنگ زد تا همدیگر را ببینیم. ایشان به منزل ما رفت و آمد داشتند و روابطمان نزدیک شده بود و با توجه به ارتباطی که با هم داشتیم می‌دیدم که بیشترین وقت و هم

و غم ایشان این بود که حکومت اسلامی باید در زمینه‌های مختلف طرح و برنامه داشته باشد و ایشان به دنبال این مسائل بود. زنگ زدند گفتند که فردا بیایید کارتان دارم و رفتم و گفتند که به من پیشنهاد وزارت مخابرات شده است. گفتم شما که در این حال و هوا نبودید و از کار اجرایی فاصله می‌گرفتید. شهید قندی به من گفتند که دکتر بهشتی از ایشان خواسته تا این مسئولیت را بپذیرد و چون خاطر شهید بهشتی را می‌خواستند، قبول این پست را برای خود تکلیف دانسته بودند.

البته گفتند که من کار فرهنگی را ترک نمی‌کنم ولی چون دکتر بهشتی از بنده خواسته‌اند در این مسئولیت انجام وظیفه کنم، قبول کردم. شهید قندی به من گفتند که شما بیایید و رئیس شرکت مخابرات شوید و با من کار کنید. من در پاسخ به ایشان گفتم که مشغول کار علمی و فرهنگی هستم و نمی‌توانم این امور را ترک کنم. ❖ **در آن مقطع زمانی شما به چه فعالیت‌هایی مشغول بودید؟**

من در آن زمان، در ستاد انقلاب فرهنگی و شورای عالی انقلاب فرهنگی بودم و پیشنهاد شهید قندی را نپذیرفتم.

چند روز بعد شهید عباسپور از وزارت نیرو مرا خواستند و گفتند که شما بیایید و مدیرعامل توانیر شوید که ایشان هم همین پاسخ را از من شنیدند.

❖ **با توجه به دوستی عمیق‌تان با شهید قندی خصوصیات اخلاقی ایشان را چگونه می‌دیدید؟**

ابتدا بر این نکته می‌خواهم تأکید داشته باشم که شهید بزرگوار محمود قندی، انسانی فروتن بود و حتی نمی‌خواست در رسانه‌ها مطرح شود. حتی در دورانی که سمت وزارت پست و تلگراف و تلفن را بر عهده داشتند، عارفانه زندگی می‌کردند. ایشان را از نظر جایگاه شخصیتی می‌توان در رده مرحوم شهید چمران قرار داد.

❖ **آقای دکتر لطفاً کمی از خاطرات دوران وزارت شهید قندی برای مخاطبان**

ما صحبت کنید، منش و رفتار ایشان پس از قبول مسئولیت چگونه بود؟

خاطرات من از دوران وزارت ایشان این است که در طی این رفت و آمدها در احوال شخصی ایشان که دقت می‌کردم، می‌دیدم واقعاً یک انسان عالمی بود و جایگاه دانشگاهی و علمی بالایی داشت. واقعاً یک فرد متقی بود و دیانت و اعتقاد خود را به همه چیز ترجیح می‌داد. از آن طرف هم، بدین لحاظ یک شخصیت مردمی و ساده بود و در این مرد ذره‌ای از غرور و منیت و خودخواهی نمی‌دیدم.

برای نمونه در همان اوایل وزارت، ایشان یک بار به من گفتند فلانی الان دیگه حکومت

اسلامی شده، چرا باید مراکز تفریحی دست کسانی باشد که نه حجاب درست و نه اعتقاد درستی دارند؟ بیا خانواده را برداریم و به اسکی برویم. منظورشان این بود که خانم‌های محجبه بیایند و آن جا بروند، ما کار خاصی انجام ندادیم ولی همین که در میان آن جمعیت تعدادی خانم و خانواده حضور داشتند و خانواده‌های ما را می‌دیدند نوعی کار فرهنگی بود.

در همان زمان متوجه شدم که سر و صدایی در یک طرف از پیست اسکی بلند شده و رفتیم و دیدیم که یک خانمی با وضع خیلی ناجور دارد سر و صدا می‌کند و کاشف به عمل آمد که آقای قندی بر حسب آن

وظیفه امر به معروف خود به این خانم گفته که حجابت را رعایت کن و این خانم نیز رفتار مودبانه‌ای با شهید نداشتند. اما شهید قندی مدارا کرد، و از مقام خود و از وزیر بودن خود سختی به میان نیاورد. شاید هم آن خانم تا آخر نفهمید که ایشان وزیر است، چون خیلی راحت پرخاش می‌کرد.

❖ آیا دیدگاه و علاقمندی‌های مذهبی ایشان منجر به برنامه‌ها یا اقدامات خاصی در این راستا شده بود؟

یک روز جمعه ما در جلسات جامعه در کرج منزل آقای یزدی صمدی، برنامه داشتیم که پیش از نماز، جلسه تفسیر قرآن هم برگزار می‌کردیم و هر بار یک نفر به ارایه بحث می‌پرداخت.

آن روز نوبت شهید دکتر قندی بود، یک بحثی ایشان ارایه کرد که گویی با تمام ذرات وجودش می‌گفت. خیلی برای ما مطلوب افتاد و همه گفتیم دفعه دیگر هم شما مجدداً باید در این موضوع صحبت کنید. بی‌خبر از این که ایشان قرار است فردای همان روز شهید شود. پس از این که این جلسه تمام شد و پیش از آن که از منزل صمدی خارج شویم، ایشان گفتند برویم نماز جمعه، اما پیش از این که زمان نماز جمعه برسد یک تور والیبالی گذاشته بودند، ما دو تیم شدیم و شروع به بازی کردیم. یک دفعه نگاه کردم دیدم که ایشان یک کناری ایستاده است و یک حالت عجیبی داشت که قابل توصیف نبود. در افکار خودش بود و من چهره‌اش را هرگز از یادم نمی‌برم، بعد از آن موقع نماز شد و ما پیاده برای شرکت در نماز جمعه رفتیم و ایشان پاسخگوی مردمی شدند که می‌آمدند و مشکلات خود را توضیح می‌دادند.

❖ پس این آخرین دیدار شما با شهید قندی بود؟

بله، فردای آن روز دکتر محمود قندی شهید شدند و آن روز جمعه، آخرین دیدار ما بود.

❖ پس از این که شما پیشنهاد معاونت ایشان را نپذیرفتید، ارتباطتان با ایشان در



چه چارچوب و قالب‌هایی ادامه یافت؟
ارتباط ما در قالب جامعه اسلامی دانشگاهیان همچنان ادامه یافت. همچنین پیش از جامعه دانشگاهیان، ارتباط خانوادگی نیز برقرار شده بود و ایشان به منزل ما رفت و آمد داشتند.

البته بنده به دلیل تخصص در حوزه مخابرات، از ایشان حکم مشاور و ناظر پروژه نیز داشتم. ولی به عنوان یک کار مستمر رسمی همکاری در وزارتخانه نداشتم و تنها در برخی طرح‌ها که ایشان لازم می‌دید، بنده به عنوان نماینده از سوی ایشان معرفی می‌شدم.

من از نظر کاری با ایشان ارتباط زیادی نداشتم و به همین دلیل در خصوص مدت مسئولیت ایشان در وزارت پست و تلگراف و تلفن خاطره‌ای ندارم.

در نشست‌های جامعه اسلامی دانشگاهیان چه افرادی بودند و نقش دکتر قندی در این نشست‌ها چه بود؟

در جامعه اسلامی دانشگاهیان از ابتدا که اساسنامه آن نوشته شد، شهید قندی به عنوان یکی از اعضای تاثیرگذار در نوشتن اساسنامه و نکات ایدئولوژیک اساسنامه سهم بالایی داشتند. نقش ایشان در جامعه اسلامی

دانشگاهیان که افراد بسیاری از جمله آقایان شریعتمداری، عباسپور، غفوری‌فرد؛ نیک‌روش، افتخار جهرمی، لواسانی و ... حضور داشتند، شهید قندی به عنوان نظریه‌پرداز این انجمن حضور فعال داشتند و در بین ما یک وزنه سنگین بود که در بحث‌های ایدئولوژیک و محتوایی -نه شعاری- ایشان ید طولایی داشت.

هدایت جامعه با چه کسی بود؟

جامعه دبیر داشت و من دو دوره دبیر جامعه بودم، ولی یادم نمی‌آید که آقای دکتر قندی قبول کرده باشند که دبیر جامعه شوند، ایشان بیشتر می‌خواست کار محتوایی انجام دهد.

ارتباط جامعه اسلامی دانشگاهیان در نهادهای حاکمیتی بعدی مثل شورای عالی انقلاب فرهنگی، یا دستگاه‌های موازی فرهنگی چگونه بود؟

جامعه اسلامی دانشگاهیان که پیش از انقلاب شکل گرفت در شرایطی که هیچ دورنمایی برای اعضای آن به لحاظ حضور در ارکان دولت بعدی دیده نمی‌شد، شکل گرفت و برعکس، دورنمایی که اعضای آن متصور بودند، دستگیری و زندانی شدن توسط ساواک و رژیم پهلوی بود و همین‌گونه هم شد.

آن‌ها سهمی در شکل‌گیری نهضت امام به عنوان مختلف و به طور اخص در بحث فرهنگ و دانشگاه داشتند و اعضای آن بعدها مسئول شدند، ولی به اعتقاد من خود این مسئله باعث شد برخی به اشتباه فکر کنند که جامعه اسلامی سکوی پرتاب است و به نوعی وارد این انجمن شدند و بعد از دوره اول و دوم من دیگر با جامعه ارتباط نداشتم. هرچند افرادی مانند آقای شیبانی و آقای میرسلیم اضافه شدند و بنده را دعوت کردند، من حرفم این بود که این اساسنامه را افرادی نوشته‌اند که الان تعدادی از آن‌ها شهید شده‌اند و نیستند و شما به این اساسنامه و این آرمانی که آن‌ها گذاشتند، متعهد نیستید. بعدها یک بار به جامعه رفتم و تاکید کردم که اساسنامه گفته است این بند ولی شما

آن‌را انجام نمی‌دهید و این اساسنامه جامعه را کسانی برای شما به میراث گذاشته‌اند که با تمام وجودشان آن را نوشته‌اند، نه این‌که به دنبال دستیابی به اهداف ویژه‌ای باشند. حتی اسم جامعه را باید تغییر دهید و مانند خیلی از حرکت‌های اصیل دچار تغییر شوید و با اساسنامه فاصله گرفته بودند.

آیا جامعه اسلامی دانشگاهیان که

شما و دکتر قندی از اعضای فعال آن بودید در شکل‌گیری انقلاب فرهنگی مؤثر بود؟

بله این از روی اعلامیه‌هایی که جامعه داده و من دارم [مشخص است]، موضع‌گیری‌ها و بیانیه‌های که جامعه داشت و فعالیت‌هایی که داشت، این‌ها واقعاً بی‌تأثیر نبودند و مؤثر بودند.

شهید قندی، تحصیل کرده غرب

بودند و به نظر می‌رسد که با علوم انسانی اسلامی هم به قدر کفایت آشنایی داشتند، نگاه شهید درباره علوم انسانی چه بود؟

به طور کلی باید بگویم که ایشان علوم انسانی را از منظر علوم حوزوی قبول داشت و آن‌چه که در دانشگاه‌ها بوده و همین الان هم هست از منظر غرب است، اعم از کتاب‌ها، اساتید، آموزش‌ها.

شهید قندی هم علوم انسانی اسلامی را قبول داشت. ایشان با آگاهی‌ای که نسبت به علوم انسانی اسلامی پیدا کرده بود، صلاحیت ارایه نگاه تخصصی برای ارایه نظر و رویکرد را داشتند.

موضع ایشان به قانون اساسی و

قوانین مصوب پس از انقلاب چه بود؟
ایشان می‌گفت باید تمامی قوانین از ریز تا درخت، آن‌چه که مربوط به جامعه امروزی است، بانک، مشارکت بانوان در جامعه و ... شامل آن است باید با اصول دینی فقهی هماهنگی داشته باشد. حتی یک‌جا وقتی از ایشان درباره تشکیل ارتش و نیروی نظامی در اسلام می‌پرسند؛ ایشان می‌گوید که در اسلام همه باید جزو ارتش باشند، یعنی این‌که ما یک تعدادی را متشکل کنیم را نمی‌گفتند و

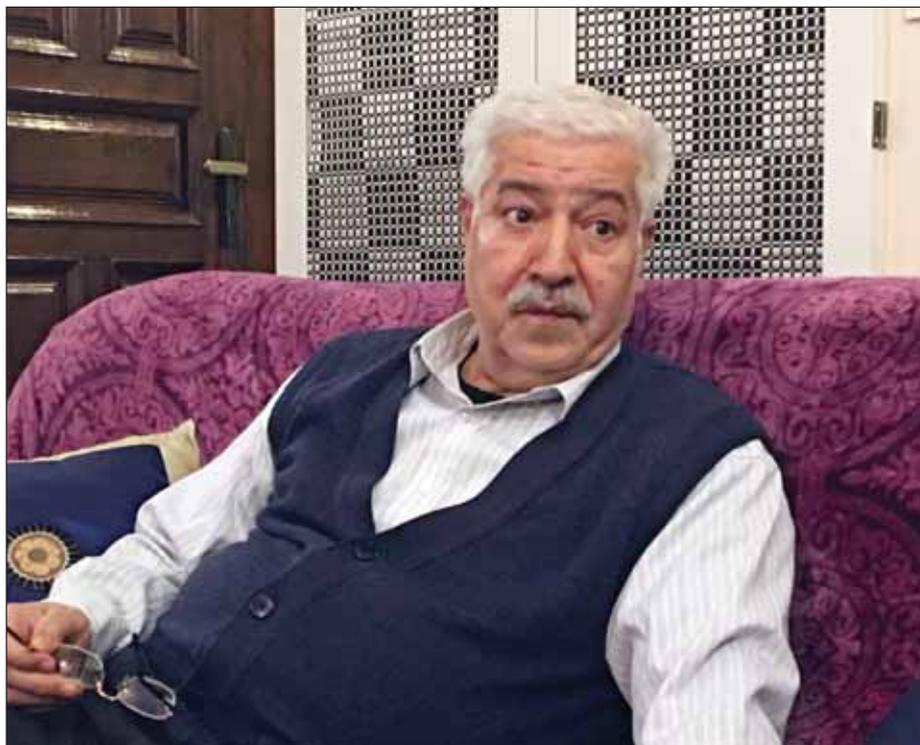
✓
شهید قندی به عنوان یکی از اعضای تاثیرگذار در نوشتن اساسنامه جامعه اسلامی دانشگاهیان نقش داشت. در جامعه اسلامی دانشگاهیان که افراد بسیاری از جمله آقایان شریعتمداری، عباسپور، غفوری‌فرد، افتخار جهرمی، نیک‌روش، لواسانی و دیگران حضور داشتند، شهید قندی به عنوان نظریه‌پرداز این انجمن حضور فعال داشتند.

منطقه منفجر شود، از طرف دیگر عده‌ای دستگیر شده بودند و وضع عجیبی بود. ما رفتیم در اتاقی و آقایان بازرگان، یزدی، طالقانی و... همگی بودند و نشستیم، امام درباره دانشگاه‌ها صحبت کردند، هم در آن زمان و هم در موارد بعدی متوجه شدیم که امام برای فرهنگ و دانشگاه خیلی جایگاه بالایی قائل هستند.

اتفاقی که افتاد این بود که در حین سخنرانی امام برق رفت، آقای طالقانی چون سیگار می‌کشیدند، کبریت داشتند و کبریت را روشن کردند، امام خط را دادند به ما و گفتند وظیفه شماست که فرهنگ دانشگاهی را اسلامی کنید و بعد یک توضیحاتی دادند که ما فهمیدیم که دانشگاهی که در این کشور شکل گرفته است فرهنگ اسلامی نداشته، شکل‌گیری آن از غرب آمده و سکولار است. ولی دانشگاهی که در این انقلاب باید شکل بگیرد، باید نگرش توحیدی داشته باشد و نگرش سکولاریسم برچیده شود. ایشان این مأموریت را به ما دادند، لذا ما وظیفه‌مان کار فرهنگی در دانشگاه بود، نه این که برویم ببینیم که چه کسی رئیس می‌شود و چه کسی رأی می‌آورد.

این بحث‌ها اصلاً در سخنان امام نبود، و به دنبال فرهنگ دانشگاه‌ها بودند و این عصاره نگرش امام بود. خاطره‌ای که از امام دارم این است که در سالگرد شورای انقلاب فرهنگی به خدمت ایشان رسیدم، امام شروع به صحبت کردند و خطاب به سران قوا که

نگرش سیاسی شهید دکتر قندی با روند و مرام امام(ره) خیلی سازگاری داشت، ایشان به امام بزرگوار خیلی اعتقاد داشتند، یعنی اگر امام می‌گفتند آمریکا شیطان بزرگ، ایشان با تمام وجود این را قبول داشتند.



ایشان مواضع امام را بدون کم و کاست مانند یک مقلد می‌پذیرفتند. آقای قندی راجع به مسائل بخش خصوصی همان نظراتی را که امام داشت قبول می‌کردند و آن چه را که می‌دانست و قبول داشت منطبق با موازین فقهی اسلام بود. من معتقدم که شهید قندی مواضع امام (ره) را خوب می‌فهمید و تقلید می‌کرد، نه این که خودش بخواهد اجتهاد کند و نظر خود را بگوید.

❖ **مأموریت جامعه اسلامی دانشگاهیان که شهید قندی در آن جا حضور داشت چه بود و حضورشان در چه بخش‌هایی پر رنگتر بود؟**

مأموریت جامعه اسلامی از جملات امام منبث شده بود. امام در فرمایشات خود که با جامعه داشتند در همان اوایل که آمدند مدرسه علوی، در آن روزهای اول و دوم ما رفتیم به دیدارشان و صحنه‌هایی را دیدیم که جز دست قدرت الهی چیز دیگری نمی‌تواند آن وضع را ایجاد کند. یک‌بار یادم می‌آید ما می‌خواستیم وارد شویم، دیدیم که اسلحه‌ها هست که جمع شده است و یک جرقه کافی بود که همه

همه مردم را جزو ارتش می‌دانستند و نگرش ایشان بدین گونه بود که ما باید با اصول ناب اسلام قانون‌های خود را بنویسیم. همچنین درباره اقتصاد بدون ربا نیز ایشان یکی از اصلی‌ترین افراد بودند.

❖ **به دیدگاه ایشان درباره اقتصاد بدون ربا اشاره کردید. فکر می‌کنید اگر شهید الان زنده بود، درباره بانکداری اسلامی چه نظری داشتند؟**

قطعاً با آن چیزی که من از ایشان می‌دانم، بسیاری از مسائل بانکداری امروز را مخالف شرع می‌دانست.

❖ **به نظر شما اگر ایشان اکنون در میان ما بودند، نگرش سیاسی‌شان به چه صورت بود؟**

نگرش سیاسی ایشان با روند و مرام امام(ره) خیلی سازگاری داشت، ایشان به امام بزرگوار خیلی اعتقاد داشتند، یعنی اگر امام می‌گفتند آمریکا شیطان بزرگ، ایشان با تمام وجود این را قبول داشتند. خیلی از دست اندرکاران این را می‌شنیدند ولی به اندازه شهید قندی آن را نمی‌پذیرفتند، ولی ایشان نه.

در اتاق حضور داشتند، می‌گفتند که «بکنید و تهمت بزیند و دروغ بگویند، همدیگر را خراب کنید»، پس از این صحبت‌ها من حالت عجیبی پیدا کردم و دقایقی گذشت و امام این‌ها را گفتند و یک مکث کردند و بعد چیزی نگفتند و بعد سر خودشان را بلند کردند و گفتند که فقط خودتان را در محضر خدا ببینید، تهمت بزیند ولی خودتان را در محضر خدا ببینید، بد بخواهید اما خودتان را در محضر خدا ببینید.

بعدها از همین مسئله اسلامی کردن دانشگاه‌ها تعبیر و تفسیر اشتباهی شد که متأسفانه بدخواهان این موضوع را لوث کرده‌اند، شیمی و یا فیزیک را اسلامی کنیم نه اصلاً چنین رویکردی نبود، پیش از آن در شورای وحدت حوزه و دانشگاه که من هم در آن جا دبیر بودم این نگرش وجود داشت که باید نگرش توحیدی و الهی را در دانشگاه‌ها جا انداخت و این نگرش غربی و سکولار را که مادی‌گرایانه است باید از ذهن استاد دانشگاه پاک کرد.

◆ نگرش اساتیدی نظیر شما و دکتر قندی که در خارج از ایران تحصیل کرده بودید نسبت به این موضوع چگونه بود؟ دکتر قندی هم تمام تلاشش را بر این مبنا گذاشته بود و حتی اگر در بهترین دانشگاه دنیا تحصیل کرده بود، این نگرش توحیدی را حفظ کرده و به دیگران هم توصیه می‌کردند. نظر امام(ره) هم این بود که این امر در سطح کشور و در دانشگاه‌ها اجرا شود و صحبت از وحدت حوزه و دانشگاه شد که نگرش توحیدی در حوزه برقرار است در دانشگاه‌ها هم چنین روندی اجرا شود.

آن‌چه برای امام(ره) مهم بود، همین مسیر و روند بود. آن‌چه امام در جلسه اولین سالگرد شورای عالی انقلاب فرهنگی مطرح کردند و درباره جنگ گفتند چرا که ما در حال جنگ بودیم. در ۱۹ دی ۱۳۶۴ در بحبوحه جنگ بودیم که ایشان درباره جنگ گفتند و به یک‌باره مکث کردند و گفتند که چیزی مثل جنگ تمام می‌شود آن چیزی که مهم

است، دانشگاه‌ها است. آن باید اهمیت پیدا کند و خیلی به این امر اهمیت می‌دادند، لذا پس از این سخنان، ستاد عالی انقلاب فرهنگی را به شورای عالی انقلاب فرهنگی تبدیل کرد و همه روسای قوا در آن عضو شدند، این موضوع نشان از اهمیت مسئله دانشگاه و فرهنگ دارد.

اما مشکل اساسی این بود که ما باید در دانشگاه‌ها از استادانی استفاده می‌کردیم که در خارج از کشور تحصیل کرده بودند و همه تفکرات آن‌ها در آن جا شکل گرفته بود و این

آن شهید بزرگوار در زمان و مکان خود، استدلال و تحلیل می‌کرد، سخت‌ترین مسائل را رودررو می‌آمد و تحلیل می‌کرد. زیرا اعتقادش بر مبنای بینش بود و این مهم است. شهید قندی ایمان قوی هم داشت اما اینکه بیاید تظاهر کند و به رخ بکشد، نه اصلاً این گونه نبود و چیزی که برایشان ارزش داشت این بود که ایمان را بر مبنای بینش و آگاهی دارد و این سرمایه ایشان بود.

عامل مهمی است در این که ذهنیت دانشجوی به وجود می‌آید و شکل می‌گیرد. کار به جایی می‌رسید که استاد در ظاهر مسلمان بود ولی در واقع مسائلی را به دانشجوی القا می‌کرد که با تفکرات اسلامی فرق داشت.

◆ از نظر شما کدام ویژگی شخصیتی شهید قندی برجسته‌تر بود؟

من ایمان مبتنی بر علم را، نه ایمان صرفاً تعهدی، ایمان عالمانه را نمود شخصیتی ایشان می‌دانم. این را من در مورد شهید چمران هم به لحاظ شخصی قبول دارم. در این‌که ایشان یک انسان عارف و معتقد بود و این مبتنی بر علم و دانش بود نه بر

یک تعبد خشک، یقین دارم. یعنی در مورد مسایل بینش و علم داشت و آن‌چه را که به آن ایمان داشت با پشتوانه بینش و علم خود تفسیر می‌کرد.

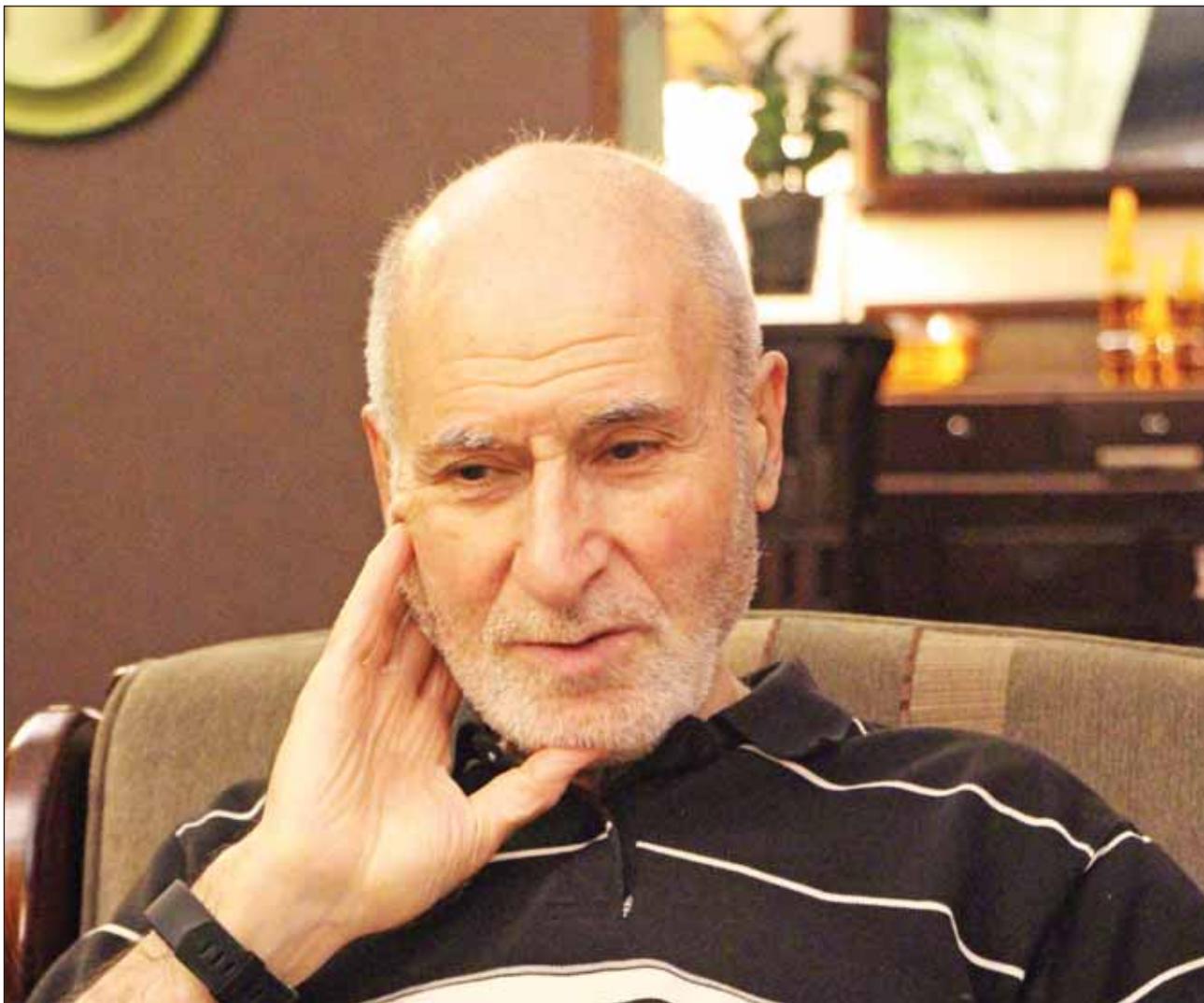
آن شهید بزرگوار در زمان و مکان خود، استدلال و تحلیل می‌کرد، سخت‌ترین مسائل را رودررو می‌آمد و تحلیل می‌کرد. زیرا اعتقادش بر مبنای بینش بود و این مهم است. شهید قندی ایمان قوی هم داشت، اما این‌که بیاید تظاهر کند و به رخ بکشد و به واسطه آن، برای خود به اصطلاح کیسه بدوزد نه، اصلاً این گونه نبود و چیزی که برایشان ارزش داشت این بود که ایمان را بر مبنای بینش و آگاهی داشت و این سرمایه ایشان بود.

◆ درباره ساده‌زیستی ایشان بفرمایید. در گفت و گوهایی که با بسیاری از افراد داشتیم بر این جنبه از شخصیت شهید قندی تأکید می‌کردند.

ساده‌زیستی شهید قندی برمی‌گردد به مرام امام(ره) که برای ایشان حجت بود و در این مقوله‌ها موضع خودشان را گفته بودند، دیگر این‌که بالاخره اعتقاد و دینی که در مسیر شیعه حضرت علی(ع) بودن باشد این هم در آن است.

به نظر بنده، اگر این الگوها در جامعه امروز ما، جا بیفتند و در پیشگاه جوان‌ها قرار بگیرد و بدانند که فردی با بهترین شرایط علمی با این اعتقادات و با این روش و با این منش بوده و این مسئله جا بیفتد، کار بسیار بزرگی است.

معرفی شخصیت شهید قندی و افرادی مانند ایشان، کار ارزشمندی است و من به سهم خودم از این خدمت شما بسیار سپاسگزارم. ■



مهندس بهزاد نبوی از مدت همکاری با شهید قندی در کابینه شهید رجایی می گوید:

از لحاظ فکری، سیاسی و اجرایی بسیار دوست داشتی بود

درآمد

شهید محمود قندی در دولت شهید رجایی جزو وزرای خط امامی محسوب می شد. با توجه به این که عموم وزرای کابینه شهید رجایی تازه کار بودند، دکتر قندی که سابقه حضور در کابینه را داشت، جزو مجربین بود. از طرف دیگر، ایشان از نظر تخصص و تحصیلات نیز در حد برجسته ای بودند و در کنار شهید موسی کلانتری و شهید عباسپور وزرای اجرایی کابینه بودند که مورد توجه شهید رجایی قرار داشتند.

بهزاد نبوی وزیر مشاور شهید رجایی به عنوان فردی که از دوران زندان در کنار شهید رجایی بوده است، در دولت ایشان نیز حضور موثری داشت. شناخت و تجربه همکاری با شهید دکتر قندی و چگونگی دوران وزارت ایشان را در گفت و گوی شاهد یاران با مهندس نبوی در ادامه می خوانید:

◆ آقای مهندس آشنایی شما با شهید

دکتر قندی به چه زمانی برمی‌گردد؟
زمینه آشنایی من با شهید قندی، جلسات هیئت دولت شهید رجایی بود. قبل از تشکیل دولت شهید رجایی، من هیچ آشنایی از نزدیک با شهید قندی نداشتم و صرفاً می‌دانستم که ایشان در دولت شورای انقلاب، وزیر مخابرات هستند و از ایشان تعریف می‌کردند که وزیر خوبی هستند ولی از نزدیک ایشان را ندیده بودم.

◆ با توجه به این که در جریان بررسی و تعیین وزرای کابینه از سوی شهید رجایی بودید، آیا در باره نحوه انتخاب دکتر قندی به سمت وزارت پست و تلگراف و تلفن اطلاع دارید؟

در مورد بعضی از وزرایی که شهید رجایی می‌خواستند انتخاب کنند، از من به عنوان دستیار می‌خواستند که با آن‌ها صحبت کنم. چون ما چند سال در زندان با هم بودیم، سلیقه‌هایمان شبیه هم بود و این اجازه را به من می‌دادند که مصاحبه کنم و نظرم را اعلام کنم، ولی شهید قندی از آن دسته نبود. با توجه به این که دکتر قندی از وزرای موفق دوره‌ی قبل از کابینه شهید رجایی بود و بالاخره تجربه داشتند اصولاً لازم نبود حزب یا نهادی ایشان را معرفی کرده باشد.

ایشان یک تجربه ۷-۸ ماهه در مقام وزارت داشتند و این در بین وزرای کابینه شهید رجایی -که همه صفر کیلومتر بودند- (خنده!) امتیاز بود. از آن جا که شهید قندی تجربه داشتند و همه از عملکرد ایشان تعریف می‌کردند از نظر فکری هم فردی قابل قبول و قابل اعتماد بودند، برای شهید، لازم به مصاحبه نبود.

◆ به خاطر دارید غیر از دکتر قندی کدام وزرا در دولت موقت شورای انقلاب بودند؟

خیلی یاد نمی‌آید.

◆ نقل قول‌ها به این ترتیب بود که ایشان از قبول پست دولتی امتناع داشتند و بیشتر علاقه‌مند به انجام کار علمی بودند، حتی به دنبال مطالعات حوزه بودند و بنا به توصیه شهید بهشتی این مسئولیت را

پذیرفتند.

با توجه به این که دکتر قندی در دوره دولت موقت شورای انقلاب قبول مسئولیت کردند و بنده در آن مقطع ارتباطی با ایشان نداشتم، اطلاعی از این مسئله ندارم.

◆ نقل قول‌ها ب این سمت بود که ایشان علاقه‌مند به پست‌های اجرایی بوده و بارها گفته بودند دوست دارم برگردم به سمت کارهای علمی خودم. آیا شما چنین سلوک و رفتاری در دوران وزارت ایشان می‌دیدید؟

ما همکار بودیم با هم در دولت. ما هیچ‌گاه با هم درد و دل نکردیم. با هم همکاری داشتیم و با هم در دولت شهید رجایی کار می‌کردیم. (در این ارتباط نبودیم)

◆ شناخت شما از عملکرد ایشان در دولت چقدر بوده است؟

من در عرض ایشان کار می‌کردم و به همین علت اشراف بر کار ایشان نداشتم. برای این که عملکرد کسی را نقد کنی، یا باید مافوق ایشان بوده باشی یا تحت نظرشان کار کرده باشی که بتوانی در مورد عملکرد اجرایی ایشان نظر بدهی. چون من هیچ‌کدام از این دو شرط را نداشتم، نمی‌توانم در این زمینه از جانب خودم نظر بدهم ولی از همه می‌شنیدم که دکتر قندی جزو وزرای خوب و توانمند بودند.

◆ به هر حال به عنوان یک عضو کابینه می‌توانید در مورد عملکرد بخشی از آن نظر بدهید. با توجه به این که نتیجه کار هر وزیری در کابینه مشخص است می‌خواهیم بدانیم جایگاه و عملکرد وزارت پست و تلگراف و تلفن در زمان وزارت ایشان در دولت چگونه بوده است؟

شهید قندی به همراه شهید کلانتری و شهید عباسپور به عنوان سه وزیر اجرایی قوی در کابینه شهید رجایی مطرح بودند و رویشان حساب می‌شد و نظراتشان همیشه مورد بررسی و توجه قرار می‌گرفت. شهید رجایی هم با توجه به شناختی که از این سه شهید بزرگوار داشت، از آن‌ها کمک می‌گرفت. به طور مثال؛ در طرح متروی شهر

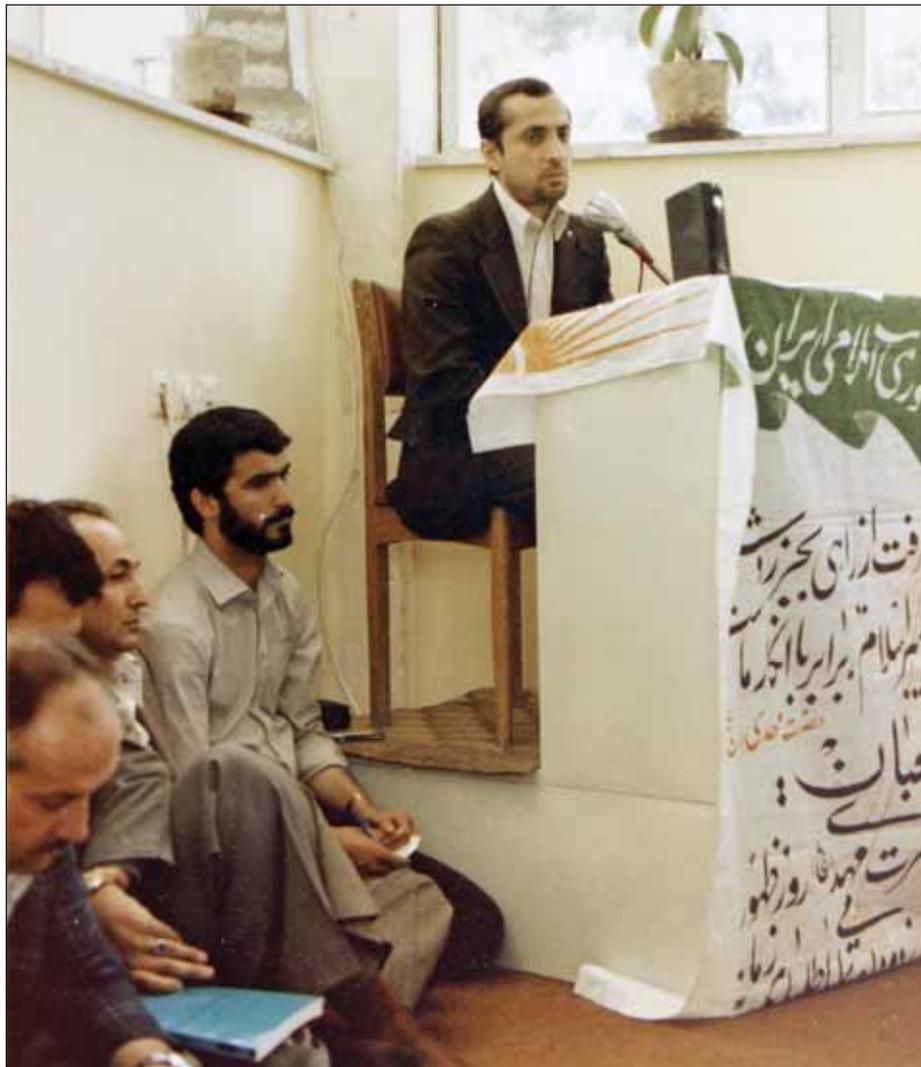
تهران، این سه بزرگوار در آن زمان با ادامه طرح مترو مخالف بودند و من هم مخالف بودم. به دلیل همین مخالفت‌ها در دولت، طرح مترو رأی نیاورد و تعطیل شد.

◆ استدلال‌شان برای مخالفت با طرح مترو چه بود؟

با توجه به شرایطی که در آن زمان داشتیم، این سه بزرگوار می‌گفتند ما خیلی کارهای مهمتری داریم و با توجه به بودجه‌ی محدودی که داریم، خیلی در اولویت نیست که به متروی تهران پردازیم. (البته شاید همه در اشتباه بودیم. در کابینه آقای موسوی هم به این صورت بود) در آن شرایط کسی موافق اجرای طرح مترو در تهران نبود. گرایش‌ها اوایل انقلاب به این صورت بود که بودجه‌ها را برای مناطق دور افتاده و محروم استان‌ها استفاده کنیم و برای تخصیص عادلانه‌تر بودجه آن را در تهران خرج نکنیم و این استدلال از جهت‌هایی صحیح بود.

به هر حال این تفکر باعث شد تا طرح مترو تا زمان ریاست مرحوم آیت‌الله هاشمی رفسنجانی در مجلس، به تعویق افتاد و ایشان در مجلس دنبال این کار را گرفت. در آن زمان چون پلایشگاه‌ها زیاد کار می‌کردند، به‌گونه‌ای بود که نفت‌های کوره‌هایشان قابل استفاده در صنایع نبود و نفت کوره‌ها را در گودال‌هایی که در راه قم درست شده بود، می‌ریختند. مرحوم هاشمی رفسنجانی با مشاورت عده‌ای گفته بودند که می‌شود با فروش همین نفت‌هایی که دور ریخته

شهید قندی به همراه شهید کلانتری و شهید عباسپور به عنوان سه وزیر اجرایی قوی در کابینه شهید رجایی مطرح بودند و رویشان حساب می‌شد و نظراتشان همیشه مورد بررسی و توجه قرار می‌گرفت.



سخنرانی شهید قندی در عید نیمه شعبان در جمع عده ای از کارکنان وزارت پست و تلگراف و تلفن

می‌شود، طرح مترو را ادامه داد. ایشان می‌گفتند آن‌ها را می‌فروشیم و صادر می‌کنیم و هزینه مترو را فراهم می‌کنیم، با وجود این که فروش این نفت‌های کوره‌ها راه اندازی شد و مقداری درآمد هم کسب شد ولی در نهایت مجبور شدند به مترو اعتباراتی اختصاص بدهند.

در مجموع، شهید قندی در کنار شهید عباسپور و شهید کلاتری سه وزیر قوی اجرایی در کابینه شهید رجایی بودند و شهید رجایی روی ایشان حساب می‌کرد.

❖ آیا با توجه به این که فضای ارتباطی و فناوری ارتباطات در آن دوره به این شدت فعال نبود، وزارت پست و تلگراف و تلفن در آن زمان اهمیت کنونی را داشت؟

نه خیر، فضای مجازی که وجود نداشت. عمدتاً پست و تلگراف بود و در آن زمان دیتا به شکلی که امروز می‌بینیم منتقل نمی‌شد. البته انتقال سیگنال‌های تلویزیونی از طریق شبکه‌های مایکروویو انجام می‌شد، لذا این وزارتخانه اهمیت این‌چنینی هم داشت.

❖ با توجه به تحصیلات و تخصص شهید قندی در زمینه برق و مدرک دکترایی که در این رشته داشتند، آیا می‌توان ایشان را جزو تکنوکرات‌های دولت محسوب کرد؟

بله، جزو وزرایی بودند که علاوه بر این که از نظر فکری به شهید رجایی نزدیک بودند، از نظر دانش و تخصص هم به نوعی تکنوکرات بودند، ولی این به معنای آن نیست که سیاسی نبودند.

❖ موضوع مترو که به آن اشاره کردید، نشان‌دهنده نوعی تفکر است که می‌خواهد سرمایه‌گذاری و خدمات و امکانات رفاهی برود به سمت مناطق محروم‌تر و این به سیاست‌های شهید رجایی نزدیک بوده است. آیا مورد خاصی از شهید قندی به خاطر دارید که تصمیماتی در این راستا در دولت مطرح کرده باشد؟

به‌طور مشخص یاد نمی‌آید، اما ایشان در تصمیمات دولت همیشه همکاری می‌کرد.

سلامتی و بنده افرادی بودیم که وزرای خط امامی کابینه شهید رجایی قلمداد می‌شدیم و در واقع فراکسیون‌های خط امامی دولت را تشکیل می‌دادیم. این جمع ۷-۸ نفری خارج از هیئت دولت، جلسات منظم هفتگی -البته غیر رسمی- تشکیل می‌دادیم و سعی می‌کردیم مواضع هماهنگ در دولت داشته باشیم.

این فراکسیون طبعاً از طریق من با شهید رجایی مربوط بود، ضمن این که شاید هر یک از اعضای آن هم ارتباطاتی داشتند. شهید رجایی هم این مجموعه را نزدیک به خودش می‌دید. البته ایشان در دولت با همه برخورد یکسانی داشت و امتیازی به کسی نمی‌دادند و از فرد یا جمع خاصی حمایت خاصی نمی‌کرد. ایشان با همه وزرا ارتباط

باید توجه داشته باشیم که زمان حضور ایشان در کابینه از فاصله انتخاب تا شهادت کوتاه بود (حدود ۱۰ ماه) و این دوره برای تصمیمات اثرگذار و طرح‌های زیربنایی کم است.

❖ با توجه به این که شهید رجایی و شهید قندی هر دو پایگاه مذهبی داشتند و از تفکرات مدیریتی مشابه هم برخوردار بودند، آیا ارتباط یا وابستگی فکری خاصی بین آن دو شهید وجود داشت؟ من ارتباط یا وابستگی فکری خاص بین آن دو را نمی‌دانم، ولی می‌دانم شهید قندی جزو وزرایی بود که ما به آن‌ها می‌گفتیم وزرای خط امامی.

چهره‌هایی مانند شهید قندی، شهید کلاتری، شهید عباسپور، آقای گنابادی، آقای

خوبی داشت ولی طبیعی بود که همفکری ایشان با طیف ما که وزرای خط امامی بودیم بیشتر باشد.

❖ در واقع شما خارج از چارچوب کابینه هم با شهید قندی ارتباط کاری و جلسات غیر رسمی داشتید؟
بله، عمدتاً آن ارتباطها سیاسی - اجرایی بود، نه رسمی و درون دولتی.

❖ نقش شهید در این نشست‌ها چگونه بود و آیا مسئولیت یا تاثیرگذاری خاصی داشتند؟

من یادم نمی‌آید. البته با توجه به این‌که همه ما جزو خط امامی‌ها بودیم، یادم هست که ایشان نسبت به پاکسازی‌های خیلی گسترده موضع مثبتی نداشتند و مخالف این روش بودند. ضمن این‌که ممکن بود نتوانند خیلی جاها جلوییش را بگیرند اما مخالف بودند. این‌که کار خاصی از ایشان به جز کارهای مشترک همکاری و همراهی با شهید رجایی دیده باشم، چیزی به خاطر نمی‌آورم.
❖ در باره مواضع سیاسی یا نگرشی که شهید دکتر قندی داشتند می‌توانید صحبت کنید؟

مواضع ایشان مشخص است، همان‌طور که گفتم ایشان نگرش سیاسی‌شان به طیف خط امامی‌ها نزدیک بود و با طیف‌هایی که در آن زمان، ما غیر خط امامی می‌دانستیم رابطه‌ی نزدیکی نداشت و چندان آن طیف‌ها را قبول نداشت. ظاهراً با حزب جمهوری اسلامی هم در ارتباط بود اما من چون خودم عضو حزب جمهوری اسلامی نبودم، از رابطه

شهید قندی قطعاً طرفدار حزب جمهوری اسلامی بودند و با شهید بهشتی نزدیک بودند و با مرحوم هاشمی رفسنجانی نزدیک بودند و از این جهات، نزدیک به حزب جمهوری اسلامی و گروه‌های خط امامی بودند

ایشان با حزب اطلاعی ندارم. به هر حال، حزب جمهوری اسلامی هم در آن زمان جز گروه‌های خط امامی وقت بود و به طبع، شهید قندی هم که عضو آن حزب بود به آن عنوان شناخته می‌شد.

❖ در کابینه شهید رجایی وزرای عضو یا وابسته به حزب جمهوری اسلامی دیگر چه کسانی بودند؟

همان سه وزیری که در واقعه هفتم تیر شهید شدند (شهید قندی، شهید کلانتری، شهید عباسپور)، البته نمی‌دانم عضو حزب جمهوری اسلامی بودند یا صرفاً در ارتباط با حزب بوده‌اند، چون حضورشان در واقعه هفتم تیر نمی‌تواند به معنای عضویت حزبی‌شان بوده باشد.

چون در همان جلسات هفتگی که ما با این عزیزان داشتیم خبر آمد که جلسه‌ی مهمی در حزب برگزار خواهد شد و شهید بهشتی می‌خواهند سخنرانی کنند و هر که می‌تواند حضور داشته باشد. در واقع آن جلسه هم به این صورت نبود که فقط حزبی‌ها حضور داشته باشند. بنده در این مورد تحقیق نکردم که آیا شهید قندی و شهید کلانتری و شهید عباسپور و شهید فیاض‌بخش عضو حزب بودند یا به خاطر مهم بودن جلسه روز هفتم تیر به آن دعوت شده بودند. به همه‌ی ما اعلام شده بود که جلسه خوبی است و هر کس می‌تواند بیاید. یعنی جلسه درون حزبی نبوده است.

با این حال، شهید قندی قطعاً طرفدار حزب جمهوری اسلامی بودند و با شهید بهشتی نزدیک بودند و با مرحوم هاشمی رفسنجانی نزدیک بودند و از این جهات، نزدیک به حزب جمهوری اسلامی و گروه‌های خط امامی بودند.

❖ آیا در کابینه و بین وزرا فرد یا افرادی بودند که به ایشان نزدیک بوده باشند یا ارتباط عمیق‌تر و صمیمانه‌تری با هم داشته باشند؟

شاید بتوانم بگویم با شهید عباسپور نزدیک‌تر بود و رفاقت بیشتری با هم داشتند چون از نظر سنی هم به یکدیگر نزدیک

بودند. اما در مجموع دکتر قندی با وزرای خط امامی نزدیک‌تر بود و فرد شایسته و وزیر خط امامی موفق‌تری بود.

❖ شما از این مسئله اطلاع داشتید که ایشان دروس حوزوی هم می‌خواندند؟
خیر.

❖ با توجه به همسویی شما تحت عنوان جریان خط امامی‌ها، آیا به جز جلسات هفتگی‌تان هیچ گونه ارتباط دیگری خارج از چهارچوب دولت وجود نداشت؟

چرا؟ ما حتی علاوه بر جلسات هفتگی که با هم داشتیم، به همراه خانواده‌هایمان جلسات ماهانه داشتیم. در این جلسات به همراه همسران و فرزندان خود در دوره‌های ماهانه حضور داشتیم. در این جلسات ما جدا می‌نشستیم و با هم صحبت می‌کردیم و خانم‌ها هم با هم گفت و گو می‌کردند. لذا از این طریق ارتباطات خانوادگی نزدیکی بین اعضا به وجود آمده بود.

به دلیل همین آشنایی‌ها و روابط صمیمی خانوادگی است که من از زمان شهادت شهید قندی هر ساله در ایام عید به دیدار خانواده‌ی ایشان رفته‌ام و برای بقیه وزرای شهید هم به همین ترتیب بوده است.

❖ به خاطر دارید که مبتکر این جلسات خانوادگی چه کسی بوده است؟
یادم نمی‌آید.

❖ بعد از شهادت دکتر قندی، چه کسی در کابینه جایگزین ایشان شد؟

در کابینه شهید رجایی یکی از معاونین ایشان به نام آقای دلجو به عنوان سرپرست انتخاب شدند.

❖ ماجرای شهادت دکتر قندی را کجا و به چه صورتی شنیدید؟

در زمان وقوع ماجرای هفتم تیر من در نخست وزیری و در کنار شهید رجایی بودم. هر دو با هم موضوع را شنیدیم و خیلی برایمان تکان‌دهنده بود. اولین کاری که با مشورت هم کردیم و انجام شد مراقبت بیشتر از مراکز دولتی بود.

با توجه به خبرهایی که از منافقین داشتیم، شنیده بودیم آن‌ها می‌گفتند این رژیم، رژیمی

آن شب [شب انفجار دفتر حزب] خیلی دردناک و شوکه کننده بود. برخی از وزرا هم آن شب به نخست وزیری آمدند و آنجا ماندند که یادم نیست کدام افراد بودند. آن شب من و شهید رجایی در نخست وزیری ماندیم. فردای واقعه هفتم تیر، صبح اول وقت فکر می‌کنم آقای هاشمی رفسنجانی هم آمدند و در این باره مشورت کردیم.

هم دادند به ما و بعد که حادثه شد از کمیته هم نیرو آمد.

زندگی شخصی وزرا، یا دارایی‌هایشان و شغل‌هایشان در دولت واضح بود؟ مثلاً از زندگی و وضعیت مالی دکتر قندی اطلاع داشتید؟

در آن زمان کسی به این مسائل کاری نداشت. مسئله این بود که در اولین مصوبات دولت، شهید رجایی حقوق وزرا را برابر معدل حقوق کارکنان دولت مقرر کرده بود که بررسی کردند و دیدند ۷ هزار تومان شد و وزرا ماهانه ۷ هزار تومان حقوق می‌گرفتند. این رقم تا کابینه آقای مهدوی کنی ادامه داشت و در کابینه ایشان حقوق ۷ هزار تومانی را به ۱۰ هزار تومان افزایش دادند. واقعاً مبلغ ۷ هزار تومان تکافوی زندگی را نمی‌کرد، افراد دیگر می‌توانستند شغل دوم داشته باشند، ولی وزرا نمی‌توانستند. همه‌ی وزرا بعضاً با امداد غیبی زندگی می‌کردند (خنده!). وضع وزرا خوب نبود و گاه وسایل منزلشان را می‌فروختند. باز وضعیت شهید قندی بهتر بود و در منزل پدرشان سکونت داشتند.

شناخت خودتان از شهید به‌طور ویژه در آن دوران چه از لحاظ شخصیت و منش سیاسی و نگاه و قضاوت شخصی‌تان در باره ایشان چگونه است؟ شهید قندی در کنار تمام آن خصوصیتی که

افراد بودند.

دولت و مشخصاً نخست وزیر چه واکنشی به واقعه هفتم تیر و شهادت وزرایش نشان داد؟

آن شب من و شهید رجایی در نخست وزیری ماندیم. فردای واقعه هفتم تیر، صبح اول وقت فکر می‌کنم آقای هاشمی رفسنجانی هم آمدند و در این باره مشورت کردیم. شهید رجایی همان روز صبح گفت وگویی تلفنی معروفشان را انجام دادند که به مردم دلداری و قوت قلب بدهند. در آن سخنرانی بود که شهید رجایی گفت: کابینه ما یک کابینه ۳۶ میلیونی است که مسئولیت‌اش با شهادت این عزیزان متوقف نمی‌شود.

تاثیر شهادت چهار وزیر در برنامه‌ها و تصمیمات دولت چگونه بود؟ آیا این واقعه منجر به تصمیمات خاصی برای محافظت یا احتیاط بیشتر شد؟

تا قبل از واقعه هفتم تیر، از زمانی که شهید رجایی وزیر شد تا انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی تیر، شهید رجایی به وزرایشان توصیه کرده بودند که پس‌رو و پیش‌رو نداشته باشند و وزیران هم محافظ با خودشان نمی‌بردند به اصطلاح، خیلی به این مسائل توجهی نداشتند. حتی اوایل خود من از منزل که میدان آرژانتین بود با اتوبوس به دفتر دولت می‌رفتم. یک خودروی هیلمن داشتم و برخی روزها می‌رفتم شهید رجایی را از منزلشان برمی‌داختم و با هم می‌آمدیم به نخست وزیری. به این صورت بود. واقعه هفتم تیر باعث شد که وزرا خود به خود مسائل امنیتی را رعایت کنند.

خود شهید رجایی را هم شهربانی فشار آورد و اصرار کرد که با خودروی مخصوص تردد کند. البته شهید رجایی می‌گفت خودروی ضد گلوله را نه از جهت محافظت، بلکه به خاطر این که آژیر دارد و می‌تواند سریع‌تر حرکت کند پذیرفته است. می‌گفت: با این خودروهای آژیر دار می‌توانم زودتر برسم دفتر حضرت امام.

من هم بعد از آن سوار بنزهای ضد گلوله شدم و دو سه تا محافظ از بچه‌های شهربانی

نیست که متکی به تشکیلات و سازماندهی نیرومند باشد. مشکل از عده‌ای افراد است و اگر این افراد را بزینم ساقط خواهد شد و بلافاصله پس از ترور و زدن افراد باید دست به کار شویم. ما این طرز تلقی و تصمیم آن‌ها را می‌دانستیم. بلافاصله من و شهید رجایی به این نتیجه رسیدیم که خوب است آماده باش نظامی بدهیم. ولی اشکال کار آنجا بود که نیروی لازم برای این کار را در اختیار نداشتیم. سپاه هنوز به صورت یک نهاد نظامی شکل و قوام نگرفته بود. چون فرمانده کل قوا آقای بنی‌صدر بود، در رابطه با واحدهای ارتش هم ما خیلی کنترلی نمی‌توانستیم داشته باشیم و قدرت این را نداشتیم که به ارتش آماده باش بدهیم.

لذا به این نتیجه رسیدیم که تنها فرمانده‌ای که می‌شناختیم و می‌شد به وی اتکا کنیم و نیرو هم در اختیار داشت، شهید نامجو بود. شهید نامجو در آن زمان فرمانده دانشگاه افسری بود و می‌دانستیم که دانشجویان دانشگاه افسری را به طوری گزینش می‌کنند که همفکر و هم‌جهت با انقلاب باشند و خط امامی باشند.

نظم دانشگاه افسری هم خیلی خوب بود و یک نیروی ۱۰۰۰ نفری مسلح داشت. شهید رجایی از دفترشان با شهید نامجو تماس گرفتند و موضوع را به ایشان توضیح دادند. گفتند خیلی مراقب باش و به دانشگاه افسری آماده باش بده که بتوانی در مقابل حوادث مشابه احتمالی واکنش نشان بدهی. شهید نامجو هم اقدام کردند. آن شب هر دو در نخست وزیری خوابیدیم.

خاطره خاصی از ماجرای شهادت دکتر قندی دارید؟

از خاطرات تلخ شب واقعه هفتم تیر این بود که خانم شهید قندی که باردار هم بودند خودشان را رساندند به نخست وزیری و این مسئله خیلی برای ما تلخ بود. ما به ایشان دلداری دادیم.

آن شب خیلی دردناک و شوکه کننده بود. برخی از وزرا هم آن شب به نخست وزیری آمدند و آنجا ماندند که یادم نیست کدام

شهید قندی در کنار تمام آن خصوصياتی که برشمردم، از لحاظ فکری، سیاسی و اجرایی خیلی آدم دوست‌داشتنی بود و آدم از معاشرت با ایشان احساس لذت می‌کرد

برشمردم، از لحاظ فکری، سیاسی و اجرایی خیلی آدم دوست‌داشتنی بود و آدم از معاشرت با ایشان احساس لذت می‌کرد. ایشان خیلی خونسرد بودند و من هیچ وقت در طی مدتی که با ایشان در دولت شهید رجایی همکار بودم عصبانیت و برافروختگی از ایشان ندیدم. شهید قندی آدم سلیم و خونسرد و دوست‌داشتنی بود. آدم خوشش می‌آمد به عنوان یک دوست و همکار با ایشان ارتباط برقرار کند و همیشه لبخند به لب داشتند و در برخورد با مسائل خیلی خونسرد بودند. ما به خاطر از دست دادن ایشان خیلی غصه خوردیم.

دکتر قندی در تمام مدت تحصیل، با فاصله زیاد نسبت به دیگران، شاگرد ممتاز و نخبه بوده است. آیا این ممتازی و نخبگی در طی حضورشان در دولت هم مشهود بود؟

بله، همین که با توجه به تجربه کوتاهی که داشت جز وزرای خوب و موفق دولت بود، از نشانه‌های نخبگی ایشان بود. بالاخره چیزی که عامل کم تجربگی را جبران می‌کرد IQ بالا و ممتاز بودن به لحاظ علمی و داشتن اطلاعات علمی و تخصصی بود که ایشان داشت. من هیچ وقت ندیدم ایشان حرف غیرکارشناسی نسبت به کار خودش بزنند. رشته من هم الکترونیک بود و فوق لیسانس الکترونیک گرفته بودم و سال‌ها بود که در شرکت‌های مخابرات کار می‌کردم. با توجه به آشنایی که به این حوزه داشتم می‌دیدم ایشان خیلی قوی بودند و در حدی که بضاعت من بود عرض می‌کنم که هیچ وقت نمی‌شد از ایشان ایرادی گرفت و خیلی حرف‌هایشان پخته و سنجیده بود. خود من

هم قبل از انقلاب در نصب و راه‌اندازی سیستم مایکروویو کشور که تازه آمده بود خیلی نقش داشتم و در این زمینه، شرکتی داشتیم با همکارانم.

شهید قندی در زمینه مخابراتی کار می‌کرد و تخصصش مخابرات بود. در نصب و راه‌اندازی سیستم ارتباط با ماهواره اسدآباد کار می‌کرد. با وجود همه‌ی این‌ها، شهید قندی از لحاظ علمی قوی بودند. چون خودم سررشته داشتم می‌گویم. ایشان از نظر تخصص و کارایی در کارشان مسلط بودند.

به نظر شما اگر دکتر قندی زنده بود، امروز جزو کدام افراد بود؟ بعضی از شخصیت‌ها جریان‌ساز هستند و می‌توانند اثرگذار باشند. به نظر شما ایشان تأثیرشان در حد تخصصشان می‌ماند یا امکان داشت به فردی جریان‌ساز در حوزه سیاست تبدیل شوند؟

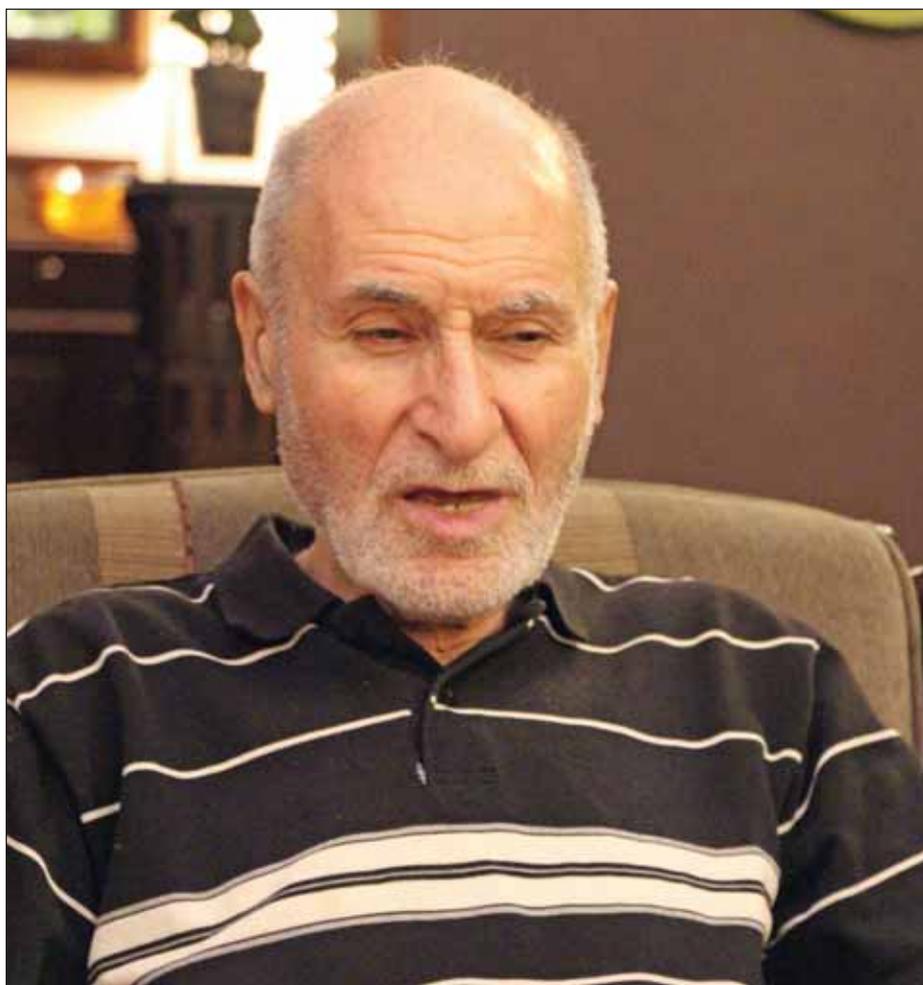
نمی‌توانم پیش‌بینی کنم، اما واضح است که

در کار تخصصی خودشان حتماً فرد اثرگذار و موثقی می‌شدند.

با توجه به این که فرمودید ارتباط‌هایتان در حد خانواده‌ها هم بود، شناخت شما از خانواده شهید قندی چقدر است؟

پسران و دختران گلی دارند. من در طی این سال‌ها سیر مراحل بزرگ شدنشان را دیده‌ام. فرزندان آن شهید بزرگوار پا گذاشتند جای پای پدرشان و مسیر پدر را رفتند. خانم ایشان واقعاً خوب هستند خدا حفظ‌شان کند. فرزندان شهید بزرگ شدند. پزشک شدند، متخصص شدند. از نظر تحصیلی و حرفه‌ای شکر خدا تاپ هستند و به لحاظ علمی و تخصصی خیلی قوی هستند.

آقای مهندس از بابت وقتی که در رابطه با شهید قندی در اختیار شاهد یاران گذاشتید، سپاسگزاریم.





گفتگوی شاهد یاران با دکتر مهندس سید مرتضی نبوی همکار شهید قندی

شهید قندی شخصیتی جامع الاطراف داشتند

درآمد

مهندس سید مرتضی نبوی از چهره‌های شناخته شده‌ای است که سابقه حضور در حزب جمهوری اسلامی و شورای مرکزی آن را در کارنامه سیاسی خود دارد. وی پس از عضویت در حزب جمهوری اسلامی در مقطعی در سال ۵۹ به سپاه پاسداران می‌رود و پس از آن و به درخواست نخست‌وزیر وقت، شهید محمدعلی رجایی به دولت می‌رود تا به وزیر وقت پست و تلگراف و تلفن، شهید «محمود قندی» در این وزارتخانه کمک کند.

پس از شهادت شهید قندی در انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی، مرتضی نبوی در کابینه محمدجواد باهنر، وزیر پست و تلگراف و تلفن می‌شود و پس از شهادت محمدجواد باهنر در انفجار دفتر نخست‌وزیری، نبوی نیز مانند بسیاری از وزرای دیگر در کابینه انتقالی آیت‌الله مهدوی کنی نیز حضور دارد. پس از نخست‌وزیری مهندس میرحسین موسوی، نبوی نیز همچنان در وزارت پست و تلگراف و تلفن ابقا می‌شود و تا سال ۱۳۶۴ به کار خود ادامه می‌دهد.

نبوی خود را علاوه بر همکار در وزارت پست و تلگراف، شاگرد شهید قندی می‌داند و معتقد است که در کنار شهید توانسته اقدامات بنیادی و ساختاری مانند، تشکیل مرکز تحقیقات مخابرات و مدیریت چالش در حوزه مخابرات را انجام دهد.

زمانی که ما خدمت دکتر قندی رسیدیم، ایشان را یک شخصیت فوق‌العاده دینی و مذهبی و انقلابی و در عالی‌ترین سطح تخصص یافتیم، یعنی ایشان یک شخصیت جامع‌الاطراف بود، یعنی هم در بعد دینی، هم در بعد انقلابی و هم بعد تخصصی در سطح بالایی بودند.

کلام اخلاقی ایشان در تلویزیون پخش می‌شود، می‌خواندند. یعنی دکتر قندی در سه زمینه فوق استادان بزرگی داشتند و در درس فقه هم به مرحله خارج رسیده بودند که یک مجتهد مسلم در فقه هم می‌توانستند باشند.

علت توصیه شهید رجایی به حضور شما در مخابرات و همکاری با دکتر قندی چه چیزی بود؟

آن زمان شرایط بسیار سخت بود و مخابرات از حوزه‌های بسیار حساس بود. پس از پیروزی انقلاب می‌گفتند که کارمندان دو نهاد شرایط ویژه‌ای دارند؛ یکی سازمان صدا و سیما و دیگری شرکت مخابرات و در حقیقت این دو سازمان از نظر عدم رعایت حجاب پرسنل خانم، شناخته شده بودند.

مخابرات در آن ایام حوزه‌ای بود که برای ساواک بسیار حساس بود، چرا که از طریق این شرکت اقدام به شنود مکالمات می‌کردند و به همین دلیل در آن‌جا نیروهای زیادی داشتند. در سال ۱۳۵۹ آقای رجایی صلاح دیدند که من هم در کنار دکتر قندی و برای کمک به امور، در خدمت ایشان حضور داشته باشم.

چه زمانی از سوی شهید قندی به پست معاونت مالی و اداری منصوب شدید؟ من در آن زمان در سپاه و در خدمت آقای محسن رضایی بودم، در جلسه‌ای که با آقای قندی داشتم ایشان بنده را به عنوان معاونت مالی

رفتاری و کاری چگونه ارزیابی می‌کنید؟ زمانی که ما خدمت دکتر قندی رسیدیم، ایشان را یک شخصیت فوق‌العاده دینی و مذهبی و انقلابی و در عالی‌ترین سطح تخصص یافتیم، یعنی ایشان یک شخصیت جامع‌الاطراف بود، شهید قندی هم در بعد دینی، هم در بعد انقلابی و هم بعد تخصصی در سطح بالایی قرارداشتند و در هر سه زمینه سرآمد زمان خودشان بودند.

دوران دبیرستان را در دبیرستان علوی گذرانده بودند که استاد روزبه رئیس آن دبیرستان بودند و از بنیان‌گذاران آن دبیرستان. از لحاظ سطح علمی خود ایشان که از اساتید دانشگاه بودند در این دبیرستان تدریس می‌کردند و مدرسه علوی را تأسیس کرده بودند برای تربیت فرزندان که خانواده‌های مذهبی داشتند. ایشان به شهید قندی به عنوان یکی از ستاره‌های دبیرستان می‌نگریستند و اعتقاد داشتند که ایشان از نظر تخصصی و دینی بسیار شکوفا خواهند شد، آن هم در مدرسه‌ای که عمدتاً دانش‌آموزان با استعدادی داشته، ایشان درخشان‌تر از سایرین بودند و در تمامی دوران دبیرستان شاگرد اول بوده و توانسته بودند با معدل نزدیک ۲۰ فارغ‌التحصیل شوند. این مسئله حکایت از استعداد و نبوغ دکتر قندی داشته است.

در دوران دانشگاه و دروه دانشجویی هم همین‌طور بودند. در دانشکده فنی یک کتابخانه‌ای بود که پاتوق بچه‌های اسلامی و مسلمان بود، ایشان در آن‌جا هم فعال بودند. زمانی هم که به آمریکا رفتند به همراه شهید چمران انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا را تأسیس کردند و نقش بسیار مهمی در آن‌جا داشتند و این چنین شخصیتی زمانی که به ایران بازگشت، تکامل یافت.

دغدغه‌های دینی، دکتر قندی را در کنار رشته تخصصی تحصیلی‌شان به سمت فقه و فلسفه نیز کشانده بود. آیا در جریان تحصیل ایشان در این زمینه بودید؟

بله، ایشان تفسیر قرآن را در محضر مرحوم آیت‌الله طباطبائی، فلسفه را خدمت شهید استاد مطهری و فقه را نزد آقای مجتهدی که از مجتهدین اخلاقی شناخته شده است و هنوز هم

آقای مهندس مرتضی نبوی، با تشکر از حضور شما در این گفت‌وگو، لطفاً درباره دوران همکاری خود با شهید قندی صحبت بفرمایید.

ابتدا باید درود بفرستیم بر روان پاک شهدا و امام شهدا و آرزوی سلامتی برای رهبر معظم انقلاب و آرزوی توفیق برای خدمت‌گذاران به انقلاب و نظام اسلامی.

علت این‌که بنده این مصاحبه را پذیرفتم احساس دینی بود که احساس می‌کردم این شهید بزرگوار بر گردن ما دارد. ایشان پیش‌قدم و پیشکسوت در وزارت پست و تلگراف بودند و اصلاحات اساسی را در این وزارتخانه شروع کرده بودند و ما هم به واسطه شهید بزرگوار آقای رجایی به ایشان ملحق شدیم، برای این‌که در خدمت ایشان باشیم تا در آن شرایط خیلی سخت و حساسی که کشور داشت و وزارتخانه‌ها و دستگاه‌های مختلف با آن روبه‌رو بودند، بتوانیم کمکی داشته باشیم.

آقای رجایی در دوران دبیرستان معلم من بودند و به واسطه شناختی که از بنده داشتند و به دلیل ارتباطی که با ایشان داشتم در مقطعی که نخست‌وزیر بودند و آقای محمود قندی هم وزیر پست و تلگراف ایشان بودند، به خاطر شرایطی که در آن زمان وجود داشت تشخیص داده بودند که بنده چون رشته‌ام برق هست می‌توانم بیایم و در خدمت دولت باشم و گوشه‌ای از مشکلات را حل نمایم.

دکتر قندی متخصص برق بودند و از چهره‌های برجسته در زمینه مخابرات، از سابقه تحصیلات ایشان اطلاع دارید؟

دکتر قندی در سال ۱۳۴۵ در رشته الکترومکانیک در مقطع کارشناسی ارشد از دانشکده فنی دانشگاه تهران فارغ‌التحصیل شده بودند و بعد از آن هم به آمریکا رفته و دکترای خود را در آن‌جا اخذ کردند و در سال ۱۳۵۹ به ایران بازگشتند. در حقیقت واسطه آشنایی ما شهید رجایی بودند و ما پیش از آن ارتباطی با هم نداشتیم.

با توجه به این‌که شما در وزارت خانه پست و تلگراف و تلفن با ایشان همکاری داشتید، شخصیت شهید قندی را در ابعاد

هم جزو شهدا هستند. ایشان در زمانی که شهید چمران به شهادت رسیدند این جمله معروف را گفتند: «شهادت فیض عظیمی است که هرکس نمی‌تواند بدان دست پیدا کند» و خودشان به این فیض بزرگ دست یافتند.

❖ آیا در طول مدت همکاری‌تان با شهیدی قندی اختلاف نظرهایی میان شما و ایشان بود؟ در این صورت، چگونه اختلاف نظرهای‌تان را در مورد مسائل کاری برطرف می‌کردید؟

من یک خاطره بسیار آموزنده از شهید رجایی دارم و این است که من و آقای شهید قندی تقریباً در تمامی مسائل با هم هم عقیده بودیم، اما یک سری اختلاف نظرهایی هم با ایشان داشتم و یادم است که آقای رجایی را دیدم و آن‌ها را به صورت گلایه مطرح کردم که ما یک همچین اختلاف نظرهایی پیدا کرده‌ایم که آقای رجایی گفتند که من هم شما و هم آقای دکتر قندی را قبول دارم، شما بروید با هم اختلافات‌تان را حل کنید و به خودشان اجازه ندادند که وارد اختلاف ما شوند و این یک درس بسیار بزرگی است که نخبگان ما باید بگیرند و خودشان اختلافات‌شان را حل نمایند.

❖ چالش‌های پیش‌روی اداره شرکت

ایشان را یک شخصیت متواضع و آرام دیدم و از برخوردهای ایشان مشخص بود که یک انسان دینی و فقهی تمام عیار هستند و همچنین یک فرد انقلابی، چرا که به دلیل پخش اعلامیه‌های حضرت امام چند ماهی بازداشت شده بودند.

حس کردم که ایشان یک لنگرگاه هستند، چرا که از یک آرامش وطمأنینه خاصی برخوردار بودند



تعطیل کردند و آنجا که این مرکز یک فضای غیر انقلابی داشت، پس از تعطیلی آن را از نو و با نیروهای متخصص انقلابی بنا گذاشتند. این مرکز که البته هنوز هم هست، در دوران جنگ به جبهه‌ها کمک بسیاری می‌کرد و برخی از نیازهای مخابراتی جبهه‌ها را از جنبه الکترونیکی پشتیبانی کرد و در طراحی و ساخت مراکز تلفن الکترونیکی و دیجیتال در داخل و به کارگیری نیروهای متخصص داخلی برای تهیه بسیاری از دستگاه‌های این مراکز در داخل کشور، اقدامات وسیع و تلاش بسیاری کرده است.

❖ رابطه شما در مدت همکاری با دکتر قندی به چه نحوی بود و چقدر ایشان را می‌دیدید؟

ما به دلیل ارتباط شغلی زیاد، با هم ارتباط مستمر داشتیم.

❖ به یاد دارید شهید قندی را چه زمان و چگونه ملاقات کردید؟

به طور مشخص آخرین دیدار را به یاد ندارم و زمانی که خبر بمب‌گذاری محل حزب جمهوری اسلامی را شنیدم به محل ساختمان حزب آمدم، دیدم که دفتر حزب یک ویرانه است و در آنجا بود که فهمیدم دکتر قندی

و اداری شرکت مخابرات ایران منصوب کردند. در آن جلسه، ایشان را یک شخصیت متواضع و آرام دیدم و از برخوردهای ایشان مشخص بود که یک انسان دینی و فقهی تمام عیار هستند و همچنین یک فرد انقلابی، چرا که در دوران انقلاب هم به دلیل پخش اعلامیه‌های حضرت امام چند ماهی را بازداشت شده بودند. در حقیقت حس کردم که ایشان یک لنگرگاه هستند، چرا که از یک آرامش و طمأنینه خاصی برخوردار بودند و پشتوانه تخصصی بالایی داشتند.

❖ لطفاً از دوران همکاری خود و شهید قندی بگویید. آیا ایشان در جذب نیروهای متخصص و انقلابی در شرکت مخابرات و وزارتخانه اقدامات موثری انجام دادند؟

زمانی که من که به شرکت مخابرات وارد شدم، دیدم که چهره‌های بسیار خوب و متخصص و مسلمان را جذب کرده‌اند و دوستانی را که از انجمن اسلامی آمریکا می‌شناختند که اکثراً هم دکترای الکترونیک داشتند و این رشته مربوط به مخابرات بود به همکاری دعوت کرده بودند. یکی از اقدام‌هایی که ایشان در شرکت مخابرات انجام دادند این بود که مرکزی به نام مرکز تحقیقات مخابرات را به طور موقت



شهید دکتر محمود قندی در جمع عده ای از کارکنان وزارت پست و تلگراف و تلفن

ایشان یک شخصیت قرآنی،
فقهی و فلسفی داشتند و در
کنار آن، دارای تخصص در
سطح بالا بودند. در نتیجه،
این شخصیت جامع برای
تحول در حوزه پست و
مخابرات خیلی مغتنم بود

می‌کنم؛ افرادی که یک شخصیت دینی جا افتاده داشتند افراد معتدلی بودند. یعنی نه خیلی چپ بودند و نه خیلی راست. و وقتی چنین ویژگی‌هایی وجود داشت مصون از افراط و تفریط و گرایش به چپ و راست بودند و من این گونه پیش‌بینی می‌کنم که شهید دکتر قندی نیز که یک شخصیت دینی جا افتاده بود، اهل اعتدال بودند و از همان ابتدا و بعدها که ادامه پیدا کرد افراد مشابه ایشان خیلی به چپ و راست نغلتیدند. و اگر اکنون ایشان در فضای سیاسی کشور حضور داشتند، کماکان پیرو خط امام بوده و در این مسیر حرکت کرده و از مسیر انقلابی خود منحرف نمی‌شدند.

❖ و در پایان، توصیف شهید قندی در قالب یک جمله؛

ایشان یک دریای آرام بودند، شخصیتی انقلابی، معتدل و قرآنی که قرآن در زندگیشان نهادینه شده است. ■

بله. زمانی که ایشان به شهادت رسیدند و بنده وزیر شدم، آغاز نخستین برنامه پنج ساله توسعه کشور رقم خورد که بنده بخش مخابرات این برنامه را به کمک همان افرادی که شهید قندی جذب مخابرات کرده بودند، تدوین کردیم.

❖ دید ایشان نسبت به آینده کشور چگونه بود؟

ایشان یک شخصیت قرآنی، فقهی و فلسفی داشتند و در کنار آن، دارای تخصص در سطح بالا بودند. در نتیجه، این شخصیت جامع برای تحول در حوزه پست و مخابرات خیلی مغتنم بود و پایه‌هایی را که ایشان بنا نهادند ما بر اساس همان ساختارها، کار را ادامه دادیم و پست و مخابرات از جاهایی بود که بسیار سریع متحول شد.

شهید قندی تلاش کردند که نیازهای آن روز جامعه را پاسخ دهند و زمانی که ما کار را شروع کردیم، بسیاری از شهرها مرکز تلفن خودکار نداشتند که به سرعت این کار انجام شد، چرا که یک امر مورد نیاز مردم بود و خود مردم در این امر مشارکت داشتند و خیلی سریع بسیاری از شهرها دارای مرکز مخابرات خودکار شدند.

❖ به نظر شما اگر امروز شهید قندی زنده بودند، دیدگاه سیاسی ایشان چگونه بود و در چه دسته‌بندی‌های فکری و سیاسی گنجانده می‌شدند؟

من بر اساس تجربه‌ای که دارم، تصور

مخابرات و وزارت پست و تلگراف و تلفن چگونه بود و شهید قندی چگونه با آن‌ها مواجه می‌شد؟ آیا ایشان استراتژی مشخصی برای برخورد با چالش‌های آن دوره داشتند؟ در اوایل پیروزی انقلاب حساسیت بسیار بالا بود و به طور طبیعی حتی خانم‌هایی که پیش از انقلاب بی‌حجاب بودند خودشان به‌طور طبیعی حجاب را انتخاب کرده بودند و این حساسیت در میان مردم و دولت وجود داشت که فضا اسلامی باشد و ما تلاش می‌کردیم که این وضعیت سامان پذیرد.

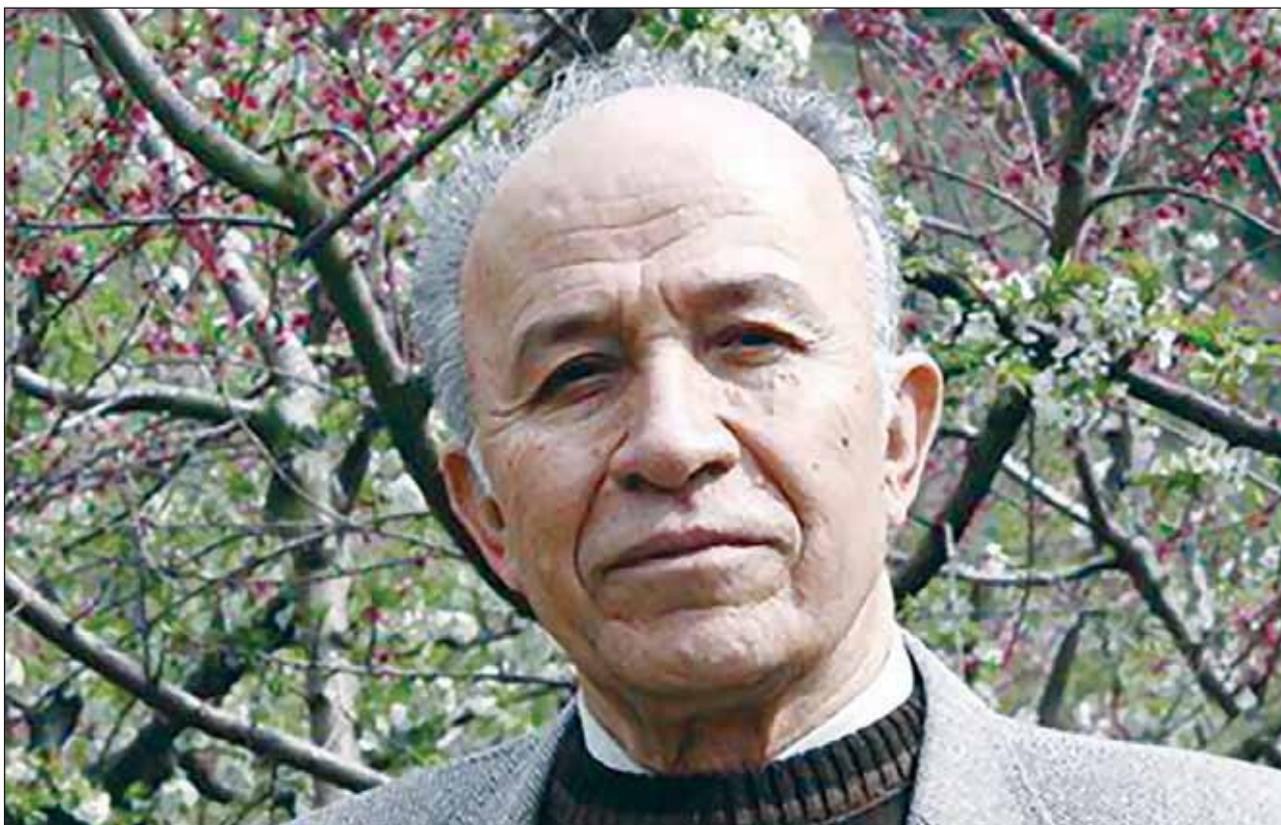
در این زمینه هم دکتر قندی از این روند کاملاً پشتیبانی کردند و موجب شد کسانی که این امر را رعایت می‌کردند در کار خود باقی می‌ماندند و کسانی را که رعایت نمی‌کردند، مدتی از خدمت محروم می‌کردیم تا شاید شرایط جدید را بپذیرند و بدین ترتیب فضا بعد از چند ماه کاملاً تغییر پیدا کرد. بنابراین یک چالش که رعایت حجاب توسط نیروها بود را ایشان به این نحو مدیریت کردند.

همکاری ما تقریباً یکسال طول کشید و یکی دیگر از چالش‌های موجود، خود مراکز مخابراتی بودند که هنوز کسانی از کارمندان ساواک در این مراکز حضور داشتند که نیازمند شناسایی بودند و این افراد هم به مرور شناسایی و پاکسازی شدند.

❖ انتصاب افراد و جذب نیروهای جدید در زمان وزارت شهید قندی و مدیریت عاملی شرکت مخابرات از سوی ایشان، چگونه انجام می‌شد؟

به کار گماردن افراد متخصص در مجموعه مخابرات را باید یکی دیگر از خدمات ایشان، محسوب کرد. در آن زمان آقای دکتر عارف به شرکت مخابرات دعوت شدند و معاونت توسعه شرکت مخابرات بر عهده ایشان بود. دکتر واعظی هم در آن زمان مسئولیت داشتند و بسیاری از اساتید برجسته و متخصص در وزارتخانه و در معاونت‌های مختلف حضور داشتند.

❖ آیا انتصابات دکتر قندی و انتخاب افراد متخصص توانست به تاثیراتی پایدار برای دوره‌های بعدی تبدیل شود؟



مهندس عبدالمحمد داراب مدیر شرکت مخابرات در گفت و گو با شاهد یاران از همکاری خود با شهید قندی می گوید

شهید قندی، متخصص و در مدیریت قاطع بودند

درآمد

مهندس عبدالمحمد داراب که دارای مدرک کارشناسی فیزیک و کارشناسی ارشد الکترونیک از دانشکده علوم دانشگاه تهران است، در سال ۱۳۴۷ همکاری خود را با شرکت سهامی تلفن ایران آغاز کرد. وی در اوایل سال ۵۸، پس از انتخاب شهید دکتر قندی به عنوان وزیر پست و تلگراف و تلفن، از طرف وی به عنوان عضو هیئت مدیره مخابرات و قائم مقام مدیر عامل شرکت مخابرات ایران منصوب شد و تا زمان شهادت شهید قندی در سال ۶۰ این مسئولیت را به عهده داشت.

مهندس داراب در دوران وزارت مهندس نبوی عهده دار مسئولیت دفتر برنامه ریزی و کنترل برنامه های شرکت مخابرات ایران شد و با آغاز وزارت مهندس غرضی و در ۱۲ سال دوران وزارت وی، عضو هیئت مدیره شرکت مخابرات باقی ماند.

داراب با اشاره به دوران وزارت شهید قندی و نحوه ارتباط کاری و تخصصی با این شهید بزرگوار می گوید: «زمانی که دکتر قندی وزیر شد، در دنیای مخابرات، سیستم های الکترومکانیکی و نیمه الکترونیکی جایش را به الکترونیک و دیجیتال می داد، شهید قندی به منظور ارتقاء دانش فنی کارکنان مخابرات، تعدادی از نخبگان را انتخاب کرد تا به چند کشور سفر کنند و با جدیدترین فناوری های مخابراتی آشنا شوند، گزارش هایی که این افراد دادند پایه ای برای تصمیم سازی در مورد تغییر سیستم های مخابراتی و تدوین طرح های توسعه مخابرات شد.»

در گفت و گویی که از نظراتان می گذرد، خاطرات مهندس عبدالمحمد داراب قائم مقام دکتر محمود قندی و از دوستان نزدیک این شهید بزرگوار را مورد بررسی قرار داده ایم.

❖ **نخستین دیدار شما و شهید دکتر قندی به چه مقطعی و در چه زمانی باز می‌گردد؟**

دبیرستان علوی در سال ۱۳۳۵ تأسیس شد و شهید قندی از همان سال در دبیرستان بودند، ولی من سال پنجم و ششم را به آنجا رفتم و ایشان را برای اولین بار در مهر ۱۳۳۸ دیدم و با هم آشنا شدیم و هم‌کلاس بودیم.

❖ **احساس و برداشت شما از شهید قندی در نخستین دیدارتان با ایشان چگونه بود؟**

محیط دبیرستان علوی به گونه‌ای بود که همه احساس می‌کردند با هم خانواده و برادر هستند و خدا رحمت کند مرحوم آقای روزبه و آقای علامه را که جو این مدرسه را طوری ایجاد کرده بودند که همه نسبت به هم احساس برادری داشتند و مسئله‌ای که برداشت خاصی یا تفکر خاصی ایجاد شود، وجود نداشت.

اما نکته‌ای که وجود داشت و خیلی از هم‌کلاسی‌ها هم آن را احساس می‌کردند، استعداد فوق‌العاده محمود قندی بود که هوش بسیار بالایی داشتند و در کلاس زمانی که دانش‌آموزان پاسخی به سوالات نداشتند، معلم سریع رو می‌کردند به شهید قندی و ایشان پاسخ می‌داد و اکثراً ایشان سریع‌الانتقال‌تر بودند و زودتر پاسخ پرسش‌ها را می‌دادند.

❖ **دوران مدرسه معمولاً دوران خاطرات پایدار و دوستی‌های ماندگار است، لطفاً کمی از دوران مدرسه و آغاز دوستی‌ها با آن شهید بزرگوار برای ما صحبت کنید.**

مرحوم آقای علامه موسس مدرسه علوی، ساختاری را بنا گذاشتند که سال آخر دبیرستان در روز عید غدیر همه را در منزل خودشان جمع می‌کردند و بعد در آنجا معلم و شاگردان با هم صیغه اخوت می‌خواندند و ما هم در آن موقع ۱۶ نفر دانش‌آموز بودیم و چهار نفر از معلمان که با هم صیغه اخوت خواندیم.

بعد از پایان دوران دبیرستان هم ما به طور مرتب سالی چهار بار برای تجدید دیدار و صحبت کردن و چگونگی ادامه تحصیل، با همدیگر جلسه داشتیم.

در آن سال، ما اکثر دانش‌آموزان مدرسه علوی در دانشگاه تهران قبول شدیم. شهید قندی در دانشکده فنی دانشگاه تهران و من در دانشکده علوم دانشگاه تهران پذیرفته شدیم. در دانشگاه هم در زمان تعطیلی ساعت ناهار و نماز ظهر همدیگر را می‌دیدیم. جدا از آن جلساتی را هم به صورت فصلی با بچه‌های مدرسه داشتیم.

❖ **شهید قندی جدای از برتری علمی دوران مدرسه علوی، چه ویژگی‌های دیگری داشتند؟**

آقای قندی علاوه بر درس‌شان در زمینه ورزش هم بسیار فعال بودند. ایشان در مدرسه تنیس روی میز بازی می‌کردند و در دانشگاه هم جزو تیم تنیس دانشگاه بودند که هفته‌ای دو روز ایشان را با وسایل تنیس در کنار سایر ورزشکاران می‌دیدیم و به این رشته خیلی علاقه داشتند.

❖ **روابط شما با شهید قندی در طی دوران دانشجویی در دانشگاه تهران چقدر بود و چگونه طی شد؟**

مرحوم مهندس بازرگان در آن زمان استاد دانشکده فنی دانشگاه تهران بودند و به صورت مرتب هم جلسات سخنرانی برای دانشجویانی با گرایش اسلامی می‌گذاشتند و دانشجویان زیادی در این جلسات شرکت می‌کردند. مرحوم شهید قندی هم زمان این جلسات را به ما اطلاع می‌دادند و ما برای استفاده کردن از سخنرانی‌های مرحوم مهندس بازرگان به دانشکده فنی می‌رفتیم.

از نظر درسی چون دانشکده‌های ما از هم جدا بود با همدیگر ارتباطی نداشتیم ولی به مجرد این‌که ایشان مدرک کارشناسی ارشد خود را گرفتند، چون نمره‌هایشان بالا بود بلافاصله از دانشگاه‌های آمریکا برای ایشان پذیرش آمد که ایشان برای ادامه تحصیل به آنجا رفتند و دوره دکترای خود را در آمریکا طی کردند. در این مدت ارتباط ما با ایشان از طریق مکاتباتی بود که ایشان برای جلساتی که داشتیم می‌فرستادند و در جلسات مطرح می‌کردیم و در طی سال هم که به تعطیلات می‌آمدند، جلساتی را می‌گذاشتیم و همدیگر را

می‌دیدیم.

❖ **در آن جلساتی که اشاره کردید چه مسائلی مطرح می‌شد؟ آیا به مسائل سیاسی هم می‌پرداختند؟**

همدوره ایشان در آمریکا شهید چمران بود که به همراه ایشان و چند تن دیگر از دوستان‌شان انجمن اسلامی دانشجویان را در آمریکا تشکیل داده بودند و در انجمن اسلامی متن‌های سیاسی و پیام‌های امام را توضیح و تجزیه و تحلیل کرده و انتشار می‌دادند.

❖ **گرایشات مذهبی دکتر قندی چگونه بود و آیا در جریان تحصیلات حوزوی ایشان قرار داشتید؟**

شهید قندی در ایران هم که بودند مرحوم آقای علامه بیشتر مسائل مربوط به سوالاتی که در رساله بود را مطرح می‌کردند و شهید قندی در جواب دادن به آن‌ها بسیار مسلط نشان دادند که بعدها ما فهمیدیم ایشان برای ادامه درس‌های حوزوی خیلی علاقه داشتند و زمانی هم که برای تعطیلات تابستانی به ایران می‌آمدند و بعد هم که درسشان تمام شد و برای همیشه به ایران بازگشتند به طور مرتب به پای درس استاد مطهری می‌رفتند و شنیدیم که تا سطح خارج فقه هم خوانده بودند و قصد ادامه تحصیل در این زمینه را داشتند.

❖ **پس از بازگشت به ایران با ایشان**

شهید قندی در ایران هم که بودند مرحوم آقای علامه بیشتر مسائل مربوط به سوالاتی که در رساله بود را مطرح می‌کردند و شهید قندی در جواب دادن به آنها بسیار مسلط نشان دادند که بعدها ما فهمیدیم ایشان برای ادامه درس‌های حوزوی خیلی علاقه داشتند و به طور مرتب به پای درس استاد مطهری می‌رفتند.

و مخابرات انجام دادند که برای شما خیلی نمود داشت و بدنه تخصصی و کارشناسی شرکت مخابرات هم آن را می پذیرفت؟

نه تنها من، بلکه بسیاری از مهندسان قدیمی مخابرات به اشراف ایشان به مسائل مخابرات احسنت می گفتند. چرا که درست آن زمان که شهید بزرگوار به عنوان وزیر انتخاب شدند و پیش از انقلاب برای اولین بار، شرکت مخابرات ایران حدود ۱۲۶ هزار خط تلفن الکترونیکی را از آمریکا خریده بود و در چند مرکز نصب کرده بود که یکی دوتای آن راه افتاده بود و بقیه نیمه کاره بود که وقتی انقلاب شد آمریکایی ها رفتند و این اقدامات نیمه کاره ماند.

شهید قندی تمامی مهندسان را گرد هم آورد و چون خودشان به مسائل مخابراتی اشراف کامل داشتند، گفتند که هیچ نگرانی نداشته باشید و بروید و خودتان آزمایش کنید و روی آن ها کار کنید و خودتان آن ها را راه بیندازید و تکمیل کنید، ما نیازی نداریم که آمریکایی ها بیایند و این کارها را برای ما انجام دهند.

به گروه مخابرات که متشکل از چند نفر از مهندسین زبده بودند مأموریت دادند تا بروند به کشورهای اروپایی و ژاپن و سیستم های

شاغل بودیم، جلسه ای را در منزل خود برای مشورت در رابطه با پذیرش پیشنهاد پست وزارت تشکیل دادند.

ما خدمت ایشان عرض کردیم که مسئله مهم توانایی است که شما توانایی اش را دارید و ما نیز در امور به شما کمک خواهیم کرد. پس از این، ایشان به وزارت منصوب شدند و از آن زمان ما با همدیگر ارتباط کاری نزدیکی داشتیم و دکتر قندی خودشان به عنوان مسئول مخابرات، حکم قائم مقامی شرکت مخابرات را به من دادند که کارهای مخابرات را من از طرف ایشان انجام دهم.

♦ **رفتار شخصی و منش مدیریتی دکتر قندی را در طول مدت همکاری با ایشان چگونه می دیدید؟**

در موضوع همکاری با شهید قندی می توان گفت کار با شهید قندی راحت بود، چون صداقت خاصی داشت و پیگیر همان چیزی بود که می گفت. دکتر قندی تحصیلات خود را در رشته مخابرات و با مدرک دکترا انجام داده بود و به همین دلیل از نگاه فنی به مسایل مخابرات مسلط بود و انتصابات را با مشورت افراد مورد وثوق انجام می داد.

♦ **شهید قندی چه اقداماتی در زمینه فنی**

دیدار داشتید؟ ارتباط شما به چه صورت بود؟

ارتباط من با ایشان از سایر دوستان بیشتر بود و علت آن این بود که زمانی که ایشان به ایران بازگشتند چون دکترای رشته مخابرات را داشتند، وزارت پست و تلگراف و تلفن از ایشان دعوت کرد و در دانشکده مخابرات از ایشان به عنوان استاد استفاده کرد، پیش از انقلاب هم تا سطح معاونت دانشکده انتخاب شدند و زمانی که انقلاب پیروز شد، ایشان رئیس دانشکده مخابرات شدند و با توجه به این که من کارمند شرکت مخابرات بودم و ارتباط نزدیکی با دانشکده داشتیم، نسبتاً از همان ابتدا که ایشان در دانشکده مخابرات مشغول به کار شدند، ساعت هایی را که فراغت داشتیم به دیدار با هم اختصاص می دادیم. با توجه به این که محل کارمان نزدیک هم بود، حداقل هفته ای یکی دوبار همدیگر را می دیدیم و به محل کار همدیگر رفت و آمد داشتیم. از توصیه های ایشان این بود که آموزش های تخصصی برای کارکنان مخابرات بگذارند و با هماهنگی ایشان دوره های مورد نیاز مهندسی مخابرات برای کارمندان برگزار می شد.

♦ **با توجه به ارتباط نزدیکتان در این**

مقطع با شهید قندی آیا از چگونگی انتخاب ایشان به عنوان وزیر پست و تلگراف و تلفن اطلاع دارید؟

پس از این که دولت موقت تشکیل شد و مهندس بازرگان استعفا دادند، قرار شد که دولت انقلاب تشکیل شود. دولت انقلاب را امام می خواستند تشکیل دهند و شهید مطهری هم رئیس شورای انقلاب بود و آن جا که تبادل نظر کرده بودند، تنها کاندیدایی که برای تصدی پست وزارت پست و تلگراف و تلفن اتفاق نظر داشتند شهید قندی بود. در نهایت ایشان را معرفی کردند و بعد از این، شهید قندی با من تماس گرفتند و به منزلشان رفتم و با همدیگر تبادل نظر کردیم و گفتند: «پیشنهادی به من شده است و نمی دانم این پیشنهاد را قبول کنم یا نه؟» و چون در میان دوستان من و آقای علی اکبری در مخابرات



بسیار اهمیت پیدا کرده، جنبه علمی و فناوری داشت؟

آن دوران دقیقاً زمان آغاز تحولات فنی بود. زمانی که دکتر قندی وزیر شد، در دنیای مخابرات، سیستم‌های الکترومکانیکی و نیمه الکترونیکی جایش را به الکترونیک و دیجیتال می‌داد، شهید قندی به منظور ارتقای دانش فنی کارکنان مخابرات، تعدادی از نخبگان را انتخاب کرد تا به چند کشور سفر کنند و با جدیدترین فناوری‌های مخابراتی آشنا شوند، گزارش‌هایی که این افراد دادند پایه‌ای برای تصمیم‌سازی در مورد تغییر سیستم‌های مخابراتی و تدوین طرح‌های توسعه مخابرات شد. یکی از کارهای اساسی شهید قندی فعال کردن مرکز تحقیقات مخابرات ایران با همکاری مهندسان متعهد و انقلابی بود،

❖ با توجه به تخصص‌گرایی دکتر قندی و توجه ایشان به فعالیت‌های علمی در حیطه مخابرات، نقش ایشان در شکل‌گیری یا تقویت مرکز تحقیقات مخابرات چگونه بود؟

را در زمینه صنعت مخابرات ضروری می‌دانستند؟

اولین گام را ایشان در زمینه توسعه مخابرات برای استفاده از سیستم‌های پیشرفته برداشتند، کارخانجات مخابراتی ایران هم در آن زمان سولوژهای الکترومکانیکی را تولید می‌کردند که برای شرکت زیمنس آلمان بود و به صورت مونتاژ تولید می‌شد و از آن‌ها خواستند که با فناوری روز حرکت کنند و دستگاه‌های خود را تغییر دهند و سراغ سیستم‌های جدید بروند. متأسفانه شهید قندی زمان خیلی کوتاهی در حیات بودند و نتوانستند در مخابرات حضور بلندمدت داشته، آموزش دهند و مدیریت نمایند و ما هم در خدمتشان باشیم و در همان مدت هم می‌توانم بگویم که انصافاً جهش‌های خیلی خوبی در حوزه مخابرات در کشور انجام شد.

❖ با وجود این که دکتر قندی از دانشگاه‌های پیشرفته آمریکا فارغ‌التحصیل شده بودند، اساساً آیا حوزه مخابرات در آن دوره مثل امروز که فناوری‌های ارتباطات

زمانی که ایشان یکسری از مدیران غیر مذهبی را عزل کردند و نیروهای انقلابی را منصوب کردند در تهران جنجالی بر علیه ایشان راه افتاد. شهید قندی در برابر کسانی که طرفدار مدیران عزل شده بود ایستاد و با قاطعیت از مدیران مسلمانی که منصوب کرده بودند حمایت کردند

پیشرفته مخابراتی آن‌ها را ببینند و بعد بیایند و برای سایر مهندسان شاغل در این حوزه در قالب کنفرانس تجربیات و اطلاعات خود را ارائه دهند.

❖ آیا شهید قندی در زمینه توسعه مخابرات کشور برنامه داشتند؟ چه مسائلی



مرحله انجام رسید.

❖ اگر بخواهید شخصیت ایشان را در یک جمله توصیف کنید چه می‌گویید؟

اگر بخواهم شخصیت ایشان را تعریف کنم باید بگویم که واقعاً یک مدیر قاطع بودند.

❖ نشانه‌های قاطعیت ایشان در مدیریت چه بود و آیا پیامدهای مثبتی برای مخابرات به دنبال داشت؟

زمانی که ایشان یک سری از مدیران غیر مذهبی را عزل کردند و نیروهای انقلابی را منصوب کردند در تهران جنجالی بر علیه ایشان راه افتاد. شهید قندی در برابر کسانی که طرفدار مدیران عزل شده بودند ایستاده و با قاطعیت از مدیران مسلمانی که منصوب کرده بودند، حمایت کردند.

ایشان علاقه بسیاری به امور دینی داشت، اولین اقدامی که در این زمینه برداشت، در هفته اولی که وارد ساختمان وزارت شدند این بود که چون ساختمان وزارت نمازخانه نداشت قسمت پارکینگ را تبدیل به نمازخانه کردند و خودشان شروع کردند به تبدیل آن‌جا که بلافاصله و در عرض یک هفته آن‌جا را ساختیم و ایشان بود که سنگ بنای اولین نمازخانه را در وزارتخانه نهاد و اکنون آن‌جا به عنوان دفتر پست شهید قندی است و این یادگاری است که در ذهن همه مانده است.

یک‌بار هم ایشان گفتند که چرا خانم‌ها حجاب را رعایت نمی‌کنند که یک آمفی تئاتری در میدان امام بود که دستور دادند همه خانم‌ها در آن‌جا جمع شدند و ایشان خودشان رفتند سخنرانی کردند و نصیحت برای رعایت حجاب و بعد هم که از آن‌جا برگشتند، به خط خودشان آیات سوره نور را که درباره حجاب است را با ترجمه نوشتند و به همراه نامه مبسوطی به دفتر خود دادند به صورت بخشنامه اجرایی شود که این را در روز ۶ تیر ماه فرستادند و فردای آن روز در حادثه ۷ تیرماه به شهادت رسیدند. ■

را تعطیل کردند و گفتند که باید مدیریت آن‌جا را تصفیه نماییم و افراد علاقمند و متدین را بگذاریم.

آقای دکتر قندی، مهندس علی‌اکبریان را به عنوان مسئول مرکز تحقیقات مخابرات ایران منصوب کرد و همچنین مهندس دلربایی را که از مهندسين دانشکده مخابرات و فردی باسواد بودند برای همکاری با ایشان جهت فعال کردن و راه‌اندازی مرکز تحقیقات مخابرات به این مرکز فرستادند و این به نظرم از اقدامات اساسی بود و از کارهایی بود که مورد استقبال

✓

شهید دکتر قندی و شهید دکتر عباس‌پور (وزیر نیرو) و شهید دکتر کلانتری (وزیر راه) و شهید دکتر فیاض‌بخش که رئیس سازمان بهزیستی بودند، این چهار نفر واقعاً مغز متفکر کابینه [شهید رجایی] بودند و برای اولین بار افرادی بودند که برنامه پنج ساله نوشتند.

مهندسان دلسوز مخابرات واقع شد. از آن‌جا بود که ایشان برنامه‌هایی را شروع کردند تا در تمام زمینه‌های مخابراتی و ارتباطی به خودکفایی برسیم و سنگ بنای تولید داخلی از آن‌جا گذاشته شد.

❖ اگر الان شهید زنده بودند به نظر شما از نظر فکری و حرفه‌ای چه اقداماتی انجام می‌دادند؟

بهترین اقدامی که گام اولش را ایشان برداشت همان طی فرآیند گذر از مرحله آنالوگ به دیجیتال بود که ایشان دوره‌های آموزشی را در مرکز تحقیقات و دانشکده مخابرات گذاشتند و سنگ بنای اولیه آن نهاد شد که متأسفانه ایشان به شهادت رسیدند و البته بسیاری از برنامه‌ها در دوره سایر وزراء به

این مرکز در اوایل دهه ۱۳۵۰ با همکاری مشترک وزارت پست و تلگراف و تلفن ایران و ژاپن تشکیل شده بود که عملاً فعالیتی نداشت. از اقدامات اساسی دیگر در زمان وزارت شهید قندی آغاز خودکفا کردن مخابرات در استان‌های بزرگ بود که استان فارس به عنوان پایلوت برای این هدف انتخاب شد. البته چالش‌های بسیاری در مسیر کار وجود داشت و پیش می‌آمد که از آن جمله می‌توانم به این مورد اشاره کنم که در زمان شهید قندی تعدادی از زیرمجموعه‌های داخل مخابرات با اجرای فاز دوم طرح توسعه تلفن خودکار بین شهری (STD) مخالفت می‌کردند، یک بار شهید قندی مدیران و کارشناسان فنی مخابرات را به سالن کنفرانس دعوت و با توضیحات علمی برای آنان استدلال کرد که استفاده از فناوری‌های پیشرفته ضرورت دارد و توسعه به صورت خودکار باید گسترش یابد و در نهایت همه مجاب شدند.

❖ دستاورد مهم شهید قندی در حوزه مدیریت و وزارت پست و تلگراف و تلفن از نظر شما چه بود؟

دستاورد مهم ایشان بیشتر در حوزه مخابرات یعنی حوزه تخصصی خود شهید قندی قرار داشت. چرا که از نظر فنی که در آن وضعیتی که تقریباً همه کارها به رکود کشیده شده بود و اکثراً هم بهانه‌شان این بود متخصصان مربوطه از کشور رفته‌اند، ولی شهید قندی و شهید عباس‌پور (وزیر نیرو) و شهید کلانتری (وزیر راه) و شهید دکتر فیاض‌بخش که رئیس سازمان بهزیستی بودند، این چهار نفر واقعاً مغز متفکر کابینه بودند و برای اولین بار افرادی بودند که برنامه پنج ساله نوشتند. همچنین در آن زمان که شهید قندی به عنوان وزیر انتخاب شدند، تعدادی از کارکنان مذهبی که در مرکز تحقیقات مخابرات اشتغال داشتند، آمدند و گزارش دادند که اکثر افرادی که در آن‌جا مشغول به کار هستند ایده‌فکریشان کمونیستی و توده‌ای و چپی است و شهید قندی گفتند که آن‌جا جای خیلی مهمی است و پیش از این که انقلاب فرهنگی شود و دانشگاه‌ها تعطیل شوند، ایشان مرکز تحقیقات مخابرات



گفتگو با علی دوائی دوست و همکلاسی شهید قندی

من او را انسانی فکور و متمرکز می‌دیدم که بسیار فکر می‌کرد

درآمد

علی دوائی از جمله آن افرادی است که هر چقدر با او هم صحبت شوی بیشتر دوست داری که بشنوی و پرسشی نکنی، او که هنوز معلم و مدیر مدرسه محسوب می‌شود، دانش آموز قدیمی مدرسه علوی و از دوستان نزدیک محمود قندی محسوب می‌شود.

دوائی از جمله افرادی محسوب می‌شود که زندگی خود را از همان ابتدا با شهدا همراه و عجین کرده است. دانش آموختگی در مدرسه علوی که بسیاری از شهدای انقلاب اسلامی و شهدای دولت را تقدیم اسلام و ایران کرد، خود گواهی بر این زندگی پر تلاش است. دوائی را زمانی که در مدرسه نیکان ملاقات کردم، لباس معلمی بر تنش بود و هنوز تا دیروقت در مدرسه به فرزندان ایران زمین خدمت می‌کرد، او شخصیتی آرام و مهربان دارد که نشان از سال‌ها تجربه کاری در میان دانش آموزان رده‌های مختلف سنی دارد. در میانه گفت و گو بارها اطلاعات تاریخی و به ویژه تاریخ انقلاب اسلامی را به رخ کشید. او که در بطن اصلی انقلاب اسلامی و تاسیس جمهوری اسلامی ایران قرار داشت، به همراه جمع بزرگی از یاران امام و باران انقلاب تلاش کرد تا آرمان‌های انقلاب اسلامی را عملی کند. علی دوائی زندگی دانش آموزی خود را با محمود قندی آغاز کرد، به گفته خودش پیش از آنکه او و محمود با هم دوستی خود را آغاز کنند، پدران آنها با یکدیگر دوست بودند و به واسطه این دوستی وی با محمود قندی آشنا شد. این دوستی در دوران‌های مختلف البته به غیر از دوران دانشجویی شهید قندی در آمریکا ادامه داشت و پس از بازگشت ایشان به ایران با حدت بیشتری هم دنبال شد. دوائی خاطرات بسیاری از همراهی با محمود قندی در مدرسه و خارج از مدرسه تعریف می‌کند؛ از تعهد پدر آن شهید بزرگوار به تحصیل و از خاطرات ورزشی و سفرهای خانوادگی با خانواده شهید سخن گفت. او شهید قندی را فردی شاخص از نظر تحصیلی و اخلاقی معرفی می‌کند و معتقد است شهید این تعهد و تخصص را تا پایان زندگی پیگیری کرد. دریافت وی از زندگی محمود قندی تمامی تلاش بود و تدبیر و امید.

در ادامه گفت و گوی شاهد یاران را با علی دوائی مدیر مدرسه نیکان و از دانش آموزان مدرسه علوی و دوست نزدیک شهید قندی می‌خوانیم.

می‌داد حاج احمد قندی در آن یک نقشی داشت. اهل کارهای خیر بود، اهل دیدن برای مردم بود.

در مدرسه علوی شهید قندی شاخص شدند و موسسین و معلمین علوی محمود را کشف کردند و متوجه شدند که استعداد ویژه‌ای دارند و با ایشان ویژه کار می‌کردند. من می‌دیدم که به ایشان می‌گفتند که مسئول آزمایشگاه باش، در مراسم‌ها، اعیاد و وفات از بچه‌ها کمک می‌گرفتند و بچه‌ها برای سایر دانش‌آموزان سخنرانی می‌کردند، یا شعر می‌گفتند و کارهایی از این قبیل. یکی از این بچه‌ها محمود بود.

ایشان که یک مقدار بزرگتر شدند مسئولین مدرسه ایشان را نزد آقای مطهری فرستادند. همچنین نزد آقای جعفری و آقای داودی که به طور ویژه درس بخواند. ایشان فرد باهوشی بود و هر جا که می‌رفت خوب رشد می‌کرد و معلم هم جذب ایشان می‌شد و از آن سو بیشتر به وی می‌آموختند. معمولاً بدین گونه است که هر دانش‌آموز در یک رشته قوی است ولی محمود در همه رشته‌هایی که در مدرسه بود، جزو دو سه نفر اول بود در حالی که از لحاظ هوشی بقیه همکلاسی‌ها دیگر این جامعیت علمی را نداشتند، به چند جهت؛ پشتکار فوق‌العاده، یعنی به قول معروف خوره کار کردن بود و دنبال کاری که می‌رفت محال بود که از زیر آن در رود. وقت می‌گذشت و پشتکار داشت و در یاد گرفتن همه چیز اصرار داشت و

از اولین دیدار خیلی خاطره روشنی ندارم ولی آنچه که به ذهنم می‌آید من و محمود قندی و یک فرد دیگر به نام «محمد ندیم» سه نفری بودیم که پدرانمان با همدیگر هم هیئتی و هم جلسه‌ای بودند و ما هم گوشه هیئت می‌نشستیم و با یکدیگر صحبت می‌کردیم

به نام «مدرسه مرتضوی» درس می‌خواندیم که تنها مدرسه پسرانه اسلامی بود، سال ۱۳۳۴ یا ۱۳۳۵ خورشیدی بود که در همین زمان مدرسه علوی کلاس اول خود را تأسیس کرده بود ولی ما بی‌خبر بودیم، اواسط کلاس هفتم فهمیدیم که مدرسه علوی تأسیس شده و خیلی برجستگی خاص و ویژه‌ای دارد و به لحاظ تحصیلی و مذهبی بسیار مدرسه شاخصی بود.

بحث این بود که همان وسط سال ما به مدرسه علوی منتقل شویم اما خانواده این کار را به دلایل مختلف انجام نداد و ما پس از پایان آن سال تحصیلی و برای دوم دبیرستان با همدیگر به مدرسه علوی رفتیم. در مدرسه مرتضوی خیلی با هم صمیمی بودیم و همیشه کنار هم می‌نشستیم ولی ایشان خیلی درسخوان بودند و من بازیگوش، من خودم را بسیار مدیون پدر ایشان می‌بینم، برای این که پدر ایشان مدرسه علوی را یافت و به فکر انتقال ما بود و به پدر من هم توصیه کرد. پدر من هم چون با هم رفیق بودند قبول کردند و من و چند نفر دیگر را به مدرسه علوی منتقل کردند و حتی پدر شهید قندی ما را ثبت نام کردند و نماینده پدران ما برای ثبت نام بودند. با این که پدر من با موسسین مدرسه علوی بسیار دوست بودند ولی تصمیم‌گیری که ما به مدرسه علوی برویم منشأ آن پدر آقای قندی بود.

پدر شهید قندی چه شخصیتی داشتند و شغل اصلی ایشان چه بود؟
پدر ایشان با یک آقای به نام سهرابی شرکت باربری داشتند که تعدادی کامیون بود که به شهرستان‌های مختلف بار می‌بردند و بسیار هم امین و متدین و کاربلد بودند و خیلی به ایشان رجوع می‌شد و کارشان در شرایط مناسبی قرار داشت و از وضع مالی مناسبی هم برخوردار بودند اما ایشان منشا خیر و خدمت نیز بودند. مادر ایشان اهل شمال نبودند و آذری و هم اکنون در قید حیات هستند. یک خانم بسیار محترم و شریف و متحمل و بردبار و بسیار خونگرم هستند. هر کار خیری که یک کاسب انجام

با سلام و با تشکر از فرصتی که در اختیار نشریه شاهد یاران قرار دادید، لطفاً خودتان را معرفی کرده و از دوران دوستی با شهید قندی برای خوانندگان ما صحبت بفرمایید.

من علی دوایی هستم متولد اواخر سال ۱۳۲۲ که افتخار آشنایی، دوستی و هم مدرسه‌ای بودن با شهید محمود قندی را داشتم، به همین مناسبت دوستان گمان کردند که می‌توانند از طریق صحبت کردن با من خاطراتی از مرحوم شهید قندی داشته باشند. پدر من و پدر شهید قندی خیلی صمیمی بودند، دوستان خیلی صمیمی و نزدیک و از مریدهای روحانی محترمی بودند به نام «حاج سید نقی تهرانی» که مرحوم قندی هم زمانی که دبیرستانی شد ارادت به آن مردم محترم می‌ورزید که او هم پدر یکی از همکلاسی‌های ما بود. ما قبل از این که در دبیرستان علوی با هم همکلاس شویم، دوران دبستان را نیز با یکدیگر گذراندیم. به جهت همین دوستی پدرانمان با یکدیگر در بسیاری از سفرهای خانوادگی نیز همسفر بودیم و به شمال سفر می‌کردیم، چون ایشان اهل چالوس بودند و ما به خانه پدری ایشان و پدر بزرگشان با مجموعه پدرانی که با هم دوست بودند، رفت و آمد داشتیم.

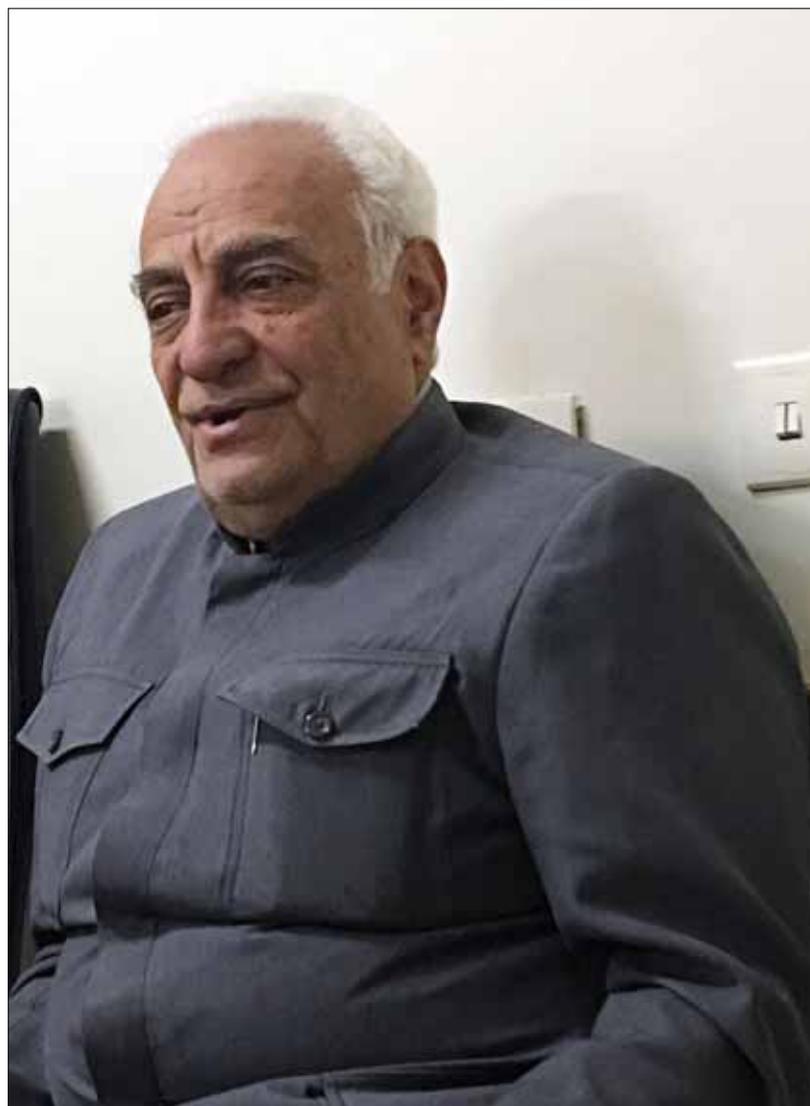
نخستین بار چه زمانی ایشان را ملاقات کردید؟

از اولین دیدار خیلی خاطره روشنی ندارم ولی آن چه که به ذهنم می‌آید، من و محمود قندی و یک فرد دیگر به نام «محمد ندیم» سه نفری بودیم که پدرانمان با همدیگر هم هیئتی و هم جلسه‌ای بودند و ما هم گوشه هیئت می‌نشستیم و با یکدیگر صحبت می‌کردیم. آقای ندیم بسیار باهوش بود و با محمود رقابت می‌کرد، ولی من در سطح ایشان نبودم و از آن جا بود که با یکدیگر دوست شدیم. یک رفیق مشترک دیگر هم داشتیم به اسم «اکبر سهرابی» که باز پدرانمان با هم رفیق بودند که ما با هم دوست شده بودیم و با هم به مسافرت می‌رفتیم. در کلاس هفتم من و محمود در مدرسه‌ای

اگر من می‌کشیدم بهتر از تو می‌کشیدم. این برای نقاشی. در زبان که کلاس نهم بود و مدرسه ما از بقیه مدرسه‌ها بهتر عمل می‌کرد و به ما فشار می‌آوردند که درس بخوانیم ولی در کلاس‌مان همان بچه‌های با استعداد هم بچگی می‌کردند ولی محمود قندی کمتر بچگی می‌کرد و درس می‌خواند و ما می‌خواستیم از درس فرار کنیم، می‌رفتیم پای تخته و یک شعر فارسی عرفانی می‌نوشتیم و معلم مان خیلی اهل ذوق و پاکستانی بود، شعر را می‌فهمید. اگرچه فارسی را خوب بلد نبود ولی مفهوم را فی‌الجمله می‌فهمید. همین که شعر را می‌نوشتیم برای این که کلاس را شلوغ کنیم، شعر را می‌نوشتیم و معلم می‌آمد و یک نگاهی به شعر می‌کرد و آن را می‌خواند و می‌دید که خیلی متوجه نمی‌شود و یکی باید برای او ترجمه می‌کرد و آقای قندی را صدا می‌کرد که برایش ترجمه کند و قندی تنها کسی بود که می‌توانست آن شعر عارفانه را که روی تخته نوشته شده را ترجمه کند و آقای قندی ترجمه می‌کرد و او یک مقدار حیرت می‌کرد و صحبت می‌کرد و آه می‌کشید و لذت می‌برد که بدین ترتیب نصف کلاس هم می‌رفت.

❖ اگر خاطره‌ای از پدر بزرگوار ایشان در ذهن دارید، لطفاً برای خوانندگان ما در این مورد صحبت کنید.

اجازه دهید یک خاطره‌ای از پدرشان بگویم که با این قضیه هم تناسب دارد. ظهر پنجشنبه که می‌شد، معمولاً مدرسه در پنجشنبه‌ها تق و لوق بود و بعد از ظهر پنجشنبه هم تق و لوق‌تر، اما مدرسه ما به نسبت جدی بود و تا آخرین ساعت پنجشنبه کلاس داشتیم، بعد از ظهر پنجشنبه ما یا ورزش داشتیم و یا کلاس فنی داشتیم که همان اتومکانیک بود و چیزی نبود که از نظر علمی لازم باشد و برای ورود به دانشگاه به کار آید، اما آقای قندی پدر محمود برخلاف پدر بقیه ما که می‌آمدند و اجازه ما را می‌گرفتند و معمولاً به قم می‌رفتیم ولی پدر محمود اجازه محمود را نمی‌گرفت و می‌آمد در مدرسه می‌نشست و در این دو ساعت اگر محمود ورزش داشت



هر کس از یک زاویه می‌دید، همه کشیدیم، آخر زنگ شد که برگه‌ها را به معلم دادیم که نمره دهد، تا به نقاشی محمود رسید یک نگاهی کرد و گفت که قندی کجا نشسته است؟ باور کنید که دو سه دقیقه مات مانده بود و به نقاشی نگاه می‌کرد و به محمود نگاه می‌کرد، آمد و سر جای محمود نشست که از آن زاویه نگاه کند و به نقاشی نگاه می‌کرد و بعد به ترازو نگاه می‌کرد، باور کنید که چیزی را جا نیانداخته بود، حتی زیر کفه ترازو هر چه بود، همه را کشیده بود، سه بعدی کشیده بود که هیچ، حتی یک نقطه جا نیانداخته بود. معلم بالا سر محمود ایستاده و نگاه می‌کرد و می‌گفت من دیگر چیزی برای گفتن ندارم، گمان نمی‌کنم که

بسیار اهل رقابت بود، یعنی نمی‌توانست ببیند که یکی از او بهتر است، البته این بدین معنی نیست که ایشان بدذات بود، نه اصلاً و تلاش می‌کرد که از همه بهتر باشد و انصافاً هم خیلی خوب بود.

برای نمونه، من یادم است که زمانی کلاس نقاشی داشتیم و یک آقای به نام آقای مزینی که از بزرگان آن زمان بود و مدیرعامل بانک صادرات و عضو هیئت مدیره مدرسه و مرد بسیار شریفی هم بود، خودشان آمده و به ما نقاشی آموزش می‌دادند و اهل هنر و ذوق بودند، یادم است که روی میز معلم که نشسته بود از آزمایشگاه یک ترازو آورد و رو میز معلم گذاشت و گفت این را از هر زاویه‌ای که می‌بینید نقاشی کنید، که طبیعتاً

ورزشش را انجام دهد و یا اگر حرفه و فن دارد به کلاسش برود و ساعت چهار شود تا مدرسه تعطیل شود و محمود را می آورد و با چه مصیبتی به ما ملحق می شد که این دو ساعت غیر مهم را هم پسرش در کلاس باشد و پسرش را حتی از این درس ها هم محروم نمی کرد.

برای این که بچه به مدرسه اش اهمیت دهد، او می فهمید که این حرف ها این روزها مشتری دارد ولی آن زمان این گونه نبود و خیلی از ما اگر مدرسه علوی نبود می رفتیم و با پدرانمان کاسب می شدیم، ولی پدر او برای این که پسرش به مدرسه اش اهمیت دهد خودش بیشتر به آن اهمیت می داد و تمام مشکلات راه را به جان می خرید برای این که یک ساعت از مدرسه بچه خود نکاهد و من که الان مسئول مدرسه هستم درک می کنم که این کار چه معنایی دارد.

زمانی اتفاق می افتاد که ما محمود را درباره وظیفه شناسی با همان نگاه کودکی و نوجوانی مسخره می کردیم و می گفتیم بچه درس خون و بچه مثبت، اول یک مقدار خجالت می کشید ولی بعد با عزت نفس می گفت که من مدرسه ام را دوست دارم و نمی توانم آن را نصفه کاره ول کنم و بیایم. ما اذیت می کردیم و طعنه می زدیم که پدرت بی معرفت است و اجازه تو را نمی گیرد که از پدرش هم دفاع می کرد. آرام آرام پدران ما هم یاد گرفتند و نمی گذاشتند که آن دو ساعت ما تعطیل شود و می نشستند در مدرسه تا زنگ بخورد،

این ها نکته هایی در رابطه با خانواده ایشان است، پدر محمود هم خودش بسیار باهوش بود، هم نسبت به کارهایش بصیرت داشت، آدمی بود که دیگران راجع به کسب و کار و ازدواج و... با ایشان مشورت می کردند و حقیقت بود که پدر یک چنین انسانی باشد. وقتی پدرشان چنین کاری کرد و محمود بعد از لیسانس به خارج از ایران رفت، در آن جا با متدینین آشنا شد مثل مرحوم یزدی، شهید چمران و... یک فردی که ۲۲ ساله بود و نمی خواست گناه کند، بحث ازدواج ایشان

هم بود.

❖ **بله لطفاً از زندگی در آمریکا و کمی هم از خاطرات آن دوران بگوئید؟**

یادم است یک بار صحبت شده بود که یک دختر آمریکایی به محمود پیشنهاد ازدواج داده و محمود هم بدون مشورت با پدرش کاری نمی کرد و زمانی که به ایران بازگشتند شنیدم با پدرش مشورت کرده بود. محمود یک روز پیش من هم آمد و گفت که چنین پیشنهادی در آمریکا به من شده و به پدرش گفته بود، پدرش گفته بود که برویم با آقای علامه مشورت کنیم. همان که پدرش به مدرسه اهمیت می داد باعث شد که محمود به حرف مسئولان مدرسه اهمیت دهد و آن ها برایش مشاور خوبی باشند. یک روز محمود قندی با پدرشان نزد آقای علامه رفتند و او حرف هایش را شنیده و به محمود گفته بود: «بابا جان دلم نمی خواهد نسل تو از این طیب و طاهری بودن بیرون رود» و محمود بلافاصله گفته بود چشم و روی حرف پدرش و آقای علامه حرف نزد و موضوع تمام شد.

آن تربیت این شنوایی را هم به دنبال داشت.

❖ **یکی از مدیران مدرسه علوی، آقای علامه بودند و به نظر می رسید که ایشان تاثیر به سزایی در تربیت علمی و دینی شهید قندی داشتند. لطفاً کمی از خاطرات و شخصیت ایشان صحبت بفرمایید.**

یادم می آید ما کلاس نهم بودیم و طبیعتاً آقای علامه همواره مراقب ما بود تا

حقوق الناس و حلال و حرام رعایت شود. بیشتر مواقع تا بعد از ظهرها در مدرسه می ماندیم و مجبور می شدیم که ناهار را از خانه ببریم تا در مدرسه ناهار بخوریم، گاهی ناهار نداشتیم و سه چهار نفری با هم می خوردیم، گاهی هم می رفتیم بیرون و چیزی می خوردیم.

یک روز به منطقه سرچشمه و به یک چلوکبابی رفتیم که پله داشت و بالا رفتیم و نشستیم. هیچ کس نبود و ما دو نفر اولین مشتریان کبابی بودیم و هنوز ساعت ناهار شروع نشده بود، گفتیم آقا لطفاً دو تا چلوکباب کوییده به ما بدهید که گفت چشم، رفت که درست کند رادیو روشن بود و ما هم متعصب و نمی خواستیم موسیقی گوش دهیم، در این زمان که نشسته بودیم تا ناهار حاضر شود و ما هی خون جگر می خوردیم به خاطر موسیقی رادیو، چون نمی خواستیم موسیقی گوش کنیم چون حرام هست و چون کم سن و سال هم بودیم و جرات نداشتیم که حرف خود را مستقیم به کباب فروش بگوییم.

آن زمان اصلاً مد نبود که به صاحب مغازه کسی بگوید رادیو را خاموش کن، بلاخره من و محمود با هم فکر کردیم که به آن فرد چگونه بگوییم تا رادیو را خاموش کند. قرار شد محمود بگوید و گفت که ببخشید می شود رادیوتان را خاموش کنید و آن فرد محل نداد. من به محمود گفتم که گویا نشنید و یک بار دیگر بگو که دوباره گفت، آن فرد برگشت گفت که بشین بچه حرف نزن. دیدیم که نمی توانیم این فضا را تحمل کنیم چون اصلاً به موسیقی گوش نمی کردیم، در نهایت کلی فکر کردیم و به این نتیجه رسیدیم که نشستن در آن جا حرام است باید فکری کنیم و در نهایت از آن جا رفتیم و آمدیم مدرسه و گرسنه ماندیم تا کلاس شروع شد و رفتیم سرکلاس.

تا این که مدرسه به اتمام رسید، عصر زمان برگشتن محمود قندی به من گفت که علی ما به این چلوکبابی مدیونیم، گفتم که چطور؟ گفت که او کباب را برای ما آماده کرده بود و ما بدون خوردن کباب از کبابی

❑ **بگذارید از ساده زیستی ایشان بگویم، با اینکه وضع مالی خانواده ایشان مناسب بود، اما زندگی بسیار ساده ای داشتند، کفش معمولی، لباس معمولی، خیلی ساده بود. کاملاً عادی زندگی می کرد و لباس و مسائل این چنینی برایش اهمیتی نداشت.**

بیرون آمدیم بعد آن برایش مشتری آمد نیامد، چه شد؟ ما مدیون آن آقا نیستیم؟ خلاصه تصمیم گرفتیم که برویم پیش آقای علامه و گفتیم که ما مشکلی برایمان پیش آمده اجازه هست؟ و نشستیم شرح ماجرا را برای ایشان گفتیم و او گوش کرد و بعد سوال کرد که چقدر نشستید؟ کس دیگری نیامد؟ گفت که از پله‌ها پایین می‌آمدید کسی بالا نمی‌رفت؟ می‌خواست به ما بفهماند که نباید به او ضرر بزنیم و گفت که آفرین بر شما، خدا از شما راضی است، نخواستید کار حرام انجام دهید، اما اگر به او ضرر زده باشید باید آن را جبران کنید. گفتیم یعنی چکار کنیم؟ گفت که باید رضایتش را جلب کنید ما گفتیم که جرأت نداریم، آقای علامه گفتند که خودم می‌روم و روز بعد به ما اطلاع داد که آن قضیه را حل کرده و نگران نباشید، تا وقتی که این نگران نباشید را نشنیده بودیم واقعاً خیال محمود راحت نبود و احساس می‌کرد به آن آقا مدیون است. این آدم وقتی بزرگ شود کار دیگری جز حفظ حرمت از ایشان بر نمی‌آید.

❖ فرمودید که شهید قندی در همه حوزه‌ها پشتکار داشتند، لطفاً کمی درباره

توجه این شهید بزرگوار به ورزش بگویید. بله، سال آخر دوران دبیرستان را طی می‌کردیم، من بیشتر اهل ورزش بودم. وقتی در تیم والیبال بودم، محمود قندی به من می‌گفت که علی من را به عنوان یار خود انتخاب کن و وقتی داخل تیم قرار می‌گرفت بسیار تلاش می‌کرد و همان‌طور که در کلاس پشتکار داشت تا از دیگران عقب نماند، در والیبال هم سعی می‌کرد که عقب نماند.

وقتی من می‌خواستم کلاس نجات غریق بروم او نیز می‌گفت که برای من هم ثبت نام کن، گفتم که شما شنایت خوب نیست، او می‌گفت که نه من تلاش خودم را می‌کنم و واقعاً هم تلاش خودم را می‌کرد و حتی لحظه‌ای را از دست نمی‌داد. یک بار به استخری در میدان خراسان رفتیم و تعطیل بود، بیشتر دوستان گفتند که برویم خانه ولی محمود پافشاری داشت که نه برویم به یک استخر دیگر، و رفتیم، یک استخر در خیابان ۱۷ شهریور پیدا کردیم و بچه‌های نجات غریق خود را آغاز کردیم، بچه‌های محلی که در آن جا بودند با هم دست به یکی کردند که ما را اذیت کنند ما ناآشنا بودیم و در آن جا داشتیم ادای نجات غریق

را هم در می‌آوردیم، آمدند سراغ ما که ما از پس خودمان برآمدیم و ریختند سر محمود تا ما برسیم که نجاتش دهیم یک آب حسابی بهش دادند.

در نجات غریق هم با پشتکار و کار بیشتر به اصطلاح با جان‌کندن تلاش می‌کرد که از دیگران عقب نماند. همین روحیه بود که بعدها شاگرد آقای مطهری شد و با آقای داودی درس اجتهاد خواند و تا نزدیک اجتهاد پیش رفت، آدمی نبود که رها کند.

❖ بسیاری از کسانی که با آنها درباره شهید قندی گفت و گو داشتیم از ساده‌زیستی آن شهید بزرگوار گفته‌اند، نظر شما در این باره چیست؟

بگذارید از ساده‌زیستی ایشان بگویم، با این‌که وضع مالی خانواده ایشان مناسب بود، اما زندگی بسیار ساده‌ای داشتند، کفش معمولی، لباس معمولی، خیلی ساده بود. یک بار یکی از رفیقان پدرانمان به من زنگ زد که برای محمود دارند می‌آیند خواستگاری دختر من، دختر من دوست دارد پیش از خواستگاری این آقا را ببیند تو می‌توانی به من کمک کنی و رفیقت را برداری بیاوری یک جایی تا دختر من او را ببیند؟ گفتم چطوری و بالاخره یک جا قرار گذاشتیم و کسی نمی‌دانست، یک روز جمعه بود صبح رفتم خانه محمود که پاشو برویم فشم یک دوری بزنیم. گفت نه درس دارم من هم گفتم که بهت گفتم بلند شو بگو چشم، زمان لباس پوشیدن رفتم سر کمد و گفتم که این‌ها را بپوش، و می‌گفت که نمی‌خواهم و راحت نیستم، گفتم حرف نزن و زود باش، به زور مجبورش کردیم که تیپ خوبی داشته باشد. بالاخره به آن جا رفتیم و با یکی دیگر از دوستان همسفر شدیم و من مانده بودم که چطور به آن دختر خانم و مادرشان بفهمانم که محمود کدام یک از این دو نفر است. حالا هر اتفاقی افتاد و نشد نمی‌دانم.

منظور این بود که بگویم که محمود قندی کاملاً عادی زندگی می‌کرد و لباس و مسائل این چنینی برایش اهمیتی نداشت.

اجازه دهید خاطره ای دیگر از زمان وزارت



شهید قندی در وزارت پست و تلگراف و تلفن

باشد.

یک بار هم فردی به آقای علامه مراجعه کرده بود که مشکل خرید تلفن داشت و محمود وزیر بود. به ایشان گفته بود که اگر ممکن است یک زنگی بزنید تا این مشکل حل شود، آقای علامه گفته بود که من تا اکنون کار غیرقانونی و غیرعرفی از دانش‌آموزانم نخواستهم و نمی‌خواهم ولی گفته بود که این جور و آن جور که خلاصه آقای علامه یک نامه برای محمود قندی به این مضمون نوشته بود که محمود جان اگه این کار قانونی است و مشکلی ندارد انجام بده و... همین که نامه را به محمود داده بودند و ایشان متوجه شد که خط آقای علامه است، پیش از این که باز کند نامه را در پیشگاه آن آقا گذاشته بود روی چشمانش و آن آقا پس از شهادت شهید قندی این موضوع را تعریف می‌کرد.

◆ **شهید قندی در خصوص آینده چه نگاهی داشتند؟**

آنچه از گفته‌ها و اعمالش به یاد دارم به دنبال این بود که هرکاری که انجام می‌دهد آن را به بهترین نحو انجام دهد، بی‌فکری نمی‌کرد، هر کاری که انجام می‌داد در بیشتر موارد دقیق بود و روی کارهایش فکر می‌کرد، با فکر عمل می‌کرد.

در دوران دانشگاه بنا بر آن عقد اخوتی که با هم داشتیم همواره همدیگر را می‌دیدیم و تلاش می‌کردیم که رعایت کنیم که اگر جایی زیارت می‌رویم برای هم دعا کنیم و به فکر همدیگر باشیم و هرچه برای خود می‌خواهیم برای او هم بخواهیم و بالعکس. من به محض این که دیپلم گرفتم دوستان خواستند که به مدرسه بیایم که بدین ترتیب در دوران دانشگاه هم در مدرسه بودم و الان سال پنجاهم است که من این جا هستم.

◆ **آخرین دیدارتان با شهید بزرگوار**

چه زمانی بود؟

آخرین دیدار همان جلسه آخری بود که در این جا بودیم و با خانمشان این جا را پاک کردند و دیگه ما ایشان را ندیدیم.

◆ **خبر شهادت را چه زمانی شنیدید؟**

آنچه از گفته‌ها و اعمالش به یاد دارم به دنبال این بود که هرکاری که انجام می‌دهد آن را به بهترین نحو انجام دهد، بی‌فکری نمی‌کرد، هر کاری که انجام می‌داد در بیشتر موارد دقیق بود و روی کارهایش فکر می‌کرد، با فکر عمل می‌کرد.

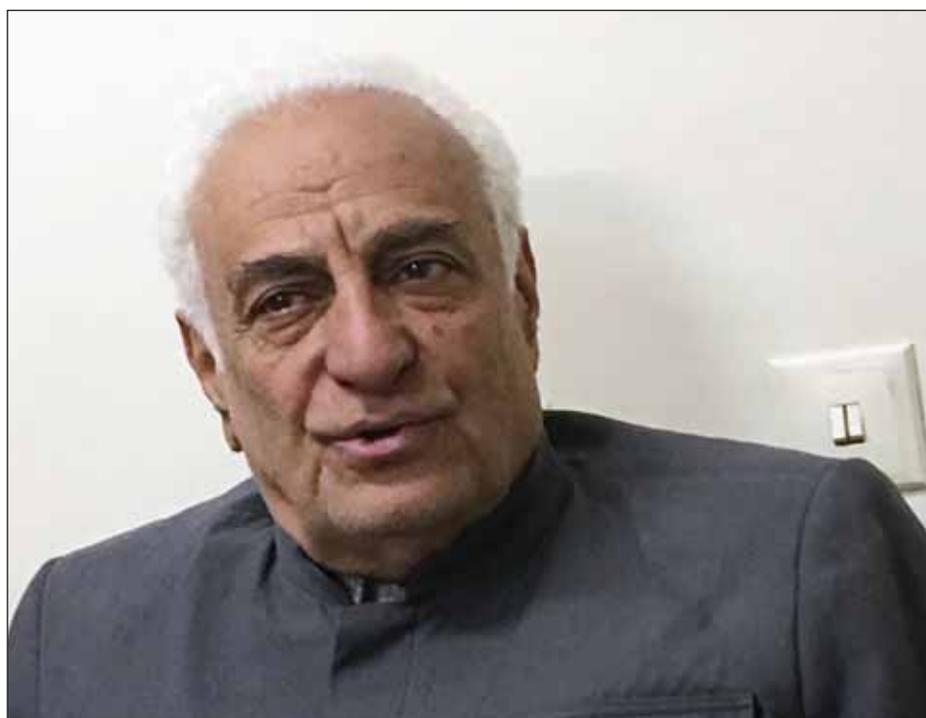
داشت و کمی پیش از شهادت نوبت من بود که دورهم باشیم که گفتم بیایید مدرسه و آمدند و شام را در این جا خوردند دخترشان همان سال کلاس اول دبستان می‌رفتند. یک بار فرزند دیگرشان مهدی در سالن اجتماعات این جا مختصری از آن جا را آلوده کرده بود سراسیمه آمد پیش من و گفتم که فرزندم این جا را کثیف کرده و من می‌خواهم این جا را آب بکشم، گفتم بشین من فردا می‌دهم مستخدم آب بکشد، رفت و دوباره برگشت، گفتم که من خودم می‌خواهم این کار را انجام دهم می‌ترسم شما اهمال کنی و خودش و خانمش اصرار کردند که مباد اهمال شود و نمی‌خواست مدیون کسی

ایشان برایتان تعریف کنم.

زمانی که دکتر محمود قندی وزیر پست و تلگراف و تلفن شد ما هر چند وقت یک بار دور هم جمع می‌شدیم، نوبت محمود شد، گفت بچه‌ها بیایید وزارتخانه و ناهار همین جا باشیم و ما هم خوشمان آمد و رفتیم، ابتدا فکر می‌کردیم که در آن روز دلی از غذا در می‌آوریم. دوستان آرام آرام دورهم جمع شدیم و در دفتر ایشان نشستیم. زمان غذا شد و گفتیم محمود چه می‌خواهی آماده کنی؟ گفت که تدارک دیده‌ام و رفت در اتاق و دو سینی نیمرو آماده کرده بود و آورد. این برایش خیلی عادی بود و بی‌تکلف و ساده و صمیمی بود.

◆ **نگاه و رفتار دینی و مذهبی ایشان چگونه بود؟**

پس از انقلاب اسلامی و در دوران وزارت یک روز شهید قندی به بنده گفت که می‌خواهم بروم قم ولی اجل مهلتش نداد، می‌خواست برود که درس طلبگی بخواند و طلبه شود، البته برادر ایشان هم روحانی است و از جمله مدرسین برتر حوزه علمیه هستند، برادر سومشان هم پزشک هستند که اکنون عملاً طبابت را کنار گذاشته و فعالیت اقتصادی می‌کنند. ایشان همیشه درد دین



من در شهرستانک بودم و می‌خواستم چند روز آنجا باشم که خبر را از رادیو شنیدیم و راه افتادیم آمدیم و شد آن‌چه نباید می‌شد. در این‌جا لازم است، از فداکاری‌های همسرشان یاد کنم که اگر نگویم، جفاست. در نبود محمود پدری و مادری کرد و ایستاد. زنی بسیار موفق و فهیم و بیشتر این را بگویم که پدر محمود و پدر همسرشان دکتر نکوفر، چنان تلاش کردند که جای خالی محمود را پر کنند که نظیرش را من ندیدم. چرا که فرزندان‌شان شاگرد من بودند و من به عنوان مدیر مدرسه می‌دیدم که این دو پدر بزرگ چه می‌کنند. این دو پدر بزرگ برای ثبت‌نام بچه‌ها از هم سبقت می‌گرفتند و از هیچ کدام از مزایای بنیاد شهید در طول تحصیل استفاده نکردند. در جلسه پدران بیشتر وقت‌ها این دو با هم می‌آمدند که من می‌گفتم چرا دو نفر با هم می‌آیند. همچنین دایی بچه‌ها که فارغ‌التحصیل مدرسه نیکان است آقای دکتر «محمدحسین نکوفر»، ایشان نیز برای بچه‌ها پدری کرد، که به نظرم محمود این‌جا از من انتظار دارد که سپاسگزاری کنم از هم پدر و مادر خودش و هم پدر و مادر خانمش و هم از برادر خانمش، و باجناب محمود جناب آقای مهندس رکن که چه کردند برای این بچه‌ها و این چهار فرزند را حمایت کردند.

به نظر شما اگر شهید قندی در قید حیات بودند تفکرشان چگونه بود و در این فضا چه حس و حالی به ایشان دست می‌داد؟ چه کارهای برجسته‌ای انجام داده بودند و یا اگر الان بودند چه کارهایی انجام می‌دادند؟

حس من این است آقا محمود اگر به شهادت نمی‌رسیدند، چون یک فرد فوق‌العاده علمی و انسانی متخصص بود، در این زمینه جان‌فشانی می‌کرد که به لحاظ علمی مملکت خود را ارتقا دهد، وزارتخانه محل خدمت خود را ارتقا دهد و در همان مدتی هم که در آن‌جا مشغول به فعالیت بود و به شهادت آقایان داراب و علی اکبریان که در زمینه‌های مختلف یک پایه‌هایی

را گذاشته بود، چون عاشق خدمت، تمام وجودش را در این راه می‌گذاشت و هیچ توقعی هم نداشت، عاشق دین بود و هر جا ذره‌ای می‌شد کار کرد و برای مملکت مفید بود، می‌گویند که انجام داده بود. بدین جهت من گمان می‌کنم اگر شهید قندی زنده بودند از افرادی به حساب می‌آمدند که از این شعارهای تعهد و بدون توجه به تخصص نمی‌داد.

معلم ایشان آقای روزبه که محمود فوق‌العاده تحت تأثیر ایشان قرار داشت، فوق‌لیسانس فیزیک از دانشگاه تهران اخذ کرده بودند. محمود قندی اگر به فردی برمی‌خورد که طرز فکر متفاوتی دارد ولی کار را خوب بلد است و شریف است و اصلاً مسلمان هم نیست، با او کار می‌کرد. محمود اهل تندروی و افراط نبود، بسیار متدین و عاشق و فدایی دین بود.

اجازه دهید خاطره‌ای دیگر برایتان تعریف کنم؛ زمانی کتابی درباره خطبه متقین به نام «همام» که شرح حال متقین است، داشتیم، این کتاب را در مدرسه به ما درس می‌دادند و ما هم حفظ می‌کردیم، این را ترجمه فارسی کردند و بعدها فرد خوش ذوقی نیز به شعر فارسی تبدیل کرد آن را که پدر آقای الهی قمشه‌ای بود. من در کتاب‌های پدرم دیدم، همین کتاب را که ما می‌خوانیم به شعر ترجمه شده است. برداشتم آن را بردم مدرسه و به معلم‌مان نشان دادم و ایشان خیلی خوشحال شدند و برخی از این شعرها را در لابه‌لای درس‌ها برای دانش‌آموزان

می‌خواندند که کتاب تا پایان سال دست ایشان بود و در پایان سال تحصیلی به من داد. محمود که این کتاب را دیده بود گفت که این کتاب را به من بده که من گفتم من این کتاب را از جانم بیشتر دوست دارم و به تو نمی‌دهم. آن‌قدر موضوع جدی شده بود که روی کتاب نوشت که این کتاب را به کتابخانه آقای محمود قندی اهدا می‌کنم و اسم من را زیر آن نوشت و امضا کرد ولی گفت که بدون امضای تو نمی‌برم. گفتم این کتاب را ببر و یک ماه دست تو باشد و بعد بردار بیاور و بعد یک ماه آورد. گفت که من می‌توانم این کتاب را به زور بردارم، اما اگر دلت راضی نباشد این کار را نمی‌توانم انجام دهم. بالاخره من گفتم که نمی‌دهم و نوشته خودش را پاک کرد. او فردی بود که می‌خواست آن رضایت قلبی را داشته باشد و وقتی دید من راضی نمی‌شوم دیگر اصرار نکرد و هنوز هم که آن کتاب را می‌خوانم به یاد محمود می‌افتم.

چه توصیفی از شخصیت ایشان دارید؟

من او را انسان فکور و متمرکزی می‌دیدم. بسیار فکر می‌کرد و متمرکز بود، پخش و پلا عمل نمی‌کرد. زمانی آقای علامه مدیر مدرسه به ما اصرار می‌کرد که دنبال چیزهای مختلف نباشید و روی یک چیز درست متمرکز شوید. محمود روی این قضیه خیلی تأکید داشت. حتی ما با هم کلاس انجمن حجتیه را می‌رفتیم و در آن‌جا هم بسیار خوب خواند و یک مبلغ قوی در مبارزه با بهائیت شد. جزوه‌هایش بسیار خوب بود، کنفرانس‌هایی که داشت به خوبی روشنگری می‌کردند.

به نظر شما، اگر ایشان زنده بودند چه رویکرد سیاسی را دنبال می‌کردند؟

آدم معتدلی بود و اقدام نمی‌کرد و اگر در شرایط کنونی در عرصه سیاسی حضور داشتند، به سمت اصلاح حرکت می‌کرد و البته این رویکرد اصلاحی را علمی‌تر و از طرق علمی دنبال می‌کردند. ■

من او را انسانی فکور و متمرکزی می‌دیدم، بسیار فکر می‌کرد و متمرکز بود، پخش و پلا عمل نمی‌کرد. زمانی آقای علامه مدیر مدرسه به ما اصرار می‌کرد که دنبال چیزهای مختلف نباشید و روی یک چیز و درست متمرکز شوید.